



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

چاپ دوم

# وسوسه‌های شیطانی

وراه‌های مقابله با آن از دیدگاه قرآن

■ محمد علی خزانلی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وسوسه های شیطانی و راههای مقابله با آن از دیدگاه قرآن کریم

نویسنده:

محمدعلی خزائلی

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۳	وسوسه های شیطانی و راههای مقابله با آن از دیدگاه قرآن کریم
۱۳	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۸	فهرست مطالب
۳۵	مقدمه پژوهشکده
۳۷	زندگینامه
۳۷	اشاره
۴۰	مبارزات سیاسی و اجتماعی
۴۳	شیطان از دیدگاه قرآن
۴۴	وسوسه شیطان و هشدار خداوند
۴۴	هفت بحث مهم
۴۸	بحث اول: کیفیت و چگونگی اغواء شیطان
۴۸	اشاره
۴۸	تزیین، راه فریب شیطان
۵۰	نقش ادراک در زینت
۵۰	ادراکات و زینت های حسی و معنوی
۵۳	تزیین شیطان از زبان هدهد
۵۶	نمونه ای دیگر از تزیین شیطان
۵۷	نظر فخر رازی در مذهب ابلیس
۵۸	تأکیدات شیطان در تزیین و گمراه سازی
۵۹	طرز کار شیطان و اصرار در انحراف بندگان
۶۰	نمونه تزیین و توجیه شیطان
۶۲	توجیه و تزیین تصمیم برادران یوسف

- ۶۵ ..... رابطه تزیین شیطان و جبر و اختیار
- ۶۶ ..... مذهب جبر و تفویض
- ۶۷ ..... شواهد و نشانه های اختیار انسان
- ۶۹ ..... تصور و تصدیق مرحله تزیین و دخالت شیطان
- ۷۰ ..... دخالت شیطان در نقشه برادران یوسف
- ۷۱ ..... اختیار انسان در پذیرش فکر و تزیین شیطان
- ۷۵ ..... قوه ی دعوت کننده به خیر و شر و منشأ آن
- ۷۶ ..... فرق عصمت انبیا و اولیا و ملائکه
- ۷۷ ..... اغوای شیطان و سرمایه های وجودی انسان
- ۷۸ ..... فلسفه محبت به امکانات زندگی
- ۸۳ ..... بحث دوم: رابطه افکار شیطان با افکار انسان
- ۸۳ ..... اشاره
- ۸۵ ..... اختیار و انتخاب انسان در مقابل القائنات شیطان
- ۸۵ ..... تزیین شیطان و انتخاب ما
- ۸۶ ..... منشأ فریب شیطان در خود ماست
- ۸۸ ..... استفاده شیطان از زمینه های منفی
- ۸۸ ..... رابطه افکار ابلیسی با انسان
- ۹۳ ..... بحث سوم: رابطه اصل وجود انسان با افکار شیطان
- ۹۳ ..... اشاره
- ۹۴ ..... نفس اماره مرتبه نازله شیطان
- ۹۴ ..... قوه ی واهمه
- ۹۵ ..... قوه واهمه و حقیقت زندگی دنیا
- ۹۶ ..... قوه واهمه و قوه عاقله
- ۹۹ ..... خلاصه مباحث گذشته
- ۱۰۰ ..... استعاده ی بالله و مصونیت از شیطان
- ۱۰۰ ..... قبح فعلی و فاعلی

- ۱۰۱ ..... قانون صحیح معلول دید صحیح
- ۱۰۲ ..... روابط تکوینی و علی و معلولی
- ۱۰۲ ..... اصل علیت و سنخیت
- ۱۰۳ ..... ارتکاب گناه با علم و اطلاع ناقص
- ۱۰۴ ..... غلبه احساسات پرده ی تأثیر معلومات
- ۱۰۷ ..... ملکه عصمت، علم راسخ
- ۱۰۸ ..... حلم و غضب
- ۱۰۸ ..... ملکات اخلاقی، عقل بسیط
- ۱۰۹ ..... عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله
- ۱۱۰ ..... برتری عصمت انبیاء و اولیاء بر ملائکه
- ۱۱۱ ..... احساسات و تمایلات حجاب به کارگیری دانستنی ها
- ۱۱۲ ..... پیروی از هوای نفس و آرزوی طولانی
- ۱۱۲ ..... بلعم باعورا و هوای نفس
- ۱۱۵ ..... اتمیه بن ابی الضلت
- ۱۱۹ ..... اقتباس شعرا از قرآن و حدیث
- ۱۲۱ ..... کشش علم و دانستنی ها و حجاب تمایلات
- ۱۲۵ ..... بحث چهارم: راه مصونیت از شر شیطان
- ۱۲۵ ..... دستورات اخلاقی و پناه بردن به خدا از تحریک شیطان
- ۱۲۶ ..... خطورات و جنایات شیطانی
- ۱۲۷ ..... راه علاج
- ۱۲۸ ..... غفلت سرچشمه فریب شیطان
- ۱۲۹ ..... ادراکات نظری و عملی
- ۱۲۹ ..... عقل نظری و عقل عملی
- ۱۳۱ ..... فکر در علوم عملی
- ۱۳۳ ..... سبب کارهای خوب و بد
- ۱۳۴ ..... معیار تشخیص فکر رحمانی از فکر شیطانی

- ۱۳۴ ----- صفات دوستان خدا و اهل بصیرت
- ۱۴۰ ----- اهل بیت زنده اند
- ۱۴۰ ----- غفلت از خدا منشأ همه گناهان
- ۱۴۱ ----- تقوا ملکه توجه به خدا
- ۱۴۲ ----- آثار تقوا
- ۱۴۳ ----- هدایت ثمره ی مجاهدت
- ۱۴۴ ----- ثبات بر صراط مستقیم
- ۱۴۵ ----- تجدد امثال و استمرار هستی
- ۱۴۶ ----- دوام فیض
- ۱۴۸ ----- افزایش هدایت
- ۱۴۹ ----- سهولت اسلام
- ۱۵۰ ----- سرآغاز فتنه ها
- ۱۵۱ ----- درخواست بهترین هدایت
- ۱۵۵ ----- بحث پنجم: چگونگی الهامات و افکار مَلِکی
- ۱۵۵ ----- نقش تقوا، توجه به خدا
- ۱۵۶ ----- نقش تقوا، صفای باطن و درک معارف
- ۱۵۶ ----- روش عرفانی و علم حضوری
- ۱۵۷ ----- نقش مجاهدت و تقوا
- ۱۵۸ ----- سیر و سلوک عرفانی
- ۱۶۰ ----- راه عشق و محبت مسلک انحصاری قرآن
- ۱۶۰ ----- راه فکر و ابزار ارتباط نفس با خارج
- ۱۶۱ ----- حواس پنج گانه و هدف از آن ها
- ۱۶۳ ----- لام غایت و لام عاقبت
- ۱۶۴ ----- تقوا و یاد خدا و نماز شب منشأ افاضات
- ۱۶۶ ----- وحی و الهام به غیر انبیا
- ۱۶۷ ----- شیخ اشراق و طریقه مجاهدت



- ۱۷۰ ----- مبارزه قوه واهمه با قوه عاقله -----
- ۱۷۲ ----- پرسش انسان برای برطرف شدن وهم و اضطراب -----
- ۱۷۳ ----- سؤال حضرت ابراهیم علیه السلام از رمز کار -----
- ۱۷۴ ----- یقین حضرت موسی علیه السلام -----
- ۱۷۵ ----- فرزند مادر تعبیر عاطفی -----
- ۱۷۶ ----- اوهام و یقین -----
- ۱۷۶ ----- مداخله قوه ی واهمه در محدوده حکم عقل -----
- ۱۷۷ ----- انحراف قوای باطنی -----
- ۱۸۱ ----- بحث ششم: ارتباط وجود انسان با افکار ملکی و الهامات الهی -----
- ۱۸۱ ----- مراحل یقین -----
- ۱۸۶ ----- یقین و تصرفات خارق العاده -----
- ۱۸۷ ----- صعود سخن پاکیزه با عمل صالح -----
- ۱۹۲ ----- نقش تقوا در عمل صالح و کسب علوم تازه -----
- ۱۹۲ ----- بررسی دو دیدگاه -----
- ۱۹۲ ----- ۱- در علم و یقین شدت و ضعف راه ندارد -----
- ۱۹۴ ----- تعریف عقل عملی و علوم عملیه -----
- ۱۹۴ ----- تعریف عقل نظری و علوم نظریه -----
- ۱۹۵ ----- مداخله قوه واهمه در تکوینیات -----
- ۱۹۶ ----- ۲- در علم و یقین شدت و ضعف راه دارد -----
- ۱۹۷ ----- کیفیت شدت و ضعف در علوم حصولی و حضوری -----
- ۱۹۷ ----- علم حصولی -----
- ۱۹۸ ----- قوه خیال -----
- ۱۹۹ ----- علم حضوری -----
- ۲۰۰ ----- داوری در خصوص دو دیدگاه ارائه شده -----
- ۲۰۰ ----- نتیجه -----
- ۲۰۱ ----- شدت و ضعف علوم؛ «یافتن» و «دانستن» -----

- ۲۰۱ ..... علم حضوری از دیدگاه قرآن کریم
- ۲۰۳ ..... علم حضوری و مشاهدات قلبی
- ۲۰۴ ..... سیر ملکوتی و معنوی حضرت ابراهیم علیه السلام
- ۲۰۶ ..... شهود و علم حضوری
- ۲۰۷ ..... «علم حضوری» در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۰۸ ..... کاربرد نور به معنی حقیقی در مورد خداوند
- ۲۰۹ ..... رؤیت قلبی
- ۲۱۰ ..... شدت و ضعف در علم
- ۲۱۰ ..... ادراک شهودی و حضوری نوعی علم است
- ۲۱۳ ..... اثر تقوا مشاهده‌ی عینی اشیاء
- ۲۱۴ ..... پیدایش علم و ادراک
- ۲۱۵ ..... قوای پنج گانه باطنی
- ۲۱۶ ..... قوه خیال
- ۲۱۶ ..... قوه واهمه
- ۲۱۷ ..... قوه ذاکره (حافظه)
- ۲۱۷ ..... قوه متخیله (متصرفه)
- ۲۱۸ ..... رابطه خواب با افکار و روحیات روزمره
- ۲۱۸ ..... کلمات فلاسفه در بیان حواس ظاهری
- ۲۲۰ ..... قوه عاقله
- ۲۲۱ ..... حواس پنج گانه کارگزاران نفس
- ۲۲۲ ..... دو وجهه نفس
- ۲۲۳ ..... تنزّل حقایق
- ۲۲۳ ..... تمثیل جبرئیل به صورت دحیه کلبی
- ۲۲۴ ..... اتصال با عالم غیب
- ۲۲۴ ..... تنزیل قرآن
- ۲۲۵ ..... تناسب خواب‌ها با اخلاق و روحیات

- ۲۲۷ ..... خواب های صادقانه
- ۲۲۸ ..... ابن سیرین و تعبیر خواب
- ۲۲۹ ..... وحی و نبوت
- ۲۳۰ ..... ثمره تقوا دریافت حقایق از عالم غیب
- ۲۳۰ ..... اخلاق ذمیمه مانع درک معارف
- ۲۳۵ ..... اویس قرنی و بوی بهشت
- ۲۳۸ ..... عین الیقین و کشف حقایق
- ۲۳۹ ..... کشف حقایق و شهادت اعضاء و جوارح در قیامت
- ۲۴۱ ..... پرده غفلت و کشف حقایق در آخرت
- ۲۴۱ ..... نقش تقوا در زدودن پرده اوهام
- ۲۴۲ ..... علوم استدلالی بذکر مشاهده در آخرت
- ۲۴۳ ..... ریاضت صحیح
- ۲۴۴ ..... علوم فکری و شعوری
- ۲۴۴ ..... حقیقت وحی و نظر فرید وجدی
- ۲۴۵ ..... دو اثر تقوا و صفای نفس
- ۲۴۶ ..... تفاوت وحی و علم فکری
- ۲۴۶ ..... فرق وحی و غریزه و نظر اقبال لاهوری
- ۲۴۸ ..... وحی، هدایت جمعی
- ۲۴۸ ..... غریزه، وحی، عقل و اندیشه
- ۲۴۹ ..... جانشین هدایت های فکری به جای غریزه
- ۲۵۰ ..... دو دوره جهان بشریت
- ۲۵۰ ..... تعلّق پیامبر صلی الله علیه وآله به جهان قدیم و جدید
- ۲۵۲ ..... بحث هفتم: نقد اصول اقبال لاهوری در نبوت
- ۲۵۲ ..... اشاره
- ۲۵۴ ..... اصول ثابت و فروع متغیر
- ۲۵۵ ..... کار اجتهاد کشف انطباق اصول بر فروع

- نیاز همیشگی به نبوت - - - - - ۲۵۶
- عقل تجربی و نیاز به وحی - - - - - ۲۵۷
- معجزات انبیا برای چیست؟ - - - - - ۲۵۹
- اعتراضات مردم به انبیا - - - - - ۲۶۰
- نظر علامه طباطبایی در معجزه - - - - - ۲۶۱
- حقیقت وحی و غریزه - - - - - ۲۶۲
- تبدیل غریزه به عقل و ادراک - - - - - ۲۶۳
- علم و ادراک مخصوص انبیا - - - - - ۲۶۴
- خواب و ادراکات - - - - - ۲۶۴
- ادراکات قوی در خواب - - - - - ۲۶۵
- یقظه و بعث - - - - - ۲۶۵
- مقایسه عقل، فکر، غریزه ی انسان با حیوانات - - - - - ۲۶۶
- مقدمات اکتسابی وحی - - - - - ۲۶۷
- نبوغ پیامبر صلی الله علیه وآله قبل از بلوغ - - - - - ۲۶۸
- ارزش ایمان حضرت علی علیه السلام در کودکی - - - - - ۲۶۹
- نظر عرفا در خاتمیت - - - - - ۲۷۲
- علم جانشین ایمان نمی شود - - - - - ۲۷۴
- فهرست منابع - - - - - ۲۷۶
- درباره مرکز - - - - - ۲۷۸

## وسوسه های شیطانی و راههای مقابله با آن از دیدگاه قرآن کریم

### مشخصات کتاب

سرشناسه : خزائلی، محمدعلی، ۱۳۴۴ -

عنوان و نام پدیدآور : وسوسه های شیطانی و راههای مقابله با آن از دیدگاه قرآن کریم: (جلسات تفسیر مرحوم آیت ... حاج شیخ عباس ایزدی رحمهالله)/ تحقیق و تدوین محمدعلی خزائلی.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری : ۲۵۶ ص.

فروست : زائر، انتشارات مقدس حضرت فاطمه معصومه علیها سلام؛ ۴۰۳. مدیریت پژوهشی آستان مقدس قم؛ ۵۰.

شابک : ۹۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۱۷۵-۷

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : چاپ قبلی: ۱۳۹۰ (تغییر فروست).

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۵۵] - ۲۵۶.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : شیطان -- جنبه های قرآنی

شناسه افزوده : ایزدی، عباس، ۱۳۰۱-۱۳۷۱.

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم. مدیریت پژوهشی

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره : BP۱۰۴/ش ۹ خ ۴ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۰۳۹۳۷۵





وسوسه های شیطانی

و راههای مقابله با آن از دیدگاه قرآن کریم

(جلسات تفسیر مرحوم آیت ا... حاج شیخ عباس ایزدی رحمه الله)

تحقیق و تدوین: محمد علی خزائلی

ص: ۳





## فهرست مطالب

مقدمه پژوهشکده ۱۵

زندگینامه ۱۷

شیطان از دیدگاه قرآن ۲۳

وسوسه شیطان و هشدار خداوند ۲۴

هفت بحث مهم ۲۴ [۵]

\*بخش اول [۶]

بحث اول: کیفیت و چگونگی اغواء شیطان.. [۷] ۲۹

تزئین، راه فریب شیطان.. [۸] ۲۹

نقش ادراک در زینت.. [۹] ۳۰

ادراکات و زینت های حسی و معنوی.. [۱۰] ۳۰

ص: ۵

تزئین شیطان از زبان هدهد. ۳۳

نمونه ای دیگر از تزئین شیطان.. ۳۶

طرز کار شیطان و اصرار در انحراف بندگان.. ۳۹

نمونه تزئین و توجیه شیطان.. ۴۰

توجیه و تزئین تصمیم برادران یوسف.. [۵] ۴۲

رابطه تزئین شیطان و جبر و اختیار ۴۵ [۶]

مذهب جبر و تفویض... ۴۶ [۷]

شواهد و نشانه های اختیار انسان.. ۴۷ [۸]

تصور و تصدیق مرحله تزئین و دخالت شیطان.. ۴۹ [۹]

دخالت شیطان در نقشه برادران یوسف.. ۵۰ [۱۰]

اختیار انسان در پذیرش فکر و تزئین شیطان.. ۵۱ [۱۱]

قوه ی دعوت کننده به خیر و شر و منشأ آن.. ۵۵ [۱۲]

فرق عصمت انبیا و اولیا و ملائکه. ۵۶ [۱۳]

اغوی شیطان و سرمایه های وجودی انسان.. ۵۷ [۱۴]

فلسفه محبت به امکانات زندگی.. ۵۸ [۱۵]

\*بخش دوم [۱۶]

بحث دوم: رابطه افکار شیطان با افکار انسان.. ۶۳ [۱۷]

اختیار و انتخاب انسان در مقابل القائات شیطان.. ۶۵ [۱۸]

تزئین شیطان و انتخاب ما ۶۵ [۱۹]

منشأ فریب شیطان در خود ماست... ۶۶ [۲۰]

استفاده شیطان از زمینه های منفی.. ۶۸ [۲۱]

رابطه افکار ابلیسی با انسان.. ۶۸ [۲۲]

\*بخش سوم [۲۳]

بحث سوم: رابطه اصل وجود انسان با افکار شیطان.. ۷۳ [۲۴]

نفس اماره مرتبه نازل شیطان.. ۷۴ [۲۵]

قوه ی واهمه. ۷۴ [۲۶]

ص: ۶

قوّه واهمه و حقیقت زندگی دنیا ۷۵

قوّه واهمه و قوّه عاقله. ۷۶

خلاصه مباحث گذشته. ۷۹

استعاذه ی بالله و مصونیت از شیطان.. ۸۰

قبح فعلی و فاعلی.. ۸۰ [۵]

قانون صحیح معلول دید صحیح.. ۸۲ [۶]

روابط تکوینی و علی و معلولی.. ۸۲ [۷]

اصل علیّیت و سنخیت... ۸۳ [۸]

ارتکاب گناه با علم و اطلاع ناقص.... ۸۳ [۹]

غلبه احساسات پرده ی تأثیر معلومات... ۸۴ [۱۰]

ملکات از سنخ علم راسخ اند.. ۸۶ [۱۱]

ملکه عصمت، علم راسخ.. ۸۸ [۱۲]

حلم و غضب... ۸۸ [۱۳]

ملکات اخلاقی، عقل بسیط... ۸۹ [۱۴]

عصمت پیامبر اکرم. ۸۹. ۷ [۱۵]

علم لدنی.. ۹۰ [۱۶]

برتری عصمت انبیاء و اولیاء بر ملائکه. ۹۱ [۱۷]

احساسات و تمایلات حجاب به کارگیری دانستنی ها ۹۱ [۱۸]

پیروی از هوای نفس و آرزوی طولانی.. ۹۲ [۱۹]

بلعم باعورا و هوای نفس.... ۹۳ [۲۰]

امیه بن ابی الصّلت... ۹۶ [۲۱]

اقتباس شعرا از قرآن و حدیث... ۱۰۰ [۲۲]

کشش علم و دانستنی ها و حجاب تمایلات... ۱۰۲ [۲۳]

ص: ۷

## \*بخش چهارم

بحث چهارم: راه مصونیت از شر شیطان.. ۱۰۵

دستورات اخلاقی و پناه بردن به خدا از تحریک شیطان.. ۱۰۵

خطورات و جنایات شیطانی.. ۱۰۶

راه علاج.. ۱۰۷ [۵]

غفلت سرچشمه فریب شیطان.. ۱۰۸ [۶]

ادراکات نظری و عملی.. ۱۰۹ [۷]

عقل نظری و عقل عملی.. ۱۰۹ [۸]

فکر چیست؟.. ۱۱۰ [۹]

فکر در علوم عملی.. ۱۱۱ [۱۰]

سِرّ کارهای خوب و بد.. ۱۱۳ [۱۱]

معیار تشخیص فکر رحمانی از فکر شیطانی.. ۱۱۴ [۱۲]

صفات دوستان خدا و اهل بصیرت... ۱۱۴ [۱۳]

اهل بیت زنده‌اند.. ۱۲۰ [۱۴]

غفلت از خدا منشأ همه گناهان.. ۱۲۰ [۱۵]

تقوا ملکه توجه به خدا ۱۲۱ [۱۶]

آثار تقوا ۱۲۲ [۱۷]

هدایت ثمره ی مجاهدت... ۱۲۳ [۱۸]

ثبات بر صراط مستقیم.. ۱۲۴ [۱۹]

تجدّد امثال و استمرار هستی.. ۱۲۵ [۲۰]

دوام فیض.... ۱۲۶ [۲۱]

افزایش هدایت... ۱۲۸ [۲۲]

سهولت اسلام. ۱۲۹ [۲۳]

سرآغاز فتنه ها ۱۳۰ [۲۴]

درخواست بهترین هدایت... ۱۳۱ [۲۵]

ص: ۸



بحث پنجم: چگونگی الهامات و افکار مَلکی.. ۱۳۵

نقش تقوا، توجه به خدا ۱۳۵

نقش تقوا، صفای باطن و درک معارف... ۱۳۶

روش عرفانی و علم حضوری.. ۱۳۶ [۵]

نقش مجاهدت و تقوا ۱۳۷ [۶]

سیر و سلوک عرفانی.. ۱۳۸ [۷]

راه عشق و محبت مسلک انحصاری قرآن.. ۱۴۰ [۸]

راه فکر و ابزار ارتباط نفس با خارج.. ۱۴۱ [۹]

حواس پنج گانه و هدف از آن ها ۱۴۱ [۱۰]

لام غایت و لام عاقبت... ۱۴۳ [۱۱]

تقوا و یاد خدا و نماز شب منشأ افاضات... ۱۴۵ [۱۲]

وحی و الهام به غیر انبیا ۱۴۷ [۱۳]

شیخ اشراق و طریقه مجاهدت... ۱۴۷ [۱۴]

مبارزه قوه واهمه با قوه عاقله. ۱۵۱ [۱۵]

پرسش انسان برای برطرف شدن وهم و اضطراب... ۱۵۲ [۱۶]

سؤال حضرت ابراهیم علیه السلام از رمز کار. ۱۵۳ [۱۷]

یقین حضرت موسی علیه السلام .. ۱۵۵ [۱۸]

فرزند مادر تعبیر عاطفی.. ۱۵۶ [۱۹]

اوهام و یقین.. ۱۵۶ [۲۰]

مداخله قوهی واهمه در محدوده حکم عقل.. ۱۵۷ [۲۱]

انحراف قوای باطنی.. ۱۵۸ [۲۲]

\*بخش ششم [۲۳]

بحث ششم: ارتباط وجود انسان با افکار ملکی و الهامات الهی.. ۱۶۱ [۲۴]

ص: ۹

مراحل یقین.. ۱۶۱

یقین و تصرفات خارق العاده. ۱۶۶

صعود سخن پاکیزه با عمل صالح.. ۱۶۷

نقش تقوا در عمل صالح و کسب علوم تازه. ۱۷۲

بررسی دو دیدگاه. ۱۷۲ [۵]

۱- در علم و یقین شدت و ضعف راه ندارد ۱۷۲ [۶]

تعریف عقل عملی و علوم عملیه. ۱۷۴ [۷]

تعریف عقل نظری و علوم نظریه. ۱۷۴ [۸]

مداخله قوه واهمه در تکوینیات.. ۱۷۵ [۹]

۲- در علم و یقین شدت و ضعف راه دارد ۱۷۶ [۱۰]

کیفیت شدت و ضعف در علوم حصولی و حضوری.. ۱۷۷ [۱۱]

علم حصولی.. ۱۷۷ [۱۲]

قوه خیال.. ۱۷۸ [۱۳]

علم حضوری.. ۱۷۹ [۱۴]

داوری در خصوص دو دیدگاه ارائه شده ۱۸۰ [۱۵]

نتیجه. ۱۸۰ [۱۶]

شدت و ضعف علوم؛ «یافتن» و «دانستن». ۱۸۱ [۱۷]

علم حضوری از دیدگاه قرآن کریم.. ۱۸۱ [۱۸]

علم حضوری و مشاهدات قلبی.. ۱۸۳ [۱۹]

سیر ملکوتی و معنوی حضرت ابراهیم علیه السلام.. ۱۸۴ [۲۰]

شهود و علم حضوری.. ۱۸۶ [۲۱]

«علم حضوری» در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام .. ۱۸۷ [۲۲]

کاربرد نور به معنی حقیقی در مورد خداوند... ۱۸۸ [۲۳]

رؤیت قلبی.. ۱۸۹ [۲۴]

شدت و ضعف در علم.. ۱۹۰ [۲۵]

ادراک شهودی و حضوری نوعی علم است... ۱۹۰ [۲۶]

اثر تقوا مشاهده ی عینی اشیاء. ۱۹۳ [۲۷]

ص: ۱۰

پیدایش علم و ادراک... ۱۹۴

قوای پنج گانه باطنی.. ۱۹۵

قوه خیال.. ۱۹۶

قوه واهمه. ۱۹۶

قوه ذاکره (حافظه). ۱۹۷ [۵]

قوه متخیله (متصرفه). ۱۹۷ [۶]

رابطه خواب با افکار و روحيات روزمره. ۱۹۸ [۷]

کلمات فلاسفه در بیان حواس ظاهری.. ۱۹۸ [۸]

دو نکته. ۱۹۹ [۹]

قوه عاقله. ۲۰۰ [۱۰]

حواس پنج گانه کارگزاران نفس.... ۲۰۱ [۱۱]

دو وجهه نفس.... ۲۰۲ [۱۲]

تنزل حقایق.. ۲۰۳ [۱۳]

تمثل جبرئیل به صورت دجیه کلبي.. ۲۰۳ [۱۴]

اتصال با عالم غیب... ۲۰۴ [۱۵]

تنزیل قرآن.. ۲۰۴ [۱۶]

تناسب خواب ها با اخلاق و روحيات... ۲۰۵ [۱۷]

خواب های صادقانه. ۲۰۷ [۱۸]

ابن سیرین و تعبیر خواب... ۲۰۸ [۱۹]

وحی و نبوت... ۲۰۹ [۲۰]

ثمره تقوا دریافت حقایق از عالم غیب... ۲۱۰ [۲۱]

اخلاق ذمیه مانع درک معارف... ۲۱۰ [۲۲]

سرگذشت مرد صالح و حالات متفاوت... ۲۱۳ [۲۳]

اویس قرنی و بوی بهشت... ۲۱۵ [۲۴]

عین الیقین و کشف حقایق.. ۲۱۸ [۲۵]

کشف حقایق و شهادت اعضاء و جوارح در قیامت... ۲۱۹ [۲۶]

ص: ۱۱

پرده غفلت و کشف حقایق در آخرت... ۲۲۱

نقش تقوا در زدودن پرده اوهام. ۲۲۱

علوم استدلالی بذر مشاهده در آخرت... ۲۲۲

ریاضت صحیح.. ۲۲۳

علوم فکری و شعوری.. ۲۲۴ [۵]

حقیقت وحی و نظر فرید وجدی.. ۲۲۴ [۶]

دو اثر تقوا و صفای نفس.... ۲۲۵ [۷]

تفاوت وحی و علم فکری.. ۲۲۶ [۸]

فرق وحی و غریزه و نظر اقبال لاهوری.. ۲۲۶ [۹]

وحی، هدایت جمعی.. ۲۲۸ [۱۰]

غریزه، وحی، عقل و اندیشه. ۲۲۸ [۱۱]

جانشین هدایت‌های فکری به جای غریزه. ۲۲۹ [۱۲]

دو دوره جهان بشریت... ۲۳۰ [۱۳]

تعلق پیامبر ۷ به جهان قدیم و جدید.. ۲۳۰ [۱۴]

\*بخش هفتم [۱۵]

بحث هفتم: نقد اصول اقبال لاهوری در نبوت... ۲۳۳ [۱۶]

اصول ثابت و فروع متغیر. ۲۳۴ [۱۷]

کار اجتهاد کشف انطباق اصول بر فروع. ۲۳۵ [۱۸]

نیاز همیشگی به نبوت... ۲۳۶ [۱۹]

عقل تجربی و نیاز به وحی.. ۲۳۷ [۲۰]

معجزات انبیا برای چیست؟ [۲۱] ۲۳۹

اعتراضات مردم به انبیا [۲۲] ۲۴۰

نظر علامه طباطبایی در معجزه. [۲۳] ۲۴۱

حقیقت وحی و غریزه. [۲۴] ۲۴۲

تبدیل غریزه به عقل و ادراک... [۲۵] ۲۴۳

ص: ۱۲



تبدیل غریزه به عقل و ادراک... [۲۴۳] [۱۸۶]

علم و ادراک مخصوص انبیا [۲۴۴] [۱۸۷]

خواب و ادراکات... [۲۴۴] [۱۸۸]

ادراکات قوی در خواب... [۲۴۵] [۱۸۹]

یقظه و بعث... [۲۴۵] [۱۹۰]

مقایسه عقل، فکر، غریزه‌ی انسان با حیوانات... [۲۴۶] [۱۹۱]

مقدمات اکتسابی وحی.. [۲۴۷] [۱۹۲]

نبوغ پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از بلوغ. [۲۴۸] [۱۹۳]

ارزش ایمان حضرت علی علیه السلام در کودکی.. [۲۴۹] [۱۹۴]

نظر عرفا در خاتمیت... [۲۵۲] [۱۹۵]

علم جانشین ایمان نمی شود. [۲۵۳] [۱۹۶]

فهرست منابع [۲۵۵] [۱۹۷]

ص: ۱۳



(ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم...)

قرآن کتاب انسان سازی و بزرگترین معجزه جاوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، اگر نوع مردم در برابر معجزات فعلی چون شق القمر و تسبیح سنگ ریزه و شفای مریضان و زنده کردن مردگان انگشت تعجب به دندان گرفته و به عجز و ناتوانی خود اعتراف و اقرار میکنند، عالمان و فرهیختگان در برابر قرآن کریم که معجزه قولی خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله است به خاک افتاده و خدای آنرا پرستش و سجده میکنند و اشک شوق از قلب و دل در برابر عظمت قرآن جاری کرده و گویای آن هستند که) الخواص للقولیه و العوام للفعلیه اطوع).

وجه اعجاز قرآن گرچه در فصاحت و بلاغت آن آشکار است اما مهمترین وجه اعجاز این کتاب الهی نه مسأله «صرفه» است و نه معجزات علمی و خبرهای غیبی و نه جنبه‌های ادبی و فصاحت و بلاغت آن، بلکه قرآن کتاب انسان سازی است و تربیت قرآنی، فردی چون حضرت امیر علیه السلام پدید آورده است که فخر کائنات و سرآمد و قطب اولیاءالله است، اعجاز قرآن را باید در معارف بلند آن و در خدانشناسی و معرفی اسماء و صفات الهی جستجو نمود، هرگز و هرگز کتابی در معرفی توحید که غایت آمال و کعبه آرزوهای اولیاءالله است به پایه قرآن نمیرسد

این همه فیلسوف و متکلم و عارف در طول تاریخ آمده‌اند و همه ریزه خوار سفره قرآن بوده و هستند و همه در برابر آن سر تعظیم فرود آورده‌اند.

پژوهشکده علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی رحمه الله با فضل و عنایت خداوند متعال و با استعانت از حضرت ولی عصر علیه السلام و در پرتو کرامات حضرت فاطمه معصومه علیها السلام که با هدف جذب محققان، مولفان و مترجمان و صاحب نظران در زمینه‌های مختلف علوم و معارف قرآنی جهت استفاده از ظرفیتهای موجود انقلاب شکوهمند جمهوری اسلامی به منظور پژوهش و تحقیق در علوم قرآنی، ترویج و تبیین معارف والای قرآن کریم، تدوین کتب و پژوهشهای علمی و تحقیقی و تربیت محققان و مدرسان در حوزه‌های مختلف علوم قرآنی توسط آستانه مقدسه حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در سال ۱۳۸۸ تأسیس گردید و پژوهشهای روز آمد را وجهه همت خود قرار داده است.

پژوهشکده

علوم و معارف قرآنی علامه طباطبائی رحمه الله

ص: ۱۶

نوشت‌های که پیش رو دارید مجموعه‌های مختصر از درس‌های تفسیر آیات و سوسه‌های شیطانی و راه‌های مقابله با آن است که فرزانه گرانقدر مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس ایزدی اعلی الله مقامه الشریف، نماینده ولی فقیه و امام جمعه نجف آباد در سال‌های ۶۹-۱۳۶۸ در جمع عده‌ای از سپاهیان و جوانان علاقه‌مند ایراد فرموده اند. که محتوی نکات سازنده و آموزنده در جهات اخلاقی، تربیتی، اجتماعی و سیاسی می‌باشد.

مرحوم آیت ... ایزدی، در سال ۱۳۰۱ هـ.ش در شهرستان نجف آباد اصفهان پا به عرصه‌ی وجود نهاد و تا سن ۱۸ سالگی در همان شهر به فراگیری ادبیات و مقدمات علوم دینی پرداخت.

ایشان در سال ۱۳۱۸ برای ادامه تحصیل به مرکز علوم دینی، شهر قم، هجرت کرد و تا سال ۱۳۳۸ قریب ۲۰ سال در این شهر به تحصیل و تدوین مشغول بود. و از دروس سطح عالی و خارج علمای بزرگ و سرشناس جهان تشیع بهره برد.

آن عالم بزرگوار و متعهد در سال ۱۳۳۸ با ارمغان ارجمندی از علم، تقوا و اخلاص، به انگیزه خدمت، به زادگاه خود، نجف آباد بازگشت و تا پایان عمر، به تدریس و تعلیم و ارشاد اشتغال داشت.

استاد مجاهد در این ایام طولانی و پر زحمت و مخاطره با متانت و شجاعت و شوق خدمت، در غمها و شادیهای مردم شریک بود و همراه آنان در مبارزات اسلامی علیه حکومت جبار پهلوی شرکت داشت و بارها به زندان و تبعید به شهر زابل افتاد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز در متن حوادث به ویژه در جریان جنگ تحمیلی رژیم بعثی عراق حضور فعال داشت تا جایی که بارها با لباس رزم در میداين نبرد حق علیه باطل به تشویق و ترغیب رزمندگان پرداخت. فرزند عزیز خود، حجت الاسلام احمد ایزدی را در جبهه‌های جنگ تقدیم اسلام و انقلاب نمود و هنگام دریافت خبر شهادتش فرمود: «اخلاقی را که از احمد میدیدم چنین اقبالی را برایش پیش بینی میکردم».

اساتید و مقام علمی آیت الله ایزدی رحمه الله

اخلاص و توکل، همراه با استعداد خارق العاده و حافظه قوی و شور و شوق پایان ناپذیر ایشان به کسب علم و فضیلت، باعث شد از محضر اساتید بزرگ و والامقام بهره جوید و مورد توجه آنان قرار گیرد.

در دروسی که طلاب علوم دینی کمتر میتوانند از اساتید مجرب استفاده کنند این عالم فرزانه موفق به درک محضر اساتید بزرگی شد و مغنی و مطول را در محضر مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالرزاق قائنی از علمای بزرگ آن عصر فرا گرفت. دوره‌ی سطح، از جمله شرح لمعتین را نزد استاد بزرگوار مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی فرا گرفت و در فرصتی که به اصفهان مسافرت کرده بود، در مدرسه جده اقامت گزید و بخشی از مکاسب شیخ اعظم انصاری رحمه الله را نزد آیت الله حاج آقا رحیم ارباب، عالم شهیر اصفهانی، تلمذ نمود در طول تحصیل و مبارزات با شخصیت‌هایی چون آیات؛ بهشتی، مطهری، منتظری، دکتر مفتاح، شبیری زنجانی، هم بحث و همراه بود.

از اساتید بزرگ دیگری که در آن زمان، به دلیل سنگینی درس و مشکل بودن مباحث مطروحه، شاگردان خاص میتوانند از درشان استفاده کنند،

مرحوم آیت ... محقق داماد بود که درس کفایه و خارج فقه ایشان بسیار عمیق و سنگین بود و نیاز به کار فراوان داشت، بیان خاص استاد و سطح بالای درس برای همه قابل تحمل نبود و شاگردان پرکار و اندکی، موفق به استفاده از محضر ایشان میشدند که مرحوم آیت الله ایزدی از این جمله بود.

امّا موفقیت بزرگ مرحوم آیت الله ایزدی کسب فیض از محضر آیت الله العظمی بروجردی و آیت الله العظمی گلپایگانی مخصوصاً درک ملازمت استاد بینظیر حوزه‌های علمیه، حضرت امام خمینی رحمه الله بود. وی یک دوره فلسفه یعنی تمام منظومه را مدّتی در جمع هم بحثهای خود به طور خصوصی در منزل حضرت امام آموخت. ضمن آن که در درسهای اخلاق معظم له فعالانه نیز شرکت داشت و مباحث فکری و عرفان عملی را که منطبق بر کتاب و سنت است، همراه با یک دوره حکمت از ایشان آموخت و در درس اصول و خارج فقه ایشان شرکت میکردند.

در سالهای ۱۳۲۶ تا ۱۳۴۰ که اوج تلاش علمی محقق بزرگوار، علامه گرانقدر، فیلسوف شهیر شرق، مرحوم علامه طباطبائی بود، مرحوم آیت الله ایزدی همراه بزرگان معاصر خود در درسهای فلسفه و تفسیر ایشان شرکت میکرد.

او با حافظهی سرشار و استعداد فراوان و نیروی فعّال فکری و توفیق بزرگ درک محضر حضرت امام خمینی رحمه الله و مرحوم علامه طباطبائی، فقه و تفسیر و اخلاق و فلسفه را با آمیزهای از عرفان اصیل، در فکر و عمل پیاده کرد.

اظهار نظر بزرگانی که دوران تحصیل خود را با آیت الله ایزدی گذرانده‌اند و با ایشان ارتباط فکری و علمی داشته‌اند میتواند ما را در شناخت ایشان یاری دهد قبل از نقل اقوال بزرگان، نظر استاد بزرگ و رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی رحمه الله را درباره آیت الله ایزدی نقل میکنیم که فرموده‌اند:

«شرائط فقاہت را در ایشان مجتمع میبینم، فله التصدی لما للفقیه فیہ التصدی، پس برای ایشان است عهده داری اموری که شأن فقیه است».

شخصیت های بزرگ در پیام تسلیتشان به مناسبت رحلت ایشان فرمودند: آیت... ایزدی مردی بزرگ و جامع بود بیش از یک فاضل و مدرّس تدریس و مطالعه داشت. مردی خوش فکر و با استعداد بود. در فقه، اصول، فلسفه و مسائل عقلی مخصوصاً در تفسیر، مجتهد و اهل نظر بود. در قرآن خیلی کار میکرد و در تفسیر و ارجاع بعضی آیات به بعضی دیگر تخصّص داشت.

آیت... ایزدی عمر شریف خویش را در خدمت به اسلام و مسلمین سپری کرد و از سابقون در مبارزه و مشتاقان خدمت به مردم و پر مغز و کم حرف و با فضیلت و از ذخائر الهی و مفاخر اسلام بودند و مراتب علمی، فلسفی و روش جدید ایشان در تفسیر قرآن کریم و احیاء فلسفه اعلی در حوزه های علمیه بر کسی پوشیده نیست.

### مبارزات سیاسی و اجتماعی

مرحوم آیت... ایزدی همگام با حضرت امام خمینی و علمای بزرگ مبارزه جدی و سرسخت با رژیم دو هزار پانصد ساله شاهنشاهی داشت و از هیچ فرصتی فروگذار نمیکرد بعد از قیام امام خمینی رحمه الله در سالهای اختناق، شهادت آیت... سعیدی را زیر شکنجه توسط رژیم منحوس پهلوی در مسجد جامع نجف آباد در حضور انبوه نمازگزاران و ائمه جماعات، محکوم کرد و بعد از چندین نوبت زندانی شدن عاقبت به مدت شش ماه به اتفاق شهید آیت... محلاتی و... به زابل تبعید گردید.

آیت... ایزدی قبل و بعد از انقلاب در سنگر نماز جمعه قرار داشت و با ایراد خطبه های پربار و آموزنده و روشنگر، مردم را ارتقای علمی و فکری میبخشید و میفرمود: «من انصافاً برای نماز جمعه نجف آباد خیلی زحمت کشیدم» ایشان از چهره های سرشناس و محبوب استان اصفهان بود و در دروه اول مجلس خبرگان یکی از پنج نماینده مردم استان اصفهان بود و طرح ترور ایشان توسط منافقان کوردل با آمدن درب منزل با اسلحه مخفی و نبودن ایشان در آن روز



ناکام ماند و سرانجام پس از هفتاد سال زندگی شرافتمندانه با کوله باری از فضل و دانش در تاریخ ۸/۳/۱۳۷۱ بر اثر عارضه سخته قلبی دعوت معشوق حقیقی خود را لبیک گفت و به دیار باقی شتافت.

عاش سعیدا و مات سعیدا، حشره الله مع اولیائه و من تولّاه

محمد علی خزائلی

۱۵/۴/۱۳۸۹

برابر با ۲۳ رجب ۱۴۳۱

ص: ۲۱



خداوند سبحان در سوره مبارکه بقره ضمن آیات (۱) مربوط به نذر و انفاق و آداب و فضیلت آن دو می فرماید:

(الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مِّنْهُ مَغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) (۲)؛

شیطان به شما وعده ی تهیدستی می دهد (از فقر می ترساند) و شما را به زشتی (بخل) وا می دارد و خداوند (برای رغبت به خیر و انفاق) از نزد خود به شما نوید آمرزش و فرونی می دهد و اوست گسترش دهنده و دانا.

قرآن کریم در آیات مربوط به انفاق، می فرماید:

«خداوند انفاق و بخشش را هفتصد برابر می کند و انفاق کنندگان از هیچ پیش آمدی بیم و هراس ندارند و بدون منت برای تثبیت جایگاه معنوی خود انفاق می کنند و شایسته است از بهترین دست آورد خود انفاق کنند که خداوند به آن عالم است و به پاداش آن،

ص: ۲۳

---

۱- . بقره / ۲۶۱-۲۷۴.

۲- . همان / ۲۶۸.

گناهانشان را می پوشاند و بندگان هر انفاق و احسانی کنند و هر نذری داشته باشند برای خودشان است و آنان را پاداش نیکو و کامل نزد پروردگار است» (۱).

## وسوسه شیطان و هشدار خداوند

خداوند در ضمن بیان آیات انفاق و فضیلت دنیایی و آخرتی آن، هشدار می دهد و می فرماید:

«مواظب فریب و وسوسه شیطان باشید که شما را از تهیدستی بیم می دهد و به بخل و امساک و می دارد و از انفاق و احسان» (۲) و کار خیر باز می دارد مواظب باشید شیطان منع خود را از انفاق انسان توجیه می کند و با ترساندن از فقر به شما می گوید خودت احتیاج داری، در آینده هزار روز سیاه داری چرا مال خود را این گونه به دیگران می بخشی؟ ولی خداوند هر چه را شیطان از آن بیم می دهد عکس آن را نوید می دهد و می فرماید: خداوند وعده مغفرت و افزایش می دهد و بدانید که پروردگار عالم، واسع و علیم است، دانای به نیاز شما و گسترش دهنده نعمت های بی منتهاست.

## هفت بحث مهم

بعد از این که از آیات کریمه قرآن استفاده شد، شأن و کار شیطان وسوسه و جلوگیری از کارهای خیر و انفاقات و صدقات است و از راه ترساندن از تهیدستی و امر به فحشاء وارد می شود و از طرفی شأن خداوند این است که همواره وعده ی

ص: ۲۴

---

۱- [] . همان، مضمون آیات ۲۶۱-۲۷۰.

۲- . همان، ۲۶۸.

آمزش و فزونی و رستگاری می دهد، جا دارد به این مناسبت هفت بحث مهم را در ضمن هفت بخش مطرح کنیم.

۱. شیوه و چگونگی اغواء شیطان.

۲. رابطه افکار شیطان با افکار انسان ها.

۳. رابطه وجود ما با وجود شیطان.

۴. طرز الهامات و افکار ملکی.

۵. ارتباط افکار ملکی با افکار انسان ها.

۶. رابطه وجود انسان ها با افکار ملکی و الهامات الهی.

۷. راه مصونیت از شر شیطان رجیم.

از آیات کریمه و روایات وارده از معصومین F استفاده می شود، همان طور که کارهای زشت و ناپسند به اغوا و فریب شیطان صورت می گیرد، کارهای خوب و خیر هم، به الهامات ملکی و الهی است.

علمای اخلاق بابتی در اخلاق گشوده اند به نام وساوس شیطانی و در مقابل آن، باب القائنات ملکی را مطرح کرده اند که القاء افکار پسندیده از ناحیه ی ملائکه چگونه می شود و چه رابطه ای بین افکار و اندیشه های خوب ما با القائنات ملکی و الهامات الهی، وجود دارد؟

بنابراین، سه بحث از بحث های فوق مربوط می شود به افکار و فریب های شیطانی و سه بحث مربوط می شود به افکار ملکی و الهی.

بعد از این شش بحث، این سؤال مطرح می شود که ما چگونه می توانیم از شر شیطان در امان باشیم که در ضمن آن بحث تحریک شیطان و استعاذه و توکل بر خداوند عنوان می شود.

توجه دارید که ما این مباحث را به عنوان بحث های تفسیری عنوان می کنیم و فعلاً از جنبه های عقلی و فلسفی آن صرف نظر می کنیم و به مقداری که بحث تفسیری اقتضاء دارد وارد بررسی عناوین مذکور می شویم.

\*

ص: ٢٦

\*

ص: ٢٧

## بحث اول: کیفیت و چگونگی اغواء شیطان

### اشاره

این مطلب را از آیات متفرقه قرآن کریم و از گفته های خود ابلیس استفاده می کنیم که وقتی از درگاه خداوند رانده شد صحبت هایی کرد و نقشه و طرح خود را همان روز برای اغوای انسان ها، بیان کرد و گفت چه می کنم و از چه راهی برای فریب بندگان وارد می شوم و چگونه آن ها را فریب می دهم و بر آن ها مسلط می شوم.

### تزیین، راه فریب شیطان

ص: ۲۸



یکی از شیوه های مؤثر شیطان برای اغوای انسان ها، تزئین است که از زبان خود شیطان و یا از کلام خداوند استفاده می شود. تزئین به اصطلاح از باب تفعیل است یعنی زینت و زیور دادن به چیزی تا دیگران به آن میل و رغبت کنند. زینت عبارت از این است که یک چیزی را دارای خصوصیتی قرار دهیم که وقتی با آن جهات و خصوصیات مورد ادراک واقع شد، جلب نظر بکند و مورد پسند واقع شود که ما می گوئیم جالب است.

مثال اول برای تزئین

از باب مثال، وقتی می خواهند زنی را زینت کنند و آرایش بدهند برای داماد، این زن یک خصوصیات و صفاتی را به طور طبیعی دارد مثل شکل و قیافه و اندام و غیره و یک خصوصیات و چیزهای دیگر را به او ضمیمه می کنند و او را رنگ و روغن و لعاب می زنند به طوری که در نظر حس باصره ی داماد خوش و پسندیده

ص: ۲۹

قرار می گیرد. این می شود زینت که در واقع خارج از حقیقت شیء و واقعیت آن است و چیزی است ضمیمه که وقتی در مسیر ادراک واقع شد جلب نظر می کند.

مثال دوم برای تزئین

گاهی یک ساختمانی را زینت کاری می کنند تا جلب توجه کند، در و دیوار و سقف آن را تزئین می کنند که اگر این تزئینات هم نبود می شد در آن ساختمان زندگی کرد. زیرا چیزی که ساختمان نیاز دارد تا انسان را از سرما و گرما حفظ کند و او را پناه بدهد و حاجتش را برآورده کند، بدون تزئین هم آن را داراست ولی انسان می خواهد حس زیباپسندی خودش را نیز اغنا کند از این رو ساختمان را نقاشی و رنگ آمیزی و تزئین می کند و این خصوصیات سبب می شود ساختمان یا خانه در حس بینایی انسان مورد پسند واقع شود و او را به خود جلب کند. این را در اصطلاح می گویند زینت که چیزی اضافه و خارج از حقیقت شیء و ضمیمه به آن است و باعث گرایش و میل می شود.

### نقش ادراک در زینت

اگر ادراک در کار نباشد خصوصیت شیء زینت نیست از باب مثال وقتی در مقایسه این قالی که روی آن نشسته ایم، با آن موکت می گوئیم این قالی مزین است و مورد پسند واقع می شود اما موکت را مزین نمی دانیم که اگر ادراک و حس در کار نباشد اصلاً زینت و خلاف زینت معنی ندارد. شیء وقتی مورد ادراک واقع می شود پسندیده یا ناپسند واقع می شود.

### ادراکات و زینت های حسی و معنوی

تزئینات محسوس و مادی با حس ظاهری مثل بینایی ادراک می شوند و آرایش و زینت های ظاهری مثل زینت ساختمان و فرش را حس باصره درک می کند اما بعضی زینت ها باطنی و غیرمحسوس هستند و با ادراک باطنی و حس

باطن مثل عقل درک می شوند و مورد علاقه و پسند قرار می گیرند از این ها تعبیر می کنیم به زینت های معنوی و باطنی.

در قرآن کریم از کارهای خوب و عقاید پسندیده به زینت تعبیر شده است و کارهای زشت و ناپسند مورد کراهت قرار گرفته است.

در سوره حجرات می فرماید:

(وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ) (۱)؛

«و لکن خداوند ایمان را خوش آیند شما قرار داد و آن را در دل های شما بیاراست و کفر و فسوق و نافرمانی را برای شما ناپسند قرار داد و آنانند (مؤمنان) راه یافتگان».

خداوند متعال در صدر این آیه می فرماید: انتظار نداشته باشید رسول خدا به حرف شما گوش بدهد. اگر او در بسیاری از کارها از شما پیروی می کرد به زحمت و مشقت می افتادید. بعد از این می فرماید و لکن خداوند ایمان را محبوب دل های شما قرار داد و آن را در قلب هایتان زینت داد و انکار اصول دین و خروج از اسلام و نافرمانی را برای شما نامطبوع و ناپسند قرار داد و این معنی را ابلاغ و الهام نمود.

کلمه ی «الی» در «الیکم الایمان و الیکم الکفر»، تقریباً اشاره دارد به ابلاغ یعنی محبوب بودن ایمان و ناپسند بودن کفر و معصیت را از راه وحی یا الهام به شما ابلاغ نمود در فطرت و اصل سرشت شما این حالت را قرار داد و یا در مسیر زندگی شما را به ایمان هدایت کرد.

ص: ۳۱

در آیه بعد می فرماید:

(فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) (۱)؛

«فضل و نعمتی است از خداوند و خدا (به احوال بندگان) دانا و به صلاح نظام آفرینش آگاه است».

مزین و محبوب قرار دادن ایمان در دل مؤمنان و از آن طرف مبعوض قرار دادن کفر و فسوق و عصیان، یک تفضیل و نعمتی است از پروردگار دانای حکیم و این چنین اشخاصی که ایمان و کارهای خوب به نظرشان محبوب و مزین است و کفر و فسوق و فجور در نظرشان نامطلوب می باشد، در حقیقت این ها راه رشد را یافته اند و راه نجات را پیدا کرده اند.

این دو آیه شریفه درباره طرز کار خداوند است در محبوب و مبعوض قرار دادن ایمان و کفر، به این گونه که قلب را براساس فطرت طوری قرار داده است که می توانیم حقیقت و خوب و بد و امور پسندیده و ناپسند را درک کنیم و با قوه ی فکر و تمیز راه حق را پیدا کنیم. و از طرفی انبیا و اولیا را فرستاده و شواهد و ادله ای برای ما اقامه کرده اند برای روشن شدن حق و تشخیص آن از باطل.

در واقع خداوند از ناحیه ظاهر و باطن درباره ایمان و کارهای خوب تبلیغ کرده و وجودمان را از لحاظ هستی و تکوینی طوری آفریده که با عقل، استعداد قبول حق را داریم و از راه وحی و فرستادن انبیا و ائمه، ما را به اعمال صالحه و ایمان فرا خوانده است و با هدایت تشریحی خوبی ها را محبوب و بدی ها را ناپسند اعلام فرموده که این خود یک نوع زینت دادن است نسبت به خوبی ها و نامطلوب قرار دادن زشتی ها.

ص: ۳۲

خداوند هشدارهایی داده است و اندازهایی نموده نسبت به عواقب وخیم کارهای بد و عصیان و فسق. و آن‌ها را نامطلوب قرار داده و در قرآن نامش را گذاشته «تکریه» یعنی نامطلوب و ناپسند قرار دادن چیزی که طبع از آن اشمئزاز و تنفر دارد. بنابراین زینت، خصوصیتی در آن است که وقتی مورد ادراک واقع می‌شود در نظر جالب می‌آید و وقتی این تزئین را تعمیم دهیم شامل تزئین مادی و معنوی هر دو می‌شود و ادراک متعلق به این دو، می‌شود حسی و عقلی.

### تزئین شیطان از زبان هدهد

در سوره مبارکه نحل خداوند سرگذشت هدهد و ملکه سبا را نقل می‌کند و هدهد در گفت و گو با حضرت سلیمان، عامل سجده ی ملکه سبا و قومش برای خورشید را تزئین شیطان ذکر می‌کند،

می‌فرماید:

(وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ)

«حضرت سلیمان از میان سپاه خود جویای حال مرغان شد و گفت چیست برای من که هدهد (پرنده ی شانه به سر) را نمی‌بینم، آیا از غایبان است؟»

(فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ؛)

«هدهد بعد از مکث اندکی گفت: به چیزی که تو به آن احاطه نیافته ای دست یافتم و برایت از سرزمین سبا خبر یقینی را».

(إِنِّي وَجَدْتُ أَمْرًا تَمَلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ (۱) وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲))

«دهد می گوید: به راستی در آن سرزمین زنی را یافتم که بر آن قوم پادشاهی می کند و هر چیزی (از امکانات دنیا) به او داده شده بود و دارای تخت با عظمتی بود. به یقین آن زن و قومش را در حالی یافتم که برای خورشید به جای خدا سجده می کنند و شیطان کارهای (زشتشان) را برایشان زینت داده و آنان را از راه خدا باز داشته پس هدایت نمی یابند».

شیطان اعمال بدشان را برایشان خوب جلوه داده در نتیجه آن ها را از راه خدا باز داشته تا این که به آن ها گفت سجده نکنید برای خدایی که هر امر پنهانی را در آسمان ها و زمین آشکار می سازد و می داند آن چه را مخفی و آشکار می سازید. خدایی که معبودی جز او نیست و پروردگار عرش عظیم است.

دهد در این آیات می گوید قوم سبأ و پادشاه آن ها به جای این که خدا را عبادت کنند بر خورشید سجده می کنند و عابد خدا نیستند و عامل اساسی برای این انحراف شیطان است که این عمل زشت را برای آن ها زیبا و پسندیده جلوه

ص: ۳۴

۱- [] . ابن هشام در مغنی اللیب می گوید کاربرد کلمه ی «دون» به جای کلمه غیر برای این است که بفهماند صحیح این بود که خدا را عبادت کنند نه خورشید را. کلمه دون می فهماند که باید مضاف الیه آن را بگیرند اما آن را را می کنند و دیگری را می گیرند و قاعده اش این بود به جای خورشید، خدا را عبادت کنند.

۲- . نمل / ۲۰-۴۴.

داده و آن را آن طور زینت و زیور نموده که آنان را از راه و عبادت خدا باز داشته است.

حرف «فا» در فَصِيحٌ دهم در اصطلاح ادبا، سببیت است و ترتیب بدون مهلت را افاده می کند یعنی تزئین شیطان سبب شد که فریب خوردگان را از عبادت و راه خدا باز دارد و این اثری بود که بر این کار مترتب شد که این اثری قهری و جدایی ناپذیر از اغواء و تزئین شیطان است و گاهی از این «فا» به فاء تفریع یا نتیجه نیز تعبیر می شود.

«فهم لا يهتدون» آن ها در نتیجه ی تزئین و اغواء شیطان و دوری از راه راست، هدایت نمی شوند زیرا تا وقتی خود را گمراه نیابند درصدد اصلاح خود بر نمی آیند و هدایت شونده نیستند.

(زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ)

هدهد که پرنده ای هوشیار است به زیرکی پیبرد(1) علت خورشیدپرستی قوم سبأ تزئین و آرایش شیطان است که امر باطلی را آن چنان جلوه و زیور می دهد که انسان آن را حق بیندارد و فریب بخورد. هدهد خیلی عاقل تر از ما بوده که رمز مطلب را فهمید و دانست که سبب انحراف در عبادت و پرستش، تزئین و تسویل شیطان است که خداوند در قرآن آن را صححه می گذارد و از زبان هدهد نقل می کند.

ص: ۳۵

۱- . در تفسیر عیاشی روایت شده ابوحنیفه از امام صادق علیه السلام پرسید چگونه حضرت سلیمان هدهد را از بین مرغان از حالش جو یا شد؟ حضرت فرمود: او آب را در شکم زمین چنان می بیند که شما آب را در آبگینه. ابوحنیفه چون این را شنید خندید. حضرت فرمود: چرا می خندی؟ گفت: اگر هدهد آب را در شکم زمین می بیند چرا دام را بر روی خاک نمی بیند تا گرفتار نشود؟ حضرت فرمود: ای نعمان مگر ندانستی که اذا جاء القدر اغشى البصر، وقتی تقدیر الهی آمد دیده کور و نابینا شود.

به نقل قرآن کریم بزرگِ مورچگان وقتی جلال و عظمت سلیمان و سپاه او را مشاهده کرد به سایر مورچه ها گفت: ای مورچگان همه به لانه های خود روید که سلیمان و سپاهش شما را پایمال نکنند و حضرت سلیمان از سخن او خنده اش گرفت. هدهد نیز با سلیمان سخن گفت و خبر از قوم سبأ آورد و به آن ها نامه رساند. (۱)

این طور نقل ها سرگذشت های واقعی است که اتفاق افتاده است و صرفاً داستان سرایی و امر خیالی نیست که بعضی می گویند این ها تخیلات است و برای بیان حقایق قرآنی قصه بافی عیبی ندارد در جواب باید گفت این گونه نمونه ها نوعاً امور حقیقی است که قرآن مجید در جاهای مختلف نقل می کند.

### نمونه ای دیگر از تزئین شیطان

شیطان در سوره حجر رمز کار خودش را که زیبا جلوه دادن و زینت دادن گناه است، بیان می کند.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

«وقتی پروردگار به ملائکه فرمود برای آدم سجده احترام به جا آورید همگی فرمان بردند جز ابلیس. خداوند به او فرمود: از بهشت خارج شو که تو از رانده شدگانی و تا قیامت دوری از رحمت الهی برای توست. در پاسخ گفت: پروردگارا! تا روز قیامت مرا مهلت ده خداوند به او مهلت داد و فرمود تا روز وقت معلوم مهلت داری» (۲).

ص: ۳۶

---

۱- . نمل / آیات ۱۸-۲۸.

۲- . حجر / مضمون آیات ۲۸-۳۸.



قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ. وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ. لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (١)؛

«شیطان گفت: خدایا چنان چه مرا گمراه کردی من نیز در زمین (همه چیز) را در نظر فرزندان آدم زینت و جلوه می دهم و همه آن ها را گمراه خواهم کرد به جز بندگان پاک و خالص تو را. خداوند فرمود همین اخلاص و پاکی، راه مستقیم به درگاه رضای من است و هرگز تو را بر بندگان خالص تسلط و غلبه ای نیست لکن اقتدار و سلطنت تو بر پیروان گمراه توست و به راستی جهنم وعده گاه همه آن هاست که برای آن هفت در است که هر دری برای ورود دسته ای از گمراهان معین شده است.»

### نظر فخر رازی در مذهب ابلیس

( قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي )، «ما» در این قسمت از آیه مصدریه است که ما بعد خود را به تأویل مصدر می برد و می شود: «قال رب باغوائك ایای» یعنی ای پروردگار من در مقابل گمراه کردن تو مرا، من نیز تا قیامت همه بندگان غیر از مخلصان را گمراه می سازم. البته خداوند شیطان را گمراه نساخت و تنها در مقابل نافرمانی و کبرش وی را به مجازات عملش رساند و از نعمت بهشت محروم ساخت که در نظر شیطان، این گمراه ساختن به حساب آمد.

ص: ۳۷

فخر رازی می گوید: ابلیس جبری مذهب بوده است زیرا گمراهی خودش را به خدا نسبت داده ولی دیگران در جواب می گویند ابلیس از نظر توحید استدلالی خیلی هم موحد بوده است و استدلالش در این که به خداوند گفت مرا گمراه ساختی، بر مبنای ظاهر و به شکل استدلال خشک بوده و با قدم عرفان و معرفت نبوده است و ممکن است کسی عالم هم باشد اما مثل ابلیس اشتباه کند.

### تأکیدات شیطان در تزیین و گمراه سازی

(لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غَوِيَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۱)؛ حتماً و حتماً کارهای زشت و حرام را برای بنی آدم تزیین می کنم و همه را گمراه می سازم.

رمز پیروزی شیطان تزیین و آراستن عمل ناپسند و گمراهی است که در این آیه با دو تأکید از زبان شیطان بیان شده است. «لازین» متکلم وحده است و لام در آن ابتدائیت است که افاده تأکید می کند و نون تأکیده ثقیله هم دلالت بر تأکید دارد همچنین کلمه «لاغویئهم» و کلمه «اجمعین» تأکید سوم است.

(إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (۲)؛ مگر بندگان مخلص تو.

سرّ این که شیطان نمی تواند بندگان خالص را فریب دهد استعاضه ی بالله است. آن ها که در پناه خدا هستند شیطان از آن ها مأیوس است لذا خداوند نیز در جواب شیطان می گوید:

(إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ (۳)؛ تو بر بندگان من سلطنت نداری.

ص: ۳۸

۱- . حجر / ۲۹.

۲- . همان / ۴۰.

۳- . همان / ۴۲.

بندگی خالص برای خدا و خودداری از پیروی هوی و هوس مانع تسلط شیطان بر انسان می شود و اخلاص در عبادت و عمل و پناه بردن به خدا، سدّی است نفوذناپذیر در مقابل مکر و حيله شیطان.

### طرز کار شیطان و اصرار در انحراف بندگان

خداوند در سوره اعراف طرز کار شیطان را این گونه بیان می کند:

(قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَا يَأْتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) (۱)

«شیطان گفت: چون مرا گمراه ساختی من نیز حتماً سر راه مستقیم بندگان (که شرع و آیین توست) می نشینم و از پیش روی و طرف راست و چپ آنان وارد می شوم و بیش تر آن ها را سپاسگزار نعمت هایت نمی یابی».

شیطان شیوه ی کار خود را در فریب و انحراف بندگان این گونه بیان می کند که از هر دری وارد می شود و هر طور بتواند با اصرار از هر راهی نقاط ضعف بندگان استفاده می کند و با تزیین و توجیه گناه، آن ها را به دام می اندازد و چون انسان ها برخوردار از قوه شهوت و غضب هستند و مانند ملائکه خالی از این دو قوه نیستند، شیطان با سوءاستفاده از چنین قوه هایی که باید در جهت صحیح یعنی جلب ملایمات و دفع ناملایمات، به کار روند، در انسان نفوذ می کند و او را به انحراف و گمراهی می کشاند و هر کسی را به شکلی به دام می اندازد. و سلطه اش تنها بر دوستان خود و غیرمؤمنان است. (۲)

ص: ۳۹

۱- اعراف / ۱۶ و ۱۷.

۲- ر.ک نحل / ۹۹ و ۱۰۰ و اعراف / ۲۷.

## نمونه تزئین و توجیه شیطان

خداوند به آدم و همسرش فرمود در بهشت ساکن شوید و از هر چه خواستید بخورید و به درخت ممنوعه نزدیک نشوید که از ظالمان خواهید بود پس شیطان برایشان وسوسه کرد و به دروغ گفت:

(مَّا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ. وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ. فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ... (۱)؛

«خدا شما را از این درخت نهی نکرد جز این که مبادا دو فرشته شوید و یا جاوید در بهشت باشید و آنان را سوگند داد که من خیرخواه شما هستم پس آن ها را به دروغ و فریب سرنگون ساخت.»

ابلیس که پدر شیاطین است وقتی دید آدم و حوا از بهشت و نعمت های آن بهره مند شدند، درصدد فریب آن ها برآمد و با وعده های کاذب این گونه نزدیک شدن به درخت ممنوعه را توجیه کرد و زیبا جلوه داد که چون خداوند خواسته است شما دو فرشته همیشه مقرب و جاوید در بهشت نباید، شما را از نزدیک شدن به این درخت منع کرده است و با قسم دروغ از در خیرخواهی برآمد و آن ها را از مقام و مرتبه بلندی که داشتند سرنگون ساخت.

قرآن کریم می فرماید:

(يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا) (۲)؛

ص: ۴۰

---

۱- اعراف / ۲۰-۲۲.

۲- نساء / ۱۲۰.

«شیطان به پیروانش وعده و نوید می دهد و آن ها را به آرزو می اندازد در حالی که این وعده جز فریب چیزی نیست».

حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه طرز اغواء شیطان و ایجاد افکار شیطانی را از زبان ابلیس بیان می کند و بندگان خدا را از آن بر حذر می دارد و می فرماید:

«فاحذروا عبادالله، عدو الله ان يعدكم بدائه و ان يستفزكم بدائه و ان يجلب بخیله و رجله فلعمری لقد فوق لكم سهم الوعيد و اغرق لكم بالنزع الشدید و رماکم من مکان قریب و قال: لایزینن لهم فی الارض و لاغویئهم اجمعین (۱)؛ پس ای بندگان خدا! از دشمن خدا (ابلیس) بترسید از این که مبادا شما را به درد خود یعنی کبر و سرکشی گرفتار کند و از این که با فریاد و فراخوان خود شما را از راه راست باز دارد و سوارگان و پیادگان لشگرش را دور شما گرد آورد. پس به جان خودم سوگند که ابلیس تیر شر یعنی گمراهی را برای شما به زه کمان گذاشته و آن را به طرف شما سخت کشیده است و از نزدیک به شما تیر انداخته (تا تیرش به خطا نرود) چنان چه خداوند در قرآن کریم از زبان ابلیس می فرماید شیطان گفت: ای پروردگار من برای این که مرا گمراه ساختی (به مجازات ترک سجده بر آدم رساندی) هر آینه گناهان را برای فرزندان آدم در زمین آرایش می دهم و همه ی آن ها را گمراه خواهم ساخت».

ص: ۴۱

بنابراین طرز عمل شیطان زینت دادن عمل زشت و خوب جلوه دادن آن است تا شخص راغب به انجام آن شود، زینت دادن یعنی روی عمل تبلیغ می کند و آن را زر و زیور و آرایش نیکو می کند و وجه حَسَن برای آن درست می کند». در این جا مناسب است برای توضیح مطلب جریانی را نقل کنم.

یکی از منبری های معروف و زبردست قم، مرحوم اشراقی پدر آقای اشراقی داماد امام خمینیرحمه الله، روی منبر در قم از کسی نقل می کرد آن شخص گفته بود من زنی گرفتم و آن زمانی بود که برق نبود یک شب دیر رفته خانه دیدم فتیله چراغ را پایین کشیده اند و سر زخم را بریده اند و سرش افتاده است آن طرف بالش. اول ترسیدم، وحشت کردم و به عقب رفتم. کم کم به خودم دل و جرأت دادم رفتم جلو دیدم این کلاه گیزی است از سر زخم افتاده و خونی که در ناحیه سرش به نظر آمد کله ی کچل اوست که مثل چغندر قرمز است. این کلاه گیزی به اصطلاح زینت است و یک خصوصیتی است که به سر ضمیمه می شود تا زیبا جلوه کند و باعث جلب نظر شود حالا- این شیطان هم سر کله کچل ها کلاه گیزی می گذارد و کارهای نادرستشان را توجیه می کند و وجه حَسَن به آن ها می دهد رسماً می گوید این کار بد است و تو بجا بیاور و کاری نداشته باش بلکه جنبه نیکو به آن می دهد و انسان را به انجامش تشویق می کند از باب مثال:

### **توجیه و تزئین تصمیم برادران یوسف**

برادران حضرت یوسف علیه السلام مجلسی تشکیل دادند و با هم صحبت کردند و نتیجه آن مجلس بعد از مشورت این شد که یوسف باید از بین برود و این بدترین تصمیمی بود که درباره برادرشان گرفتند اما در توجیه این کارشان گفتند:

(لْيُؤَسِّفْ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ أَيْنَمَا مَنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (۱۱).

«عصبه» یعنی جماعت همبسته و نیرومند. «طرح» به معنی دور انداختن است و (يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا) غایت و هدف کشتن یا دور انداختن یوسف است.

ترجمه: هر آینه یوسف و برادرش (بنیامین) از ما پیش پدرمان محبوب ترند در حالی که ما جماعتی همبسته و نیرومند هستیم. به راستی پدر ما در گمراهی آشکار است. یوسف را بکشید یا در سرزمینی بیندازید تا توجه پدر تنها برای شما باشد و باشید بعد از این عمل از شایستگان.

طرز فکر را ببینید اولاً می گفتند پدر ما یوسف و بنیامین را بیش تر دوست می دارد و ثانیاً گفتند ما جمعیتی هستیم همبسته و نیرومند. در این جا این ملاک اشتباه کردند و فکر کردند فضیلت به قوت و نیروست در صورتی که میزان در دوستی و فضیلت، تقواست. نمی دانستند که دوستی بیش تر پدر نسبت به یوسف به جهت شایستگی ها و تقواست و جمعیت قوی بودن ملاک ارزش و علاقه نیست و درباره پدرشان قضاوت کردند و گفتند در این که یوسف و برادرش را بیش تر از ما دوست می دارد در گمراهی و اشتباه است.

براساس همین طرز فکر غلط و محاسبه نادرست کشتن یوسف و یا طرد او را برای خود توجیه کردند و گفتند اگر هم نمی خواهید یوسف را بکشید او را به مکانی دوردست بیندازید که در حقیقت این یک نحو توهینی بود به حضرت

ص: ۴۳

یوسف چون «طرح» در فارسی دور انداختن و پرت کردن چیزی از قبیل آشغال مثل پوسته ی پیاز و یا پوسته خیار است که بی ارزش است و به مکانی دوردست انداخته می شود و در موجه جلوه دادن عمل زشتشان که ناشی از روحیه شیطانی و حسادت بود، گفتند: خاصیت این کار این است که «یخل لکم وجه ایکم»؛ توجه قلبی پدرتان برای شما فارغ می شود. در این جا گویا یکی از برادران می گوید با این کار جواب خدا را چه بدهیم؟ در جواب این سؤال برای این عمل زشت راه درست می کنند و می گویند: «ثم تکونوا من بعده قوماً صالحین». برادران درصدد برطرف کردن عیوب کار و تصمیم ناپسند خود و رهایی از کیفر آخرتی قتل و طرد برادر خود یوسف علیه السلام هستند و می گویند بعد از آن توبه می کنیم و قوم صالح خواهیم بود.

در این جا این فکر شیطانی است که بدترین عمل را توجیه می کند و چهره ی زیبا و صورت حق به جانبی به آن می دهد. این همان چیزی است که نامش را تزئین و زینت دادن گناه می گذاریم و یک نوع تزئین باطنی و غیرحسی است که بر حسب ظاهر باعث می شود عمل نیکو قرار داده شود و عنوان حسن بر آن منطبق شود و از قبح و زشتی خارج شود.

برادران یوسف تحت تأثیر فکر شیطانی خواستند از طریق دور کردن یوسف از کنار پدر، محبت پدر را متوجه خود کنند و عاقبت عمل سوءشان را با توبه جبران کنند.

تزئین و توجیه شیطان در تمام کارهایی که ما می خواهیم اختیار کنیم راه دارد و در مرحله ای که انسان سنجش و بررسی می کند که آیا مثلاً چون امروز قدری هوا سرد و بارانی است و در خانه بمانم و یا به کلاس درس حاضر شوم وقتی محاسبه و سنجش می کنیم با وجدان خود درمی یابیم که شرکت در درس بهتر است این انتخاب علامت اختیار است و در همین جا ممکن است شیطان دخالت کند و ما را از انتخاب خیر منصرف کند و چهره ی قبیح به آن بدهد.



جبر و اختیار بحث های مفصلی دارد و فعلاً به تناسب بحث، خلاصه ای از آن را ذکر می کنیم.

دخالت شیطان در کارها و افکار انسان در مرحله ای است که می خواهد سنجش و انتخاب کند و شیطان هر فکر و نقشه ای در این جا پیاده می کند.

این که شما آن جا بنشینید گوش بدهید و من این جا بنشینم صحبت کنم برای شما در اثر این که این کار را بعد از مبادی اختیار و فکر انتخاب کرده ایم واضح است که بعضی کارها مثل ضربان قلب و هضم معده و جهاز هاضمه و قبض و بسط قلبمان اختیاری نیست. صبحانه ای را که صبح صرف کرده ایم فعلاً هاضمه مشغول فعالیت برای هضم آن است و منوط به اختیار ما نیست و مسئولیتی در مقابل کار معده نداریم هر چند این که پرخوری نکنیم و غذای مناسب بخوریم به اختیار و انتخاب ماست.

برای فعل اختیاری در کتاب های فلسفی و کلامی مثال می زنند به این که ما مثلاً دست خود را دراز می کنیم کتاب را برمی داریم و مطالعه می کنیم و فعل غیراختیاری را مثال می زنند به حرکت دست مرتعش یعنی آن کسی که ضعف اعصاب دارد و دستش می لرزد. می گویند لرزش اعضا در اثر ضعف اعصاب است. این که دست انسان می لرزد یک جور حرکت غیراختیاری است.

روشن است که مابین دست دراز کردن و کتاب را برداشتن با حرکت دست مرتعش که رعشه دارد فرق واضح است در جایی که دست دراز می کنیم و کتاب را برمی داریم از روی اختیار و مبادی اختیاری است یعنی اول در فعل تصور فایده می کنیم و بعد از آن با سنجش و فکر به فایده ی کار تصدیق می کنیم با در نظر گرفتن ضررها و نفع های آن و ترجیح دادن فعل و در مرحله سوم مشوق مؤکد پیدا می کنیم و بعد از آن عزم و جزم برایمان پیدا می شود و در پایان تحریک عضلات صورت می گیرد به سوی انجام فعل که این پنج چیز را می گویند مبادی

و مقدمات اختیار: ۱. تصور فوائد و ضررهای کار و کسر و انکسار آن ها و سنجش نمودن آن ها و در نظر گرفتن مصلحت ۲. تصدیق به فایده ۳. شوق شدید به انجام کار ۴. عزم و تصمیم به انجام کار ۵. تحریک عضلات برای انجام عمل. این ها مبادی پنج گانه ی اراده است.

حکیم سبزواری می گوید:

عقیب داع در کنا الملایما

شوقاً مؤکداً اراده سما (۱)

در پی درک شیء ملایم با طبع که همان انگیزه فعل است، شوق مؤکد را اراده نام بگذار.

بالوجدان می فهمیم که وقتی استکان و نعلبکی را برمی داریم و در اثر حرکت دست ما چایی داغ روی کسی می ریزد اگر این حرکت دست بی اختیار و در اثر رعشه باشد در این کار معذوریم اما اگر عمداً دست را حرکت دهیم و چایی را روی کسی بریزیم بسوزد وجداناً معذور نیستیم و مبادی اختیاری دخالت داشته اند و با این کار اسباب اذیت دیگران را فراهم آورده ایم.

در افعال غیراختیاری مثل حرکت دست مرتعش و یا حرکت قلب هر چند مبادی فعل دخالت دارند ولی مشاهده نمی شوند به خلاف مبادی افعال اختیاری که مقدمات اختیار فعل را بالوجدان درک می کنیم.

### مذهب جبر و تفویض

مولوی:

مذهب جبر از قدر رسواتر است

زان که جبری حس خود را منکر است

ص: ۴۶

مذهب قَدَر همان مذهب تفویض (۱) است، قدری ها هما معتزله هستند که قائل به تفویض بودند و اشاعره جبر را اعتقاد داشتند و شیعیان معتقد به «امر بین الامرین» (۲) هستند. ملای رومی در مثنوی می گوید عقیده جبریّه از عقیده ی قدریه بدتر است. زیرا معتقد به جبر، حس خود را انکار می کند مثلاً ما وقتی ضعف اعصاب داریم و در اثر آن دستمان می لرزد و چای داغ روی دست کسی می ریزد این امر غیراختیاری است و مبادی اختیار را در آن احساس نمی کنیم اما جایی که با اراده خود چای را می ریزیم مبادی و مقدمات این فعل را احساس می کنیم و اگر گفتیم خیر این جبری است و ما اختیار نداریم در این جا حس و درک خود را منکر شده ایم.

### شواهد و نشانه های اختیار انسان

ملای رومی می گوید:

این که گویی این کنم یا آن کنم

این دلیل اختیار است ای صنم

این همان است که ما از آن تعبیر به سنجش کردیم و گفتیم مثلاً- امروز شاید قدری تردید داشتیم به جهت وضعیت هوای بارانی و در آمدن و نیامدن به جلسه درس و سنجیدیم دیدیم طوری نمی شود به درس برویم هر چند مقداری برق و باران بیاید همین که سنجش برقرار کردیم و گفتیم این کنم یا آن کنم خودش دلیل بر اختیار داشتن انسان در اختیار و انتخاب است.

ص: ۴۷

- 
- ۱- تفویض یعنی خداوند بعد از خلقت آفرینش همه کارها را به دیگران واگذار کرده و خودش دخالتی ندارد.
  - ۲- یعنی نه جبر و نه تفویض که یعنی مؤثر واقعی خداست و انسان با اختیار خدادادی افعال را انجام می دهد.

این نه جبر این معنی جباری است

ذکر جباری برای زاری است

زاری ما شد دلیل اضطراب

خجلت ما شد دلیل اختیار

گر نبودی اختیار، این شرم چیست

این دریغ و خجلت و آزرم چیست (۱)

مولوی می گوید: اگر اختیار در کار نبود چرا اگر یک وقتی حرف بدی زدیم بعد پشیمان می شویم و می گوییم ای کاش این حرف را نزده بودم. معلوم می شود با وجدان خود درمی یابیم که در مقابل گفته ی خود مسئولیم و لازم نیست شخص درس خوانده باشد بلکه درس نخوانده هم وجدانیات را درک می کند و شاهدش این است که فرد بی سواد هم اگر سخنی گفت یا کار قبیحی انجام داد بعد خود را ملامت می کند و سرزنش می نماید.

از باب مثال: فرضاً بنده قدم مثل شما رشید نیست اما از این جهت خجلت نمی کشم چون به اختیار خودم نیست اما گر سخن نسنجیده بگویم و حرف ناپخته بزنم باید خجلت بکشم و به قول مولوی دریغ و تأسف بخورم چرا که احساس می کنم مسئول کار خود هستم این است که مولوی می گوید:

گر نبودی اختیار، این شرم چیست

این دریغ و خجلت و آزرم چیست

زجر استادان به شاگردان چراست

خاطر از تدبیرها گردان چراست (۲)

ص: ۴۸

---

۱- . مثنوی مولوی، دفتر اول، ص ۱۵، چاپ کلاله خاور.

۲- . همان.

مطلب خوبی را مولوی از کار مردم و عمق افکار آن‌ها برداشت کرده است. می‌گوید دلیل بر مختار بودن انسان در مقابل افکار و اندیشه‌هایش این است که استاد بناً مثلاً شاگردش را به خاطر دیر آمدن یا سستی در کار تنبیه می‌کند و یا آموزگار دانش آموز را توبیخ می‌کند و وقتی می‌خواهم فکر و تدبیر کنم این کار را انجام بدهم یا انجام ندهم مدت‌ها خاطر ما آسوده نیست و متحیر و سرگردانیم که این کار را بکنیم یا نه.

این‌ها همه نشانه‌های اختیار است و غرض از طرح این بحث این است که بگوییم شیطان نقشه‌ای را که می‌کشد و آن را طرح می‌کند برای تزیین و آراستن فعل انسان چه تزیین مادی چه معنوی، آن کار بد را در نظر عقل و ادراک انسان، چهره‌ی حق به جانب به آن می‌دهد و آن را موجه می‌کند و در این مرحله است که نمی‌شود گفت انسان مجبور به پذیرفتن کار و انجام آن است و باید با بکارگیری بصیرت و بینش خود فریب شیطان را نخورد و تحت تأثیر وجهه‌ی حق به جانب عمل واقع نشود.

### **تصور و تصدیق مرحله تزیین و دخالت شیطان**

همان‌طور که قبلاً گفته شد یکی از مبادی اختیار تصور است و دیگری تصدیق به فایده‌ی کار و تا کاری را تصور نکنیم که نفع دارد یا ضرر به آن تصدیق نمی‌کنیم مثلاً در حال حاضر به فکر صحبت کردن با ملکه‌ی الیزابت نیستیم برای این که حالا که من گفتم یادمان آمد لذا هیچ وقت بی‌تصور دنبال فوائد و ضرر کار نمی‌رویم. اما مثلاً صبح درس تفسیر را تصور کردیم هر چند بر حسب عادت‌ی که قبلاً شرکت می‌کردیم و بعد از تصور شروع به سنجش مصالح و مفاسد و خوبی‌ها و بدی‌های این عمل کردیم و بعد از سبک و سنگین کردن گفتیم هر چند کمی سرما بخوریم ارزش دارد و بیشتر استفاده می‌کنیم از صدمه‌ای که می‌بینیم و بعد آمدن را انتخاب کردیم.

تزیینی که شیطان می کند در همین مرحله تصور و تصدیق است که چهره کار را در نظر ما خوب جلوه می دهد و برایش فوایدی را تبلیغ می کند و چنین وانمود می کند که این کار فایده های خوبی دارد و ممکن است تبلیغ منفی داشته باشد و برای کار مورد نظر مفسده هایی را گوشزد کند همه این ها در قرآن نمونه دارد از باب مثال در باب انفاق و صدقه شیطان انسان را از ابتلا به فقر و نداری بیم می دهد و در کشتن برادر، قابیل و برادران یوسف را تشویق می کند و برای آن فوایدی را ذکر می کند.

خداوند در سوره مائده می فرماید:

(فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۱))؛

«پس آراست برای قابیل نفس او کشتن برادرش را پس او را کشت و گردید از زیانکاران».

این نمونه ای است از تزیین و خوب جلوه دادن نفس اماره بالسوء که از مظاهر شیطان است. وقتی قربانی هابیل پذیرفته شد و قربانی قابیل مردود واقع شد حسادت باعث شد برادر بی گناهی را برای خاموش کردن آتش حسد بکشد.

### دخالت شیطان در نقشه برادران یوسف

در مورد داستان حضرت یوسف علیه السلام دقت کنید برادران یوسف اول مسئله برخورد پدرشان یعقوب نسبت به یوسف و توجه خاص او به فکرشان آمد و گفتند در نظر پدر، یوسف از ما محبوب تر است بعد فکر کردند او را با کشتن یا دور انداختن، از پدر دور کنند و به نظرشان فایده اش این بود که توجه و عنایت پدر مخصوص آن ها می شود و به این کار یک وجهه خوب دادند و از آن طرف نسبت

ص: ۵۰

به گناه بودن این عمل و عاقبتش که دچار عذاب می شوند گفتند این هم عیبی ندارد.

(تَكُونُوا مِنْ بَعِيدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ) (۱) بعد از آن با توبه صالح خواهید بود و با تریین و ترغیب شیطان فکر کردند این عمل مصلحتش بر مفسده اش رجحان دارد. غافل از این که این تصمیم از اول تا آخر امری شیطانی است و توبه اش هم مانند توبه یزید است وقتی می بیند نقشه اش از کار بد درآمد پشیمان می شود و یا مانند گربه ای که وقتی به دام صاحب خانه افتاد از تکرار عمل خود توبه می کند اما مجدداً کارش را ادامه می دهد و از روحیه گربگی دست بر نمی دارد.

نقشه شیطان، پیشنهاد توبه در ارتکاب کار حرام

توبه برادران یوسف تتمه نقشه شیطانی آن ها بود که به صورت توبه جلوه کرد. نفس اماره خیلی حریف است به قول معروف: نفس مکار است مگری بایدت. بنابراین برادران یوسف که می خواهند این مبادی را اختیار کنند نتیجه اش این می شود که این کشتن برادر، بدی ندارد و نفع خالص است، این همان تزیینی است که عرض شد. تزیین شیطان در مرحله انتخاب است که بد را خوب جلوه می دهد و خصوصیتی بر عمل منطبق می کند که در نظر عقل و ادراک مورد پسند واقع می شود و تطبیق آن با اختیار انسان به این صورت است که در مراحل تصور فایده و تصدیق به آن و انتخاب فعل یا ترک با دخالت فکر شیطانی یک جنبه زینت داده می شود و وجه حسن پیدا می کند.

### اختیار انسان در پذیرش فکر و تزیین شیطان

خداوند در سوره ابراهیم در مورد اختیار انسان نسبت به وعده شیطان و استجاب دعوت او از قول شیطان می فرماید:

ص: ۵۱

(وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسِكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِي مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (١))؛

«و چون حکم حتمی قیامت به پایان رسید شیطان گفت خداوند به شما وعده درست داد و من وعده دادم و تخلف نمودم و من بر شما فرمانروایی نداشتم جز این که خواندم پس اجابت کردید پس مرا سرزنش نکنید و خود را سرزنش کنید من فریادرس شما نیستم و شما هم به فریاد من نمی رسید من از پیش به این که مرا شریک خدا قرار دادید معتقد نبودم، به راستی برای ستم کاران عذاب دردناک است.»

از قضایایی که واقع شدن آن حتمی است در قرآن با فعل ماضی تعبیر می کند لذا می فرماید:

«قال الشَّيْطَانُ» به جای «يقول الشيطان» که فعل مضارع است و در آینده واقع می شود.

«قُضِيَ الامر» یعنی کار تمام و یک سره شد، بهشتی ها و جهنمی ها معلوم شدند آن وقت شیطان برای پیروان خود این سخنان را می گوید عقل شما می توانست بفهمد وعده های خداوند راست و وعده های من نادرست است و من بر شما تسلط یا حجت و دلیل قانع کننده ای نداشتم مگر این که شما را فرا خواندم و شما هم اجابت کردید.

ص: ۵۲



این فراخوان و دعوت شیطان همان تزینات و فریب کاری ها و خوب جلوه دادن های کارهاست. که باعث می شود عده ای فریب خورده از او پیروی کنند.

وقتی ظالمان در پیشگاه عدل الهی قرار می گیرند بعضی با بعضی سخن می گویند و آن ها که ناتوان شمرده شدند به برتری جویان می گویند: گر شما نبودید ما اهل ایمان بودیم.

مستکبران (برتری جویان) در جواب می گویند:

(أَنْحُنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۱)؛

«آیا ما شما را از راه هدایت باز داشتیم بعد از آن که سراغتان آمد، بلکه شما خودتان مجرم بودید».

جهنم بد جایگاهی است هر دسته ای می آید دسته دیگر را لعنت می کند که چرا باعث گمراهی آن ها شده اند. (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا (۲)).

(إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ) شیطان به پیروانش می گوید من از پیش یعنی قبل از برپایی قیامت، در دنیا، به این که شما مرا شریک خدا قرار می دادید کافر بودم.

از این آیه استفاده می شود اطاعت از شیطان شرک است و عبادت او محسوب می شود همان طور که خداوند در سوره یس صریحاً می فرماید:

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۳)؛

ص: ۵۳

---

۱- . سبأ / ۳۱ و ۳۲.

۲- . اعراف / ۳۸.

۳- . یس / ۶۰.

«ای فرزندان آدم آیا با شما پیمان نبستم شیطان را عبادت نکنید چرا که او دشمنی آشکار است».

خداوند متعال پیروی از شیطان را در حدّ عبادت دانسته است و این همان شرک در عبادت است که از آن نهی شده است.

(وَإِنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۱)؛

«و این که مرا عبادت کنید، راه مستقیم این است».

عهد و پیمان خداوند با بندگان این است که تنها او را پرستش کنند و راه راست جز این نیست و کسانی که غیر از این را انتخاب کنند در حق خودشان ستم کرده اند و برایشان عذاب دردناک است.

(إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲).

گویا شیطان صغری و کبری تشکیل می دهد و در قالب قیاس شکل اول در جواب پیروانش می گوید: شما خودتان ظالمید

(وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)؛

«و برای ظالمان عذاب دردناک است. پس برای شما که ظالمید عذاب دردناک می باشد».

از مباحث قبل نتیجه می گیریم کار شیطان ترین و تسویل و مکر و حيله و آرایش دادن است و کسی را اجبار بر پیروی از خود نمی کند و انسان های بینا و با بینش فریب او را نمی خورند و تنها کسانی او را اطاعت می کنند که زمینه انحراف در آن ها وجود دارد و ولایت شیطان را بر خود می پذیرند.

ص: ۵۴

---

۱- همان / ۶۱.

۲- ابراهیم / ۲۲.

آن قوه دعوت کننده به شر و بدی نامش ابلیس (پدر شیاطین جن و انس) است که در عالم وجود دارد مقابل قوه دعوت کننده ی به خیرات و خوبی ها که نامش ملک (فرشته) است و در مقام اختیار و سنجش و مقایسه بین فعل و ترک، شیطان هر جنبه ای را بخواهد با تزیین و توجیه خود تقویت می کند و باعث ترجیح انسان می شود و به حکم عقل و دین و وجدان توجّهی نمی کند.

وسوسه های شیطانی در واقع سر از طبیعت خود انسان درمی آورد و تا زمینه گناه و انحراف و منشأ آن مثل شهوت و غضب در وجود انسان نباشد، شیطان طمع نمی کند مثلاً یک بچه دو سه ساله را که هنوز حس شهوت جنسی ندارد نمی شود تحریک کرد به زنا چون مبدأ و منشأ این کار در او نیست او شهوت ندارد مثلاً از آن جایی که بچه شیرینی را دوست دارد وقتی یک تکه نمک را عوض حبه قند دستش بدهیم فوراً می گذارد در دهانش چون از یک طرف حس ذائقه دارد که قبلاً با شیرینی برخورد کرده و الان قند به کامش خوش می آید و چون ذائقه اش مکئف به کیفیت شیرینی شده از آن لذت می برد و این کیفیت در قوه خیالش محفوظ است هر چند قوه خیال او که مخزن صورت های تصور شده و کیفیت های نفسانیه است، ضعیف می باشد و کم کم قوه خیالش مثل سایر قوای نفسانی او رشد می کند و فعلاً چون صورت شیرینی و لذت مخصوص آن در ذائقه اش وجود دارد، غیر شیرینی را به جای شیرینی تصور می کند و چون صورت حسنه ی شیرینی در ذائقه اش هست ما او را فریب می دهیم و به جای قند نمک دست او می دهیم و وقتی چشید متوجه اشتباه خود می شود.

پس فریب و خدعه این است که معنای بد و ناپسند را زینت داده و توجیه نموده به طوری که انسان در مقام عمل و اختیار فریب آن را خورده و چون از گناه و معصیت معصوم نیست تحت تأثیر القائنات شیطانی قرار می گیرد. همان طور که ملائکه مصون از گناه هستند و معصوم اند چون مبدأ معصیت در آن ها نیست و

طوری آفریده شده اند که بر حسب فطرت و سرشتشان نمی توانند گناه کنند و از امر خدا سرپیچی نمایند:

(لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) (۱)؛

«خدا را عصیان نمی کنند و بدان چه مأمورند عمل می کنند».

### فرق عصمت انبیا و اولیا و ملائکه

اما فرق بسیار است بین عصمت ملائکه و عصمت انبیا و اولیا زیرا در وجود انسان نفس اماره هست و طبیعت و سرشت او طوری است که می تواند گناه کند اما درجه کامل ایمان و تقوا مانع می شود که به اختیار کند معصیت نکند و در مقام انتخاب عمل تحت تأثیر توجیهاات و تزینات شیطان و نفس اماره واقع نشود نه این که نمی تواند گناه کند و این مصونیت از عصیان و انحراف در فرشتگان چندان هنر به حساب نمی آید زیرا ترک گناه در آن ها جِبَلّی و فطری است و بر حسب خلقتشان نمی توانند معصیت کنند.

آن ها موجودات مجردی هستند که مزاج و طبیعت جسمی ندارد در نتیجه منشأ و مبدأ عصیان در وجودشان نیست. و سرشت و خمیرمایه آن ها تناسبی با گناه ندارد و تنها انسان است که خداوند قدرت اختیار و انتخاب به او عطا فرموده تا بتواند بعد از تصور فایده در کارها هر چه را به صلاح اوست بدان تصدیق کند و انجام دهد و در همین مرحله حساس که مرحله سنجش نفع و ضرر و خوب و بد کار و گزینش یک طرف است، شیطان وسوسه و مداخله می کند و از راه هایی از جمله تزین و آراستن عمل و توجیه و تلبیس وارد می شود و انسان را می فریبد. و اگر طبیعت و مزاج خود ما نبود و عواطف و احساسات وجود نمی داشت شیطان

ص: ۵۶

نمی توانست ما را اغوا کند و همان طور که قبلاً بیان شد شیطان در گفت و گوی با پیروانش می گوید:

(دَعْوَتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُؤْنِي (۱)؛

«من شما را خواندم پس شما مرا اجابت کردید بنابراین مرا سرزنش نکنید».

شیطان خوب فهمیده که انسان خودش مقصر است و اگر ایمان و تقوا داشت با اختیارش مسیر شیطان را انتخاب نمی کرد.

## اغوی شیطان و سرمایه های وجودی انسان

از بحث هایی که تاکنون مطرح کردیم به این نتیجه رسیدیم که یکی از راه های تأثیر شیطان فریب انسان از راه ترین است به طوری که بدی ها را توجیه می کند و خوب جلوه می دهد و این کار، گاهی از راه عواطف و احساساتی است که در وجود خودمان وجود دارد مانند مبدأ و قوه شهوت که باعث فکرهای شهوانی در ما می باشد و مثل قوه غضب که زمینه ظلم و آزار دیگران را فراهم می سازد.

بنابراین در حقیقت اغواء شیطان یک سرمایه ای در وجود انسان ها دارد از باب نمونه بچه دو ساله را نمی شود فریب داد که زنا کند چون مبدأ این کار در وجودش نیست و تمام قوا و مبادی که خداوند متعال در نهاد انسان قرار داده است براساس حکمت و مصلحت است تا به زندگی بگرایند و دنیا تأمین شود و نسل انسان بقا پیدا کند از باب مثال میل و اشتها به غذا در وجود ما قرار داده شده است و قوه ذائقه لذت آن را احساس می کند و این خود باعث می شود برای حفظ سلامتی و تأمین نیازهای بدن از غذا استفاده کنیم و بدل آن چه را تحلیل می رود فراهم کنیم.

ص: ۵۷

هم چنین برای بقای نسل، شهوت جنسی و میل به ازدواج در انسان و حیوانات قرار داده شده است و آیه شریفه سوره آل عمران به این معنی تصریح دارد که می فرماید:

(زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ) (۱)؛

«زینت داده شده برای مردم دوستی شهوات از زن ها و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب های ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است».

### فلسفه محبت به امکانات زندگی

این تزئین غیر از زینت دادن شیطان است، این تزئینی است که دست آفرینش در آن دخالت داشته است. حُبّ زن و فرزند و اموال و امکانات دنیا بدین منظور در نهاد انسان تعبیه شده که دنیا تعمیر و آباد شود و مسیری باشد برای رسیدن به آخرت همان طور که تا نشئه رحم را طی نکنیم به دنیا نمی رسیم.

که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ؛ دنیا کشتزار آخرت است».

دست یافتن به مرحله آخرت باید در سایه ی زندگی دنیا باشد و این تزئین الهی است که عامل چنین گرایش هایی می شود و احساسات و عواطف خدادادی بر پایه حکمت و مصلحت است و عیب آن جاست که به انحراف کشیده شوند. اصل شهوت و غضب از لوازم زندگی انسان است و برای ادامه حیات و بقاء نسل و دفاع از خود، باید باشند ولی متأسفانه شیطان از راه همین سرمایه ها که در وجود

ص: ۵۸

ماست انحراف و افکار شیطانی ایجاد می کند و اندیشه زنا و فحشاء را به دل انسان می اندازد و او را به ظلم و ستم و دزدی وامی دارد.

به فرموده علامه طباطبایی میدانِ عملِ شیطان، افکار انسان است که هنگام سنجش و محاسبه انجام و ترک اعمال و این که این را انجام بدهم یا نه، شیطان مداخله می کند و با تزئین جنبه های منفی کار، به هدف خود می رسد. [\(۱\)](#) ابلیس از همان حربه ها و قوایی که در هستی ماست بهره برداری می کند و آن ها را علیه ما به کار می گیرد.

ص: ۵۹

---

۱- .المیزان، سوره انعام ذیل آیه ۴۳ و انفال ذیل آیه ۴۸.

\*

ص: ٦٠



\*

ص: ٦١



در بحث اول این نکته مسلم شد که شیطان در افکار و اندیشه های انسان هنگام تصور و تصدیق و انتخاب کارها، مداخله می کند و از راه به انحراف کشاندن خواهش های طبیعی و سرمایه های خدادادی، مثل قوه شهوت و غضب و عواطف و احساسات انسان را فریب می دهد و بدی ها را زیبا و شایسته نشان می دهد. حالا در این بحث دوم باید بررسی کنیم آیا در این زمینه انسان چه نقشی دارد؟ آیا صرفاً مثل یک ضبط صوت است که از خود هیچ اراده و انتخاب و فکر و اندیشه ای ندارد آیا قوای ادراکی ما نسبت به این اندیشه های غلط و افکار شیطانی مانند یک صفحه کاغذ هستند که در ایجاد کلمات هیچ نقشی ندارند؟ یا خیر؟

آیا قوای ادراکی ما در رابطه با این افکار نادرست و توجیهات غلط فقط نقش پذیرندگی دارند و هیچ فعالیتی در قبال کارهای ناپسند ندارند و فقط جنبه انفعالی دارند؟ آیا شیطان که این فکرها را القاء می کند فعالیت فقط از ناحیه ی اوست؟ و یا نظیر مشورت است که وقتی می خواهیم کاری را انجام دهیم و به فکرمان نمی رسد که چقدر به صلاح ماست از دیگران نظرخواهی می کنیم و از رأی او استفاده می کنیم و نظرش را می پذیریم که این در حقیقت فعالیت است نه انفعال.

در بحث های آینده به این نتیجه می رسیم که قوای ادراکی ما در مقابل کارهای ناپسند جنبه فعالیت دارند و خودشان بی تأثیر و بدون انتخاب نیستند. کار قوای ادراکی درک مطالب است و قوه فکر آن ها را تنظیم می کند و از تنظیم

دانستنی‌ها به ندانستنی‌ها پی می‌برد و بعد از آن عقل می‌گوید چه کاری خوب است و باید انجام داد و چه کاری بد است و باید ترک شود.

همان‌طور که در منطق خواننده ایم علوم و ادراکات دو قسم اند، ضروری و بدیهی و کسبی و نظری. بعضی علوم احتیاج به فکر و نظر ندارند مثل این که می‌گوییم آتش گرم است اما بخشی از علوم درکشان احتیاج به نظر و فکر دارد و باید دانستنی‌ها را تنظیم کنیم تا به مجهولات برسیم. علمای منطق در تعریف فکر می‌گویند:

«الفکر ترتیب امور معلومه للتأدی الی امر مجهول(۱)؛ فکر ترتیب دادن امور معلوم است برای رسیدن به امر نامعلوم».

فکر و اندیشه یک نعمت خدادادی است که در عرف و عادت مردم هم از آن زیاد استفاده می‌شود مثلاً یک کاسب فکر می‌کند چه چیزی را بخرد بیاورد برای فروش. با خود می‌گوید این جنس فصلش الان است و مشتری زیاد دارد و هر چیزی مشتری داشت استفاده دارد پس خوب است فلان جنس را برای فروش تهیه کنم.

حالا که فکر عبارت شد از تنظیم دانستنی‌ها در دستگاه ادراک برای رسیدن به مجهولات به آن دانستنی‌ها و اندوخته‌های ذهنی مبادی فکری می‌گویند و در اصطلاح منطق، مواد تشکیل‌دهنده صغری و کبری هستند و یا در باب شناخت ماهیت اشیاء از آن‌ها به جنس و فصل نام برده می‌شود لذا قوای ادراکی ما فعالیت می‌کنند و چیزی را معلوم می‌سازند و نظری را اتخاذ می‌کنند و این‌ها همه از راه مبادی و تنظیم آن‌هاست و این مبادی را گاهی خود ما از راه حس تجربه به دست آورده ایم مثل تصدیق به این که قند شیرین است که در این مطلب هیچ احتیاجی به فکر و مشورت نیست و یا می‌گوییم آتش می‌سوزاند.

ص: ۶۴

## اختیار و انتخاب انسان در مقابل القائنات شیطان

گاهی مبادی و سرمایه های فکری خود را از دیگری می گیریم و وقتی به ما القاء کرد درباره اش فکر می کنیم و در نهایت خودمان انتخاب می کنیم و این طور نیست که قوه درآکه ما هیچ فعالیتی نداشته باشد و تنها نقش او پذیرش باشد مانند نواری که ضبط می کند و کاغذی که نقوش و خطوط را می پذیرد و خودش هیچ تأثیری ندارد. بلکه ممکن است مبادی فکری را دیگری به ما القاء کند مثل جایی که با کسی مشورت می کنیم و او یک نظری می دهد که ما درباره اش فکر می کنیم هر چند دیگری در ادراک ما واسطه شد اما در نهایت انتخاب با خود ماست و با استفاده از فکر دیگران خودمان مصلحت یا مفسده کار را ادراک می کنیم و تصمیم می گیریم.

## تزیین شیطان و انتخاب ما

آیا مسئله شیطان هم این طور است که مثل باب مشورت هر چند ما از او نظر نخواستیم و خودش یک رأی داد و دیدیم مورد پسندمان است از این جهت عمل می کنیم مثل فکر عمر سعد که به القاء و تحریک شیطان صورت گرفت و به طمع مُلک ری حاضر به جنگ با سیدالشهداء علیه السلام شد و این به اختیار و انتخاب خودش بود.

عمر سعد که شیطان او را فریب داد در کار خود اختیار داشت با خود می گفت این کنم یا آن کنم که این خود دلیل اختیار است حسین علیه السلام را بکشم، مُلک ری به دستم می آید بعد هم توبه می کنم حالا کو تا آخرت. اگر درک نداشت و ما نند یک گونی پشم بود که مسئولیتی نداشت و قوه درکش فقط جنبه انفعالی می داشت و مثل نوار ضبط صوت می بود. و این فکر از ناحیه شیطان به او القاء شد که کشتن حسین علیه السلام مُلک ری را دارد و اگر از آخرتش هم قدری می ترسید شیطان به او می گفت در توبه باز است و از طرفی با خود می گفت چطور دست

خود را به خون حسین علیه السلام آغشته کنم که این فکر الهی است در مقابل فکر شیطانی که به تعبیر قرآن کریم:

(يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۱)؛ در سینه های مردم وسوسه می کند.

اصل بحث این جاست که این موجود مرموزی که در سینه ها وسوسه و القاء می کند کجا و کیست و آیا در پذیرش تحریکات و فریب های شیطان، خود ما چه نقشی داریم و چه ارتباطی بین افکار شیطانی و نفس ما وجود دارد؟

### منشأ فریب شیطان در خود ماست

از آیات شریفه قرآن نیز استفاده می شود منشأ و مبدأ فریب شیطان در خود ماست.

خداوند می فرماید:

(لِيُوسِفَ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ أَيْنَمَا مَنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ آبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (۲)؛

«برادران یوسف گفتند: هر آینه یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدرمان از ما محبوب تر است در حالی که ما جماعتی هم بسته و نیرومندیم، به راستی پدر ما در گمراهی آشکار (از این کار) است یوسف را بکشید یا در سرزمین دوردستی بندازید تا محبت و توجه پدر تنها برای شما شود و بعد از آن (با توبه) قومی صالح خواهید بود».

ص: ۶۶

---

۱- . الناس / ۵.

۲- . یوسف / ۸ و ۹.

این طرز تفکر برادران یوسف تحت تأثیر تحریک شیطان با استفاده از حسد درونی آن‌ها بود که با بهره‌گیری از این نقطه ضعف برادران را به آزار یوسف واداشت و برادران یوسف توجیه کار زشت خود را توجه پدر به یوسف علیه السلام و برادرش دانستند و با تلقین شیطان عاقب کار زشت خود را با توبه قابل جبران دانستند.

حضرت یوسف علیه السلام هم در پایان به پدرش حضرت یعقوب علیه السلام عرض کرد:

(مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي) (۱)؛

«بعد از این که شیطان بین من و برادرانم تحریک ایجاد کرد».

حضرت یوسف علیه السلام این جنایت را به تحریک شیطان اسناد می‌دهد و حضرت یعقوب علیه السلام وقتی برادران یوسف او را بردند به چاه انداختند و برگشتند و گفتند گرگ او را خورده است، فرمود: (بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً) (۲)؛ این‌هایی که شما می‌گویید که گرگ او را خورد، درست نیست، بلکه کاری را نفس (اماره به سوء شما) برایتان تسویل و تزیین کرد.

از جواب حضرت یعقوب علیه السلام به پسرانش که به دروغ گفتند یوسف علیه السلام را گرگ خورد، استفاده می‌شود برادران با تحریک و تزیین شیطان این جنایت را مرتکب شدند و از تعبیر (سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً) در آیه شریفه، برمی‌آید این‌طور نبود که تنها القائات شیطان و افکار او دخالت در تصمیم برادران یوسف داشت بلکه آن‌ها خودشان بودند که تحت تأثیر تحریک شیطان قرار گرفتند همان‌طور که حضرت یوسف علیه السلام بعد از ملاقات با پدرش طبق آیه ۱۰۰ سوره یوسف فرمود: بین من و برادرانم شیطان تحریک و آشوب ایجاد کرد.

ص: ۶۷

---

۱- . همان / ۱۰۰.

۲- . همان / ۱۸.

## استفاده شیطان از زمینه های منفی

در نتیجه رابطه افکار شیطان و انسان تا این اندازه است که شیطان از زمینه های منفی و روحیات ناپسند در وجود انسان استفاده می کند و او را به زشتی دعوت می کند و انسان خودش است که با اراده و اختیار از او پیروی می کند. خداوند در سوره ابراهیم از قول شیطان می فرماید:

(إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي... (۱))؛

«من بر شما فرمان روایی (سلطنت) نداشتم، جز آن که شما را فراخواندم پس اجابت کردید پس مرا سرزنش نکنید و خود را ملامت کنید، امروز من فریادرس شما نیستم شما هم فریادرس من نمی باشید».

## رابطه افکار ابلیسی با انسان

از قرآن کریم به خوبی استفاده می شود این فکرهای باطل و اندیشه های غلط و گمراه کننده در عین این که از راه تحریک و تزئین شیطان و جلوه و زینت دادن گناه و توجیه آن است، از خود انسان نشأت می گیرد و زمینه و سرمایه اش در وجود او است پس رابطه افکار ابلیسی و انسان فقط انفعالی نیست که تنها القائات ابلیس نقش در انحراف انسان داشته باشد و بسان ضبط صوتی فقط گیرنده افکار و تأثیرپذیری داشته باشد چرا که مبدأ فکر غلط در نهاد انسان ها است.

تاکنون این مسئله در بحث دوم روشن شد که رابطه فکرهای خودمان با فکرهای ابلیسی چگونه است و نتیجه گرفتیم راه نفوذ افکار ابلیسی نقاط ضعف

ص: ۶۸



انسان ها از قبیل حسد، انحراف در شهوت و غضب و خواسته های نفسانی و میل به گناه است و با وجود چنین زمینه هایی تسلط شیطان و راه یابی افکار انحرافی او آسان می شود و این خود انسان است که تصمیم می گیرد خوب باشد یا بد و با انتخاب و اختیار خود انفعال می پذیرد و خودش کاملاً نقش فعلی دارد نه انفعالی محض. آن چه را نامش را گناه، خطا و معصیت می گذاریم مربوط می شوند به جنبه فعالیت نفس که با فکر غلط به آن رسیده است.

\*

ص: ٧٠

\*

ص: ٧١



در این بحث به این مطلب می پردازیم که رابطه اصل وجود خودمان با شیطان چگونه است و منظور از وجود ما یعنی آن چیزی که از آن به عنوان نفس اماره در قرآن از زبان حضرت یوسف علیه السلام تعبیر شده است:

(إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي (۱))؛

«به تحقیق نفس بسیار به بدی فرمان می دهد، مگر آن که را خداوند رحم کرده است.»

نفس همان چیزی است که در فارسی به آن خود یا خودم گفته می شود و یا درباره اش میم ضمیر مثل خوردم، گفتم، به کار می رود و در عربی با انا، نحن (من، ما) از آن یاد می شود.

قرآن کریم از این من و خود، تعبیر به (النَّفْسُ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ) می کند که شأنش این است که به بدی وا می دارد و علتش این است که این خود، شهوت و غضب دارد و هر چه انحراف است زیر سر همین هاست. پس همین نفس (خود) امر به بدی ها می کند و این فکرها و اندیشه های غلط همه از او نشأت می گیرد.

ص: ۷۳

## نفس اماره مرتبه نازله شیطان

به زبان فلسفی، این خود ما با شیطان دو چیز نیست و مرتبه نازله ی شیطان همان نفس اماره بالسوء است و مرتبه بالاتر از نفس اماره همان ابلیس (شیطان) است. به قول مرحوم ملاهادی سبزواری:

فباعبار خلقه الانسان

ملک او اعجم او حیوان(۱)

انسان به اعتبار خلق و خو و اخلاقش یا ملک و فرشته است و یا شیطان و یا حیوان زبان بسته اعم از درنده و سبع و چهارپایان است. نفس تربیت نشده و انسانی که خود را نساخته، کم کم جنبه های شیطانی بر او مسلط می شود و او را فرمان و جهت می دهد و تحت فرمان او قرار می گیرد و در حقیقت مرتبه نازله شیطان نفس سرکش و عاصی است و مرتبه عالیه ی او شیطان است.

در روایت می خوانیم:

«الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم؛(۲) شیطان در رگ و پوست بنی آدم جاری است همانند جریان خون در رگ ها».

## قوه ی واهمه

ابلیس یک گونه وجودی است که تنزلش در وجود ما به صورت همان قوای شیطانی و قوه واهمه است همان قوه ای که پیوسته در درون خودمان احساس می کنیم با قوه عاقله در حال مبارزه و درگیری است. و این قوه واهمه رهن عقل و خیلی جاها غلط انداز است و خیلی چیزها را به وهم انسان می اندازد که واقعیت ندارند. مثلاً ما از این که شب تا صبح بالای سر مرده بنشینیم واهمه و ترس

ص: ۷۴

۱- منظومه حکمت، مقصد ششم، ص ۳۵۲.

۲- عوالی اللئالی، ج ۴/۱۱۳ حدیث ۱۷۵.

داریم با این که عقل می گوید: این همان پیرمرد عصا به دستی بود که زنده اش هیچ قدرت و توان و هنری نداشت حالا چه رسد به مرده اش. این حکم عقل خالی از اوهام است اما در عین حال قوه واهمه به وهم ما می اندازد که نکند این مرده شب پا شود و مرا خفه کند. این حکم قوه واهمه است که با حکم عقل مبارزه می کند. هر چند قوه واهمه وجودش حکمت دارد و خیلی جاها مفید است.

## قوه واهمه و حقیقت زندگی دنیا

قرآن کریم در ترسیم زندگی دنیا و بیان حقیقت آن به دور از وهم و خیال می فرماید:

(اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا... (۱))؛

«بدانید زندگی دنیا بازی و هوس رانی و خودآرایی و فخر کردن بین شما در اموال و اولاد است مانند بارانی که به شگفتی آورد رویدنی آن باران و هیجان و حرکتش کشاورزان را سپس خشک شود پس آن را زرد می بینی سپس (زیر پا) کوبیده شود».

قوه واهمه با هزاران خواب و خیال و امید و آرزو انسان را به زندگی و اموال و فرزند دلبسته می سازد که در واقع برای استمرار زندگی و بقاء نسل و کار و تلاش انسان ها خوب است اما در روی کردی دیگری قرآن کریم از حقیقت زندگی دنیا با دید عاقلانه پرده بر می دارد و می گوید بدان که دنیا و زندگانی آن چیزی جز فزون طلبی و بازی و بازیچه و سرابی بیش نیست که ظاهرش دلربا و فریبنده است آن گونه که کشاورزان از ثمره کار خود و رویدنی های بستانشان لذت

ص: ۷۵

می برند و به شگفتی می نشیند ولی در پایان می بینی همه زر و زیورها و خرّمی ها از بین رفتند و آن چه را انسان حقیقت می پنداشت معلوم شد وهم و خیال و مایه غرور است.

(وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ) (۱)؛ «و زندگی دنیا جز کالای غرور و فریب چیزی نیست».

و آن چه محبوب و مطلوب خداوند از دنیا است: آمرزش و خشنودی او است: (وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ) (۲)؛ «و در آخرت آمرزش خداوند و خشنودی اوست».

### قوه واهمه و قوه عاقله

قوه واهمه پیوسته در گیر با قوه عاقله است و با او مبارزه می کند و نمی گذارد حقایق را آن گونه که هستند ارائه کند. قوه عاقله شأنی از شئون موجود مَلَکی (فرشته ای) است که تنزلش در وجود ما به صورت قوه عاقله جلوه می کند. مقام عالی قوه عاقله به اصطلاح فلاسفه همان عقل (فرشته ی مجرد) است که تنزل یافته اش در وجود ماست لذا ما به اعتبار داشتن قوه عاقله با مَلَک، متحد هستیم و با ملائکه اتحاد وجودی داریم اما به اعتبار قوه واهمه با شیطان متحدیم که وجود تنزیلی اش نفس اماره بالسوء ماست.

اگر از مقام بشریت یک مقداری برویم بالاتر قبل از این که ابلیس از مقام عالی خود که در صف ملائکه بود، تنزل کند متوجه می شویم ابلیس چه مقام بلندی در عبادت خدا داشت و خلقت آدم سبب شد امتحان بزرگی پیش آید وقتی خداوند به ملائکه که ابلیس در صف و زمره ی آن ها بود، فرمود:

ص: ۷۶

---

۱- . آل عمران / ۱۸۵.

۲- . توبه / ۷۲.



(اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۱)؛

«برای آدم علیه السلام سجده کنید پس (همه) سجده کردند جز ابلیس که خودداری کرد و بزرگی ورزید و از کافران بود».

این تمرد و سرپیچی و کبرورزی ابلیس را از صف ملائکه تنزل داد و بعد از آن به همراه ذریه ای به اغوا و فریب انسان ها پرداخت و پیوسته آن ها را دعوت به شر می کند.

بعضی اصل وجود ابلیس و ملک را تأویل می کنند هر چند سخن از خدا می گویند اما به فرمایش علامه طباطبایی رحمه الله اصالة المادی هستند و می گویند شیطان همین میکروب و مفاصد طبیعی است در حالی تحقیق نشان می دهد ابلیس و ذریه او موجودات نامرئی هستند که باعث گمراهی و انحراف انسان ها می شوند که باید در جای خودش بحث کافی شود و فعلاً آن چه مربوط به موضوع بحث ماست این است که در فلسفه می گویند مرتبه ی نازله ی عالم هستی قائم به مرتبه عالی اش می باشد آن وقت نفس امّاره بالسوء به اعتبار این که قوه ی واهمه دارد این یک شأن و موقعیت ابلیسی است که ابلیس با به کارگیری قوه واهمه ی انسان به اهداف خود می رسد و دائماً با قوه ی عاقله در حال درگیری و مبارزه است و می شود گفت این وهم دارای توسعه وجودی است و شعبه اش در هر انسانی وجود دارد لذا شیطان هر کسی با دیگری فرق دارد و حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم دارای شیطان است آن طور که خود حضرتش فرمود:

«شیطانی اسلم بیدی (۲)؛ شیطان من به دستم تسلیم شده است».

از حضرت آدم صلی الله علیه و آله تا خاتم پیامبران در همه این شعبه از شیطان وجود دارد منتهی انبیاء الهی چون دارای نفس مطمئنه هستند القائنات شیطانی در آن ها

ص: ۷۷

۱- . بقره / ۳۴.

۲- . محجّه البیضاء، ج ۵، ص ۴۹، صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۳۹.

کارساز نیست و قوه عاقله شان بر قوه واهمه غلبه دارد و نفسشان از تجاذب و کشمکش نیروهای شرآفرین در امان است.

قرآن می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ. ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي. وَادْخُلِي جَنَّاتِي) (۱۱)؛

«ای روان آسوده (ای نفس آرمیده) در حالی که خشنود و خشنود شده ای به سوی پروردگارت باز گرد پس در آی در بندگانم و داخل شو در بهشتم».

این شیطان حریف در وجود انبیاء معصوم هم هست ولی با ایمان و تقوای کامل و اراده قوی ای که دارند بر او غالب می آیند لذا عصمت انبیا و ائمه F با عصمت ملائکه خیلی فرق دارد. ملائکه در وجودشان یک چنین قوه دعوت کننده به شرّ وجود ندارد و نمی توانند گناه کنند اما انسان به اعتبار این که جامع همه مراتب هستی است این نیروهایی که مبدأ شرّ هستند در وجودشان تعبیه شده است منتهی در بعضی از نفوس کامله این نیروی داعی به شرّ به طور کلی تحت سلطه عقل است اما در ما انسان های معمولی خیر. این است که گاهی عقلمان مغلوب قوه داعیه ی به شرّ می باشد و این قوه دعوت کننده به شرّ و بدی رشحه و پرتوی از رشحات ابلیس است که در وجود و نفس انسان از او به نفس اماره بالسوء تعبیر می شود.

ابلیس از آن مقام تنزل می کند و در مقام نفس اماره قرار می گیرد و این تنزل، تنزل وجودی است و مکانی نیست که از یک جای بالا مثلاً از روی بام بیاید پایین بلکه این تنزل در مراتب هستی است و در وجود همه ی ما رشحه و نمونه ای از آن وهم کلی است که به نام قوه ی واهمه فعالیت می کند که در حقیقت

ص: ۷۸

فعالیت قوه شیطانی است و از طرفی افکار مَلکی انسان را به طرف خیر می کشاند و خوبی را برایش تزیین می کند در مقابل فعل ابلیسی که بدی را تزیین می کند و همان طور که وجود انسان مجمع افکار شیطانی است مجمع افکار مَلکی و الهی نیز هست برای این که همیشه نزاع درون در وجود ما هست و قوای دعوت کننده به خیر با قوای دعوت کننده ی به شر در وجود ما مبارزه می کند بدین جهت همیشه طرز تفکر شیطانی و رحمانی در ما وجود دارد.

### خلاصه مباحث گذشته

در مبحث اول درباره کیفیت دخالت شیطان در کارهای ما و چگونگی فریب او صحبت شد و عرض شد از راه تزیین گناه و توجیه آن وارد می شود.

بحث دوم مربوط بود به ارتباط افکار خودمان با افکار شیطانی که بیان شد شیطان از نقاط ضعف درونی انسان استفاده می کند و بدون این که از انسان سلب اختیار کند او را به گناه دعوت می کند و انسان نه تنها جنبه انفعالی دارد بلکه خودش در ارتکاب گناه نقش دارد و مثل نوار ضبط صوت نیست که صدا را بدون اراده پذیرد و در خود حفظ کند. و بحث سوم مربوط بود به رابطه اصول وجود انسان با وجود شیطان.

در مقابل، بحثی هم از افکار مَلکی و الهامات الهی به میان می آمد و در مورد رابطه افکار خودمان با الهامات معنوی صحبت میشود با استفاده از آیه کریمه ی (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۱)؛ «خداوند فجور و تقوا را به نفس انسان الهام فرمود». که این الهام هم جنبه ی فطری دارد و هم جنبه ی غیرفطری به شکل عنایات و توجهات خداوند در طول زندگی.

ص: ۷۹

و بحث آخر درباره‌ی این مطلب است که چگونه می‌توانیم و باید چگونه باشیم تا از شرّ شیطان در امان باشیم و در حقیقت معنای استعاذه ی بالله و «اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم» چیست؟ که عرض شد یکی از راه‌های استعاذه و مصونیت از فریب شیطان علم و اطلاع و بصیرت کافی نسبت به جنبه‌های خوب و بد اعمال است. و باید گفت خطاها و اشتباهاتی که از انسان در مقام عمل سر می‌زند یک قسم آن بدین علت است که انسان علم و اطلاعی از خوبی و بدی کارها و مصالح و مفاسد آن‌ها کم است مثلاً در ابتدای بچه‌گی انسان از باب این که هنوز قوه تمیز و رشد فکری پیدا نکرده است فکرش نمی‌رسد یک کارهایی را که انجام می‌دهد از نظر اسلام و بزرگان دین درست نیست در صورتی که اگر شخص بزرگی که بچه نیست همین کار را بکند قبیح و ناپسند به حساب می‌آید ولی این عمل از بچه به اعتبار این که فکرش نمی‌رسد فلان کار زشت است، مورد مذمت قرار نمی‌گیرد و وقتی مثلاً شئون لباس پوشیدن را حفظ نکرد از او خورده نمی‌گیرند و به اصطلاح کارش قبیح فاعلی ندارد هر چند نفس فعل ناپسند است و قبیح فعلی دارد.

### قبیح فعلی و فاعلی

مثالی می‌زنیم برای روشن شدن فرق بین قبیح فاعلی و فعلی. می‌گویند شخصی با رفیقش به مسافرت می‌رفتند هر کدام یک انبان آرد داشتند. سر یک چشمه‌ای پیاده شدند برای استراحت. یکی از رفیق‌ها خوابید و دیگری بیدار بود، به فکرش افتاد از آردهای رفیقش بدزدد و بریزد روی آردهای خودش ولی اشتباه کرد و از آردهای خودش می‌دزدید می‌ریخت روی آردهای رفیقش. حالا- این کار از نظر اصل فعل حسن فعلی دارد و ذاتاً کار خوبی است که انسان از آرد خودش روی آرد رفیقش بریزد و کمک به اوست و لیکن از نظر فاعلی چون به قصد

دزدیدن است و تیتش این بود که از آرد رفیقش بردارد هر چند اشتباه کرد ولی کارش قبح فاعلی دارد.

این همان بحثی است که در علم اصول به نام تجزی مطرح شده است که شخص با قطع به این که فلان عمل معصیت است مرتکب می شود و بعد روشن می شود معصیت نبوده است مانند این که مایعی را به قصد شراب می خورد و بعداً معلوم می شود آب بوده است. که مرحوم شیخ انصاری رحمه الله در کتاب رسائل، می فرماید قبح فاعلی دارد اما قبح فعلی ندارد چون در واقع فعل حرام و معصیت نیست.

مثالی که زده شد برای فرق گذاری بین جنبه فاعلی کار و جنبه فعلی آن که انسان از مال خودش روی مالی دیگری بریزد خوب است اما چون تیتش این بوده که از مال دیگری روی مال خود بریزد و در اثر اشتباه روی مال دیگری ریخته این کارش قبح فاعلی دارد اما اصل کار حسن و نیکوست اما در مثال بچه که از روی نادانی کار زشتی را انجام می دهد اصل کارش هر چند بد است و اگر شخص بالغ یا ممیزی این کار را بکند می گویند بد کاری انجام داد اما نسبت به بچه قبح فاعلی ندارد و او را مذمت نمی کنند هر چند حسن فاعلی هم ندارد.

بچه ای که عقلش نمی رسد و یا دیوانه ای که ادراکاتش ناقص است یک قسمت کارهای بد را که مرتکب می شود این بدی از نظر اصل فعل است ولی از نظر فاعلی چون عقلش نارس است به او گرفته گیری نمی کنند.

### **قانون صحیح معلول دید صحیح**

بنابراین یک سری خطاها و اشتباهات معلول این است که علم و اطلاع انسان از جنبه های کار و خوبی و بدی آن، ناقص است.

از مطالب گذشته نتیجه می گیریم هر عمل و قانون صحیح زیر سر دید صحیح است و در واقع جهان بینی صحیح است که به انسان مکتب و عمل

صحیح می دهد و آشنایی با رمز و رموز کار باعث قانون درست می شود از باب مثال اگر بخواهیم قانون کشاورزی بنویسیم، قانون کشاورزی در حقیقت آن روابطی است که بین زمین و آفتاب و دانه و گیاه وجود دارد. روابطی که اگر به خوبی کشف و رعایت شوند سبب می شوند هسته، درخت شود و نمو کند. روابط را که شناختیم به صورت قانون کشاورزی درمی آید.

## روابط تکوینی و علی و معلولی

یک روابطی در نظام آفرینش هست ما باشیم یا نباشیم، درک نکنیم یا نکنیم، این روابط و پیوستگی ها وجود دارد این ها روابط و رابطه علی و معلولی است که هسته زیر زمین قرار بگیرد، زمین روی آن اثر بگذارد، حرارت آفتاب آن را گرم کند، آبیاری شود، زمین قابل باشد همه این ها روابطی است که منجر می شوند به شکافته شدن هسته و رویش و سبز شدن و میوه دادن آن.

وقتی این روابط و پیوستگی ها کشف شد که مرحله بودن ها است نوبت می رسد به مرحله بایدها که وقتی مدون شد نامش را قانون و دستورالعمل می گذاریم و می گوئیم: هسته ی گیاه یا نبات باید فاسد نباشد، زمین برای کشت مناسب باشد فلان مقدار زمین برای کاشتن هسته گود شود و غیره که این باید بایدها می شوند قانون کشاورزی وقتی مهندس یا کشاورز باتجربه، روابط و رموز کشاورزی را خوب شناخت و به ریزه کاری ها پی برد با این دید صحیح قانون کامل و جامعی را تدوین می کند که به خوبی ثمربخش است. نوع قانون هایی که ناکام و ناموفق در کار می آیند معلول دید ناقص و اطلاعات ناصواب از اوضاع و روابط اجتماعی است.

## اصل علیت و سنخیت

دین و قانون صحیح آن است که براساس روابط تکوینی و علی و معلولی باشد چون ما معتقدیم نظام عالم یک نظام حساب شده و طبق علیت و معلولیت

است و هر چیزی علت خاص و هم سنخ خودش را دارد و الّا هر چیزی از هر چیزی صادر می‌شد و قانون علیّت است که به جهان نظم و نظام می‌دهد.

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

اگر یک ذره را برداری از جای

خلل گیرد همه عالم سر و پای

«اصل علیّت» نفس ارتباط و پیوستگی موجودات و حوادث جهان را تبیین می‌کند و پراکندگی و عدم ارتباط و هرج و مرج بین آن‌ها را نفی می‌کند اما علاوه بر آن اصل دیگری نیز بین موجودات و حوادث هستی وجود دارد به نام «اصل سنخیت» بین علل و معلول در اشیاء که نوع ارتباط موجودات و نظام خاص حاکم بر اشیاء را بیان می‌دارد و این که هر معلولی علت خاص و هم نوع و مناسب با خودش را دارد.

### ارتکاب گناه با علم و اطلاع ناقص

برگردیم به اصل بحث که عبارت بود از این که علم و اطلاع ناقص باعث اشتباه و نادرستی کار می‌شود.

یک سری اشتباهات و نادرستی‌ها را می‌بینیم که با این که می‌دانسته ایم نادرست است با این حال انجام داده ایم و دانسته، کار بد را مرتکب شده ایم و باید دید این دو مطلب چگونه قابل جمع است که از طرفی قبلاً بیان شد شیطان انسان را فریب می‌دهد و فکرهای نادرستی به ذهن او می‌آورد و در این جا می‌گوییم انسان دانسته کار بد می‌کند پس اگر قرار شد گناه و خطا معلول بی‌اطلاعی و نبود دانش صحیح باشد چطور می‌شود خیلی وقت‌ها اشخاص با

داشتن اطلاعات کافی از زشتی و بدی اعمال و عواقب سوء آن، معذک آن‌ها را مرتکب شوند؟ آیا نقش شیطان در این جا چیست؟

### غلبه احساسات پرده‌ی تأثیر معلومات

در زندگی برای غلبه احساسات بر قوه عاقله و تأثیر دانستنی مثبت، مثال‌های زیادی داریم، گاهی اوقات یک احساس مخصوص پیدا می‌کنیم و در اثر این احساس یک فکری به ذهنمان می‌آید و بر طبق آن فکر، عمل می‌کنیم بعد این احساس تمام می‌شود و فکرمان هم عوض می‌شود.

وقتی انسان عصبانی می‌شود از دست کسی ناراحت است و غضب ما تحریک می‌شود و می‌گوییم این شخص به ما توهین کرده است ما نباید تحمل کنیم و باید تلافی کنیم و با خود می‌گوییم این آقا ما را کوچک کرده اگر حالا جلوش را نگیریم بعداً بیشتر به ما دل و جرأت پیدا می‌کند، این طور فکرها در حال عصبانیت و غلبه احساسات به ما رو می‌آورد و نقش شیطان در این زمینه این است که با استفاده از این حالات که در وجود ماست انتقام و برخورد با مخاطب را تزئین می‌کند و غضب ما را تشدید می‌کند برای انتقام، این جاست که می‌گوییم چه چیز ما کم تر است و شروع به ناسزاگویی و گاهی زد و خورد می‌کنیم بعد از مدتی که احساسات ما فروکش کرد و آب‌ها از آسیاب افتاد و پرده‌های نفسانی کنار رفت و حواسمان جا آمد معلومات ما از باطن طلوع می‌کند و دانستنی‌هایی که زیر پرده احساسات مخفی شده بودند بروز می‌کنند و پشیمان می‌شویم و با خود فکر می‌کنیم عجب حالا او با ما بد کرد ما نباید بد کنیم بدی از هر کسی بد است از او باشد بد است از من هم باشد همین طور و با خود می‌گوییم: در عفو لذتی است که در انتقام نیست. حالا این طور فکر می‌کنیم و در حال عصبانیت فکر انتقام داشتیم.

این چیزهایی که الان به فکرمان می‌رسد، چیزهایی نبود که در حال عصبانیت ندانیم. این‌ها مطالبی است که به مرور ایام با تعلیم پدر و مادر و استاد و



یا مطالعه کتاب و نشستن پای منبرها فرا گرفته ایم. بنابراین مایه اش را داریم ولی در حال شدت ناراحتی و غضب، احساس انتقام و تلافی جویی پرده ای بر تأثیر معلومات و دانستنی های ما افکند و شیطان با استفاده از حس شهوت و انتقام و غضب درونی ما مسلط می شود گاهی هم به عکس می شود مثلاً کسانی که خوب تربیت شدند وقتی صحنه ای پیش می آید که افراد معمولاً غضب ناک می شوند و از میدان در می روند، این ها حلم دارند و غضب خود را کنترل می کنند و آن الهامات الهی بر آنها وارد می شود و از دانستنی های خود استفاده می کنند و با خود می گویند او بد کرد ما نباید بد کنیم و چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی.

بنابراین در زندگی یک قسمت عمده ی اشتباهات و خطاها و کارهای نادرست نه برای این است که علم و اطلاع کافی نداریم بلکه احساسات آنی جلو آن ها را می گیرند و حاجب می شوند و این همان است که عرفا می گویند:

منزل دل نیست جای صحبت اغیار

دیو چو بیرون رود فرشته در آید

علمای اخلاق می گویند:

این قلب انسان همیشه محل تاخت و تاز دو نیروی مختلف است. هم جای تاخت و تاز نیروهای غیبی و ملائکه و هم جای جولان شیاطین. گاهی براساس یک جور احساساتی یک نوع فکرهای شیطانی راه می یابند و در مقابل یک تربیت های صحیح و ملکات خوبی باعث فکرهای مثبت می شوند و بستگی دارد انسان کدام یک از افکار شیطانی و الهی را غلبه دهد.

ملکات از سنخ علم راسخ اند

همان طور که در علم اخلاق ثابت شده است ما یک ملکاتی داریم مثبت مانند شجاعت، سخاوت و غیره که در مقابل این ها ترس و بخل قرار دارند. ملکات

خوب یا بد سنخ و نوعشان همان سنخ علم است زیرا این ها از حالات روانی و صفات روحی است همان طور که صفاتی داریم جسمانی مانند شکل و قیافه، کوتاهی و بلندی قد. شجاعت و سخاوت و ترس و بخل از صفات روحند و جهل هم مقابل علم یک صفت است که از آن به عدم ملکه علم تعبیر می کنند.

در هر صورت صفات روحی از سنخ علم اند منتهی علم ثابت و راسخ در نفس. مثل کسانی که ملکه رانندگی و ملکه نجاری و طبابت دارند و به راحتی از این نوع ملکات که همان علم ثابت و راسخ هستند استفاده می کنند.

اما کسی که تازه می خواهد رانندگی کند حتماً کسی کنار دستش می نشیند و او را کمک و راهنمایی می کند چون هنوز دانش و فن رانندگی برای او علم ثابت و راسخ و ملکه نشده است. اخلاق نیز که از ماده خلق است از سنخ همین علوم راسخه است که فلاسفه نامش را می گذارند عقل بسیط. می گویند ما یک عقل جمالی داریم و یک عقل تفصیلی.

تاکنون این نکته ثابت شد که ملکات از سنخ علم راسخ اند و شخص دارای ملکه به راحتی و بدون احتیاج به تشویق و تذکر از ملکات خود که همان علوم و دانستنی های راسخ و ثابت است، استفاده می کند.

اما کسی که برخوردار از این ملکات مثبت نیست مثل انسان بخیل که فرضاً به مسجد می رود در نماز شرکت می کند دعا می کند مردم پول بدهند برای فلان امر خیر این شخص موقتاً تحت تأثیر واقع می شود و علم و ادراکی گذرا برایش پیدا می شود برای کمک کردن و کمک می کند اما وقتی از مسجد آمد بیرون پشیمان می شود و با خود می گوید چرا من این قدر کمک کردم.

اما شخصی که سخاوت دارد این علم ها در روحش مثل پارچه ای است که رنگ ثابت دارد و علم در روحش مستقر است و به شکل ملکه سخاوت یا شجاعت درآمده است که به قول علمای اخلاق: «تصدر عنها الافعال بسهولة» کارها با سهولت و آسانی و بدون تکلف از آن ملکه صادر می شود.

اگر کسی چنین علم هایی که به حد رسوخ و ثبات و ملکه رسیده است، داشت می گویند علمش به سر حد ملکه رسیده و به زودی قابل زوال نیست.

اخلاق خوب و بد نیز از سنخ ادراکات ثابت است آن وقت همان طور که گفتیم گاهی کار بد می کنیم بواسطه یک فکر خطائی که داریم و این حالت که رفع شد حالت بعدی با ادراکات جدید می آید در این صورت اگر ملکه ما فرضاً ملکه ترس باشد و ما انسان ترسویی باشیم با خود می گوئیم سرت درد می کند در این کارها پرزحمت وارد نشو مگر سرت درد می کند چرا در شلوغی ها وارد می شوی؟

این فکرهای این جور در انسان ترسو رسوخ کرده است و تا یک فرد شجاعی بشود خیلی کار دارد اما کسی که ملکه شجاعت دارد همیشه علم ها و ادراکات راسخ و ثابت او سبب اقدام به کارهای مهم می شود و نیز کسی که ملکه تقوی دارد و از طرفی با هیجان شهوت ممکن است گاهی بی تقوایی کند ولی بلافاصله پشیمان می شود و کسی که عدالت ملکه او شده است و علم راسخ او شده است معمولاً از گناه و معصیت دوری می کند اما باز در اثر غلبه ی هوای نفس ممکن است مرتکب گناهی بشود اما سریعاً نادم می شود و توبه می کند.

### **ملکه عصمت، علم راسخ**

در این جا به این نتیجه می رسیم که عصمت نیز یک ملکه ای است از سنخ علم راسخ و پابرجا که ریشه در اعماق وجود و روح شخص معصوم دارد ولی فرقی با سایر ملکات نفسانی و علوم راسخه این است که شخص معصوم به قدری درجه علم و ادراک و معرفتش کامل است و به سرحدی از تقوا و اراده قوی رسیده است که با چنین علم راسخی دیگر معقول نیست گناه و معصیت کند و مقتضیات شهوت و غضب نمی توانند عنان اختیار را از دستش بگیرند. البته نه این که مجبور به عصمت و پرهیز از گناه باشد بلکه با علم و یقین و اراده و تقوای خودش بر هوای نفس و شهوت و غضب غالب می شود.

حلم معنایش این است که انسان این طور است که به زودی عصبانی و ناراحت نمی شود و دریادل است اما کظم غیظ این است که شخص اگر از کسی ناراحت بشود و از کاری دل پری داشته باشد که اگر جلوی خودش را نگیرد شروع می کند به ناسزا گفتن و فحش دادن. اما خشم خود را فرو می برد و به اصطلاح کظم غیظ می کند و غضب خود را مانند یک جرعه ی تلخی فرو می برد و همان طور که انسان مریض دواى تلخ را می خورد تا از مرض سالم بماند شخص غضبناک کظم غیظ می کند.

در نتیجه فرد حلیم اصلاً عصبانی نمی شود و یا کم عصبانی می شود اما کسی که کظم غیظ دارد عصبانیت خود را کنترل می کند و اختیارش را به غضب نمی دهد. شخصی که به اصطلاح دَمِوَى المزاج است یعنی مزاجش خونی است زود از یک چیزی ناراحت و عصبانی می شود و چه بسا زود هم به حالت عادی برمی گردد و از کرده ی خود پشیمان می شود و «استغفرالله ربی و اتوب الیه و لا اله الا الله» می گوید و صحنه درگیری یا نزاع را رها می کند و می رود. این معنی کظم غیظ است که قرآن می فرماید:

(وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ (۱))؛

«اهل تقوا کسانی اند که خشم خود را فرو می برند و از (خطای مردم) می گذرند».

### ملکات اخلاقی، عقل بسیط

ملکات خوب و بد اخلاقی نیز سنخ و نوعشان از سنخ علم راسخ یعنی علم ثابت است که عرض شد فلاسفه نامش را می گذارند عقل بسیط در مقابل عقل تفصیلی و چه بسیار می شود انسان با داشتن ملکه اخلاق خوب کنترل از دست او

ص: ۸۸

خارج شود و وقتی شهوت یا غضب به اوج خود رسید عنان از دست عقل گرفته می شود.

اما برخوردار از مقام عصمت، درست است او هم شهوت و غضب دارد اما هیچ وقت قوه تقوا و ایمانش مغلوب شهوت و غضب واقع نمی شود.

### عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

خداوند متعال درباره عصمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

(وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (۱))؛

«اگر فضل و عنایت و رحمت پروردگار بر تو نبود هر آینه دسته ای از کفار همت گماشتند تو را گمراه کنند در حالی که گمراه نمی کنند مگر خود را و هیچ ضرری بر تو وارد نمی کنند و خداوند کتاب و حکمت را بر تو فرو فرستاد و آن چه را نمی دانستی تعلیم داد و (پیوسته) فضل خداوند بر تو بزرگ بوده است.»

خداوند به پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید: آن ها نمی تواند تو را گمراه کنند و سرش این است که:

( أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ؛ )

«خداوند بر تو قرآن و حکمت نازل فرمود.»

چون قرآن و حکمت را می دانی و از آن آگاهی لذا کسی نمی تواند تو را منحرف کند.

ص: ۸۹

و از طرفی (عَلَّمَكْ مَا لَمْ تُكُنْ تَعْلَمُ)؛ آن چه را خودت طوری نبودی که بدانی، خداوند به تو تعلیم داد که این علم غیر از علم به کتاب و حکمت است، همان علمی است که عالم در مقام عمل باید داشته باشد که بصیرت و هوشیاری و بینایی است که در عمل کارساز است و آن را به کار می گیرد.

اگر این دانایی به سر حد علم راسخ و پابرجا رسید و ملکه شد که هیچ چیز نتواند بر انسان غالب شود و این همان ملکه عصمت است که قرآن در بیان آن می فرماید:

(وَعَلَّمَكْ مَا لَمْ تُكُنْ تَعْلَمُ (۱)؛ «خداوند به تو یاد داد آن چه را خودت خود به خود نمی دانستی».

نمی شود بدون تعلیم خداوند پیامبر چیزی را بدانند بلکه پیامبر علم لدنی دارد یعنی علمش از طرف خداوند و از ناحیه معلم الهی است و نیاز به معلم بشری ندارد.

اگر خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به حال خودش وا می گذاشت می فرماید: این طور نبود (لَمْ تُكُنْ تَعْلَمُ) که خودت بدانی. این همان ملکه عصمت است و همان چیزی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «شیطانی اسلم بیدی»؛ شیطان من به دستم تسلیم شده است.

### برتری عصمت انبیاء و اولیاء بر ملائکه

البته همان طور که قبلاً تذکر داده شد عصمت انبیا و اولیاء با عصمت ملائکه خیلی فرق دارد. ملائکه شهوت و غضب ندارند و معصوم از گناهند اما انبیا و اولیا

ص: ۹۰

شهوٰت و غضب دارند ولی بر آن پیروز می شوند و ارزش و مقام عصمتشان بالاتر از عصمت ملائکه است که قدرت گناه ندارند.

معصومین غضب و غیرت دینی شان در راه دین مصرف می شود و اگر غضبناک شوند برای امور شخصی نیست بلکه در مقابل دشمنان و بی بند و باری و منکرات غضبناک می شوند که در واقع این نمونه ای از غضب الهی است و این جزو کمالات انبیا و اولیاست.

### احساسات و تمایلات حجاب به کارگیری دانستنی ها

نتیجه مطالب گذشته این شد که خطاها و گناهانی که از انسان صادر می شود بیشتر آن ها برای این است که یک تمایلات و احساساتی پیش می آید که مانع می شوند از این که علوم و دانستنی های انسان در تصمیم و انتخاب راه درست تأثیر بگذارند و آن طور که از آیات قرآن بر می آید یکی از راه های رهایی از احساسات بی مورد و نجات از پوشیدگی حقایق و معارف باطنی و دانستنی ها، یاد و توجه به خداست که مانع از غلبه احساسات و تمایلات بر عقل انسان می شوند.

(إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ) (۱)؛

«همانا اهل تقوا وقتی فکری از شیطان اطرافشان می چرخد متذکر می شوند و ناگهان بینا می گردند».

اگر تمایلات نفسانی صورت ملکه ای به خود گرفت و به صورت حال و زودگذر نبود، چه بسا ملکات خوب، مغلوب آن ها قرار می گیرند کما این که گاهی ملکات زشت و ناپسند مغلوب ملکات خوب واقع می شوند و کسانی که به مقام عصمت رسیده باشند از انحراف و خطا و شرّ تمایلات نفسانی در امان اند و هیچ وقت عنان اختیار از دست عقلشان گرفته نمی شود.

ص: ۹۱

## پیروی از هوای نفس و آرزوی طولانی

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«انّ اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتّباع الهوی و طول الامل؛ به تحقیق ترسناک ترین چیزی که بر شما از آن می ترسم دو چیز است، پیروی از هوای نفس و آرزوی طولانی».

حضرت دو صفت پیروی از خواسته دل و آرزوی دور و دراز را از ترسناک ترین صفات امت خود می داند و بعد از آن می فرماید:

«اما اتّباع الهوی فیصدُّ عن الحق و اما طول الامل فینسی الآخره(۱)؛ اما پیروی از هوای نفس پس انسان را از حق باز می دارد و آرزوی طولانی آخرت را از یاد انسان می برد».

پرده پوشی هوای نفس از پیروی حق و فراموشی آخرت به واسطه آرزوهای طولانی دنیا به خوبی در کلام حضرت علی علیه السلام به آن تصریح شده است و در حقیقت دو عامل مهم از عوامل پرده پوشی تمایلات نفسانی از حقایق و تأثیر دانستنی ها، نادیده گرفتن حق و پیروی از خواسته دل و در سر پروراندن آرزوهای طولانی و خیالی است.

## بلعم باعورا و هوای نفس

در رابطه پیروی از تمایلات نفسانی و نادیده گرفتن حق به دو آیه از آیات قرآنی که متضمن داستان بلعم باعورا است اشاره می کنیم.

ص: ۹۲

---

۱- . نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۴۲.



وَأَنْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبِيًّا الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخْ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ \* وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۱)؛

«و بخوان برایشان خبر (داستان) آن را که دادیمش آیت های خود را پس از آن ها بیرون شد و شیطان پیرو او شد پس از گمراهان گردید. و اگر می خواستیم هر آینه بالا- می بردیمش بدان آیات و لکن او به سوی زمین گرایید و از هوس خود پیروی کرد پس مثل او مانند سگ است اگر او را طرد کنی (بر او حمله کنی) زبان از دهان برون آورد و اگر او را به حال خود واگذاری نیز زبان از دهن بیرون آورد این است مثل گروهی که تکذیب نمودند آیات ما را پس بخوان داستان ها را باشد که مردم اندیشه کنند».

خداوند پیامبرش را امر می کند قصه ای از اخبار بنی اسرائیل را بر مردم قرائت کند. گفته شده است این شخص به روایت ابوحمزه ثمالی عالمی از بنی اسرائیل به نام بلعم باعورا(۲) بود که خداوند آیات خود یعنی حجت ها و بینات (ادله روشن) خود را به وی عطا فرمود و او به این نشانه های معرفت که با آن می توانست راه حق را تشخیص دهد خارج شد و در واقع یک سری علوم حقیقی بود که باعث نجات و هدایت انسان می شود ولی این فرد نالایق به آن ها اعتنا نکرد و دانستنی ها را رها کرد مانند گوسفندی که قصاب او را ذبح می کند و او را از داخل پوست بیرون می آورد که این را سلخ می گویند و همان طور که پوست گوسفند به گوشت احاطه

ص: ۹۳

۱- . اعراف / ۱۷۵-۱۷۶.

۲- . کسان دیگری هم احتمال داده شده اند. به تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۶۹ مراجعه شود.

دارد معارف و نشانه های معرفت بر بلعم با عورا احاطه داشت اما خود را از آن ها سلخ کرد و بیرون کشید و وقتی خود را از داخل پوست آیات الهی بیرون کشید شیطان پیرو او شد و بر وی مسلط گردید و نتیجه به کار نگرفتن دانستی ها این شد که شیطان او را تعقیب کرد ( فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ )؛ پس از گمراهان گردید و با این که بر دین موسی علیه السلام بود و اسم اعظم را می دانست و مستجاب الدعوه بود و علم کافی داشت ولی خودش را از آن جدا کرد و با دانستی های خود فاصله گرفت و اگر خداوند مشیت او تعلق می گرفت می توانست با آن آیات و نشانه های معرفت که می دانست مقامش را بالا ببرد ولی او خلود در زمین پیدا کرد و به زمین چسبید که مفسران می گویند کنایه از توجه به هواهای نفسانی و تمایلات دنیایی است و چون این سوئی شد و دنیا را گرفت آیات الهی و علومش او را بالا نبرد و اگر خواست خداوند تعلق می گرفت این کار را می کرد اما مشیت خداوند در این مورد یک شرطی دارد و آن این است که شخص خلود به زمین نداشته باشد یعنی به ماده و مادیات نچسبیده باشد.

در آیه شریفه، جمله (اتَّبَعَ هَوَاهُ)؛ از خواسته نفسش پیروی کرد، تفسیر جمله (أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ)؛ خلود به زمین پیدا کرد، است و به تعبیری علت آن است یعنی پیروی از هوای نفس علت می شود که انسان به دنیا و مال دنیا و راحتی آن دلبستگی کامل پیدا کند و از حقیقت و آخرت چشم بپوشد و آیات و معجزات الهی برایش سودی نبخشد.

(ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا) (۱)؛ خداوند می فرماید این مثل مردمی است که آیات الهی را تکذیب کردند. مثال به سگ می زند که اگر به او حمله کنی

ص: ۹۴

حالت لهث یعنی له له کردن دارد و زبانش را از دهان بیرون می آورد و باعث آزار و اذیت می شود و اگر هم او را رها کنی باز این حالت را دارد و در هیچ حال مردم از دست او آسوده نیستند. گفته شده است این مثل کسانی است که قرآن را تلاوت می کنند و به آن عمل نمی نمایند.

و نیز گفته شده این ضرب المثلی است برای هر کس که هدایت بر او عرضه شد پس از پذیرش آن خودداری کرد و امام باقر علیه السلام فرمود:

«اصل در این مطلب بلعم باعورا است سپس خداوند آن را ضرب المثل قرار داد برای هر کس از اهل قبله که هوای نفس خود را بر هدایت الهی برگزیند» (۱).

این نمونه ای است از کسانی که دانستنی ها و آگاهی های خود را نادیده می گیرند و نور عقل را با حجاب هوای نفس می پوشانند. که خداوند در این آیه ۱۷۶ اعراف به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید شرح حالشان را برای مردم بازگو کن باشد که تفکر کنند ( لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ) (و از احوال گذشتگان پند بگیرند).

### امیه بن ابی الصلت

در تفاسیر امامیه و اهل سنت مثل تفسیر روح المعانی و مجمع البیان و المیزان از قول ابو حمزه ثمالی نقل شده است که می فرماید: به ما رسیده است (والله اعلم) این شخص پیرو هوای نفس در این دو آیه (۱۷۵ و ۱۷۶ اعراف) امیه بن ابی الصلت ثقفی شاعر است که اهل مطالعه بود و کتب قدیمه را مطالعه می کرد و خبر داشت خداوند رسولی را در آخرالزمان می فرستد. پس امید داشت آن رسول خودش باشد و پیش خودش فکر می کرد من به اصطلاح سیاه و سفید خوانده ام و کتاب مطالعه کرده ام، شاید آن رسول موعود من باشم.

ص: ۹۵

این شخص مسافرت کرد به بحرین و آن وقتی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اظهار نبوت کرده بود پس در آن جا هشت سال ماند و بعد آمد به مکه و با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ضمن جماعتی از اصحابش ملاقات کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را به اسلام دعوت کرد و سوره ی «یس» را برای او خواند تا جایی که حضرت از خواندن سوره فارغ شدند، امیه بن ابی الصیلت با ناراحتی از جا بلند شد در حالی که دو پای خود را روی زمین می کشید و می رفت قریش او را دنبال کردند و گفتند ای امیه چه می گویی، نظرت چیست درباره اظهارات این شخص که ادعای نبوت کرد؟

گفت باید فکر کنم و بعد از آن برگشت به شام تا وقتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد، امیه از شام آمد به مدینه برای این که اسلام بیاورد و این موقعی بود که جنگ بدر اتفاق افتاده بود. وقتی به او از جنگ بدر خبر دادند اسلام را ترک کرد (گفت من مسلمان نمی شوم) اگر محمد صلی الله علیه و آله پیامبر بود، نباید خویشان خود را بکشد. پس به طائف رفت و در آن جا مُرد. خواهرش به نام قارعه آمد پیش رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت درباره وفات او پرسید، این خواهر گفت امیه هنگام مردنش این اشعار را خواند:

مضمون اشعار توحیدی است اما با این که این مطالب حق را می دانست در اثر حسد اسلام پیامبر را نپذیرفت و نبوت حضرت را تصدیق نکرد و با حالت کفر از دنیا رفت. این در واقع نمونه دیگری از حجاب و پرده های نفسانی مثل حسد و غرور و غیره است که نورانیت عقل را می پوشاند و از تأثیر دانستی ها جلوگیری می کند.

شیخ بهائی:

اناره العقل مکسوف بطوع الهوی؛ نورافشانی عقل به پیروی از هوای نفس پوشیده شده است.

و عقل عاصی الهوی یزداد تنویراً؛(۱) و عقل نافرمان از هوای نفس به نورافشانش می افزاید.

اشعار امیه بن ابی الصلت چنین است:

كَلَّ عَيْشٌ وَ ان تَطَاوَلُ دَهْرًا

صائِرُ امْرَةٍ اِلَى اَنْ يَزُولَا

هر عیش و خوشی هر چند روزگاری طول بکشد عاقبت امرش به زوال و نیستی می رود.

لَيْتَنِي كُنْتُ قَبْلَ مَا قَدَّ بَدَا لِي

فِي طَلَالِ الْجِبَالِ ارْعَى الْوَعُولَا

کاش من قبل از اینکه مرگ برآیم ظاهر شود در تپه های کوه ها بز می چراندم

اِنَّ يَوْمَ الْحِسَابِ يَوْمٌ عَظِيمٌ

شَابٌ فِيهِ الصَّغِيرُ يَوْمٌ ثَقِيلٌ

همانا روز حساب روز بزرگی است که بچه در آن روز پیر می شود روز سنگینی است

اشاره دارد به احوالات سخت و هولناک قیامت همان طور که قرآن هم می فرماید:

(يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا)(۲)؛ «روزی که بچه ها را پیر می کند».

(اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ. يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ)(۳)؛

ص: ۹۷

---

۱- . جامع المقدمات، کتاب الصمدیه ، الحدیقه الثانیه.

۲- . منزل / ۱۷.

۳- . حج / ۱-۲.

«همانا زلزله ساعت قیامت چیزی بزرگ است روزی که هر زن بچه شیردهی را از بچه اش غافل می کند».

از شدت وحشت آن روز هر زن بچه شیردهی از بچه اش غافل می شود، البته آن روز بچه شیر دادن در کار نیست. اما منظور خداوند ترسیم ترس شدید قیامت است که به سر حدی است که فرض کنیم اگر زن بچه شیردهی وجود داشته باشد از وحشت احوالات قیامت از او غفلت می کند.

(وَنَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ) (۱۱)؛

«هر زن بارداری از ترس سقط جنین می کند و مردم را به صورت مست می بینی در حالی که مست نیستند و لکن عذاب پروردگار، بزرگ است».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خواهر امیه گفت از شعرهای برادرت چیز دیگری بلد هستی بگو. آن زن گفت: بله برادرم می گفت:

لَكَ الْحَمْدُ وَالنَّعْمَاءُ وَالْفَضْلُ رَبَّنَا

وَلَا شَيْءَ أَعْلَىٰ مِنْكَ جَدًّا وَآمَجْدًا

ای خداوند حمد و نعمت و فضل از آن توست. چیزی برتر از تو نیست و تو دادی مجد و عظمت هستی

مَلِيكَ عَلَىٰ عَرْشِ السَّمَاءِ مَهِيْمًا

لِعَزَّتِهِ تَعْنُوا الْوَجْوهَ وَتَسْجُدُوا

ص: ۹۸

تو مقتدر و مسلط بر عرش آسمانی کسی که همه چهره ها در مقابل عزتش سر تسلیم فرو می آورند و برایش سجده می کنند

وقف النَّاسِ لِلْحِسَابِ جَمِيعًا

فَشَقَّيْ مَعْدَبٌ وَ سَعِيدٌ

همه مردم برای حساب (در موقف قیامت) می ایستند عده ای شقی و معذب و عده ای سعادتمندند

عند ذی العرش تُعْرَضُونَ عَلَيْهِ

يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَالسِّرَّ وَالْخَفِيَّ

يَوْمَ يَأْتِي الرَّحْمَنُ وَ هُوَ رَحِيمٌ

أَنَّهُ كَانَ وَعْدَهُ مَأْتِيًا

در نزد صاحب عرش بر او عرضه می شوید آن که آشکار و اسرار نهانی را می داند

روزی که بنده پیش خدای رحمان می آید در حالی که رحیم است به راستی او وعده اش آمدنی است

رَبِّ ان تَعَفُّ فَالْمَعَاوَاهُ ظَنِّي

او تعاقب فلم تعاقب بریاً

پروردگار من اگر عفو کنی گذشت (از تو) گمان من است یا عذاب کنی پس بی گناه را عقاب نمی کنی.

### اقتباس شعرا از قرآن و حدیث

این ها اشعار توحیدی است و به نظر می آید از قرآن کریم اقتباس شده باشد اگر چه امیّه اسلام و نبوت رسول اکرم را به جهت غرور و حسادت نپذیرفت اما اشعارش رنگ توحیدی دارد و معلوم می شود حقایق و معارفی را می دانسته اما پرده حسادت مانع از اظهار آن ها و به کار گرفتنشان بوده است.

چه بسیار مشاهده می شود که در ادبیات و اشعار انتقال ادبی صورت می گیرد و شاعری مطالب حدیثی را یا قرآنی را در قالب شعر می ریزد از باب مثال پیامبر اکرم می فرماید:

«مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم کمثل الجسد اذا اشتکی بعضهم تداعی له سائر الاعضاء بالحمی و السَّهَر(۱)؛ مثل مؤمنان در دوستی و ترخشان مانند جسد واحدی است که وقتی بعضی از اجزاء آن از دردی شکایت کند بقیه اعضا با او در درد (تب) و بیدار خوابی، همراهی می کنند».

سعدی مضمون این حدیث را به صورت شعر درآورده می گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

و یا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«نعم المال الصالح للرجل الصالح؛ خوب است مال شایسته برای مرد صالح».(۲)

مولوی این حدیث را به این صورت بیان می کند:

مالرا گرباشی بهر دین حمول

نعم مال صالح گفت آنرسول

یکی از تحولات مهمی که اسلام و قرآن در عالم ایجاد کرد تحوّل در حوزه ی ادبیات و فرهنگ بود و بعید نیست امیه بن ابی الصلت آیاتی از قرآن به گوشش

ص: ۱۰۰

۱- . نهج الفصاحه، حدیث ۲۷۱۲.

۲- . المحجّه البيضاء، ج ۵، ص ۴۴، باب مدح المال و الجمع بینه و بین الدّم؛ مجموعه ورام، ج ۱/۱۵۸.



رسیده باشد و با توجه به ذوق شعری این اشعار پرمحتوا و توحیدی را سروده است اما در عین حال به تعبیر قرآن (فَأَنْسَلَخْ مِنْهَا فَأَتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ) (۱)؛ از آیات و براهین الهی خود را جدا کرد در نتیجه شیطان او را تعقیب کرد و خوار و ذلیلش نمود.

### کشش علم و دانستنی ها و حجاب تمایلات

تمایلات نفسانی نمی گذارند علم و دانستنی های انسان نقش داشته باشند. این همان مطلبی است که می گفتیم خیلی وقت ها خطاها و اشتباهات مانع از تأثیر علم می شوند نه این که از نظر علم ناقص باشیم خیر خیلی وقت ها به اندازه کافی علم و آگاهی داریم اما تمایلات عنان اختیار را از دست نفس می گیرد و همان تزئینات شیطانی در این موقع می آیند و عرض شد اگر بخواهیم تمایلات جلو انتخاب صحیح ما را نگیرند، راهش این است که توجه به خدا داشته باشیم که آن وقت همه ی این نقشه های شیطانی را باطل می کند.

یعنی وقتی می خواهد عنان اختیار از دست ما گرفته شود و تسلیم شهوت و غضب و امیال شیطانی شویم و حجاب هایی بر دانستنی های ما زده شود اگر بخواهیم شیطان پیروز نشود راهش توجه به خداست تا یان تمایلات نفسانی کنار روند.

ص: ۱۰۱

\*

ص: ١٠٢

\*

ص: ١٠٣



دستورات اخلاقی و پناه بردن به خدا از تحریک شیطان

قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

(خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱))؛

«عفو را بگیر و فرمان به کار پسندیده بده و از نادانان رو بگردان و اگر از طرف شیطان بر تو تحریکی پیش آمد به خداوند پناه ببر، به راستی که او شنوا و داناست.»

می فرماید: عفو را بگیر، چیزی را که انسان می گیرد از دستش نمی افتد گویا می خواهد بفرماید این عفو و بخشش از بدی های مردم را همیشه با خود داشته باش و آن را نگهدار (وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ)؛ و مردم را به کارهای خوب و معروف و پسندیده امر کن، یعنی به آن ها دستور و فرمان بده نه تنها دعوت کن. امر ظاهرش وجوب است که می فهماند ما باید به کارهای خوب امر کنیم و دستور بدهیم و از این جمله واجب بودن امر به معروف استفاده می شود.

ص: ۱۰۵

(وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ) می فرماید از نادانان روی بگردان و با آن ها مدارا کن و به بدرفتاری آن ها اعتنا نکن. (وَإِنَّمَا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ) و اگر می خواهد از طرف شیطان برای تو افسادی پیش آید و تو را تحریک بنماید که مثلاً عصبانی شوی و یا با خشونت یا غیره برخورد کنی و بزنی و چه کنی در این موقع به خدا پناه ببر که او شنوا و داناست.

## خطورات و جنایات شیطانی

(إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ) (۱)؛

«به راستی کسانی که تقوا پیشه کردند هنگامی که فکر باطلی از شیطان با آن ها تماس می گیرد متذکر می شوند و ناگهان بینا می گردند».

می فرماید کسانی که با اجتناب از معاصی از خداوند پروا می کنند وقتی وسوسه و یا تحریک و تشویقی از شیطان نسبت به معصیت برایشان پیش می آید بلافاصله و بی درنگ به یاد عقاب و نتیجه بد عمل می افتند و از آن معصیت اجتناب می کنند. مانند شخصی که غضب می کند و غضب خود را فرو می برد و یا قصد گناه می کند و با یاد خدا و عذاب الهی آن را ترک می کند.

(طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ) منظور فکر شیطانی است که دور قلبشان می چرخد و در آن وسوسه می کند. و طائف اسم فاعل از طیف است به معنی فکر پریشان و خطور و خیالات شیطانی.

بعضی از روشنفکران طائف را به معنی گروهک گرفته اند و خواسته اند آیات قران را به نظر خودشان انقلابی معنی کنند در جایی که این طور معنی کردن

ص: ۱۰۶

همان تأویل و تفسیر به رأی می باشد که با قرآن هیچ مناسبتی ندارد و نمی شود گفت ما از این کلمه این طور می فهمیم هر استفاده و برداشتی از قرآن بدون اطلاعات و معلومات کافی درست نیست مثل آن طلبه ای که به جای شرح لمعه کتاب هوشمندان را سر درس آورده بود و تازه آن را وارونه گرفته بود و هو شمعدان می خواند وقتی استاد به او اعتراض کرد و کتابش را دیدند نوشته بود هوشمندان گفت من خیلی با استعدادم از این کتاب شرح لمعه می فهمم.

## راه علاج

(تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ<sup>(۱)</sup>)؛ انسان هایی که ملکه تقوا دارند در مقابل هجوم افکار شیطانی فوری متوجه عظمت و حضور پروردگار می شوند و از مقام عدل خدا می ترسند.

کلمه (فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ) یعنی ناگهان برای راه رشد بصیرت می یابند. «اذا» به اصطلاح اُدبا، فجائیه است یعنی بلادرنگ و ناگهان مستبصر می شوند.

انسان به یاد خدا و روز قیامت که افتاد هر نقشه شیطانی باطل می شود و تمام تزیین هایی که با مهارت خاص انجام داده بود برای فریب انسان ها، نقش بر آب می شوند و مانند یک سحر و جادوئی است که توجه به خدا آن را ابطال می کند وقتی فکر خدا به مغزمان آمد تمام آن افکار شیطانی باطل می شود.

نتیجه این که: همان طور که راه فریب شیطان تزیین و توجیه گناه است، ملکات بد و تمایلات شیطانی نیز کارهای زشت را در نظر ما خوب جلوه می دهند و دانستنی ها و علمی را که داشتیم تحت الشعاع و زیر پرده قرار می دهند و مانع از اثربخشی آن ها در عمل می شوند و تنها توجه به خدا و قیامت است که انسان را

ص: ۱۰۷

بیدار می کند زیرا سرگناهان غفلت از حق و توجه به طبع و طبیعت و مادیت است و نیز کارهای خوب توجه به خداست که باعث رانده شدن شیطان می شود زیرا همین انانیت و توجه به نفس بود که شیطان را از خدا غافل ساخت لذا می خواهد همین دردش را به ما هم سرایت بدهد.

### غفلت سرچشمه فریب شیطان

در ضمن درس تفسیر روزهای گذشته گفته شد فریب شیطان از ناحیه این است که در مقام اختیار انسان کارهای بد را به صورت خوب جلوه می دهد و در حقیقت از راه تمایلاتی که در خود ما هست چیزهای زشت و بد را خوب جلوه می دهد. آیا راه رهایی از این گونه مکر شیطانی چیست؟

عرض شد استعاذه به خدا راه نجات است چون در حقیقت سرچشمه فریب شیطان غفلت از خداست و از آن طرف سرچشمه این که راه را مستقیم برویم و فریب نخوریم، توجه به خداست و این مطلب را به این شکل بیان کردیم که خیلی وقت ها علم ما زیر پرده احساسات و تمایلات نفسانی می ماند و محجوب واقع می شود.

عرفا می گویند:

شیطان به منزله ی سگ در خانه خداست. سگ را برای این نگه می دارند که دزد به خانه شان نزنند و نقش او حفاظت از صاحب خانه و اموال اوست. این سگ این نقش را دارد که هر کسی می آید اگر با صاحب خانه آشنا باشد سگ با او کاری ندارد و اگر نا آشنا باشد و مروده ای نداشته باشد، سگ به او حمله می کند.

ص: ۱۰۸



در خانه خدا هم اگر کسی با خداوند انس داشته باشد و با خداوند اهل مرادده باشد شیطان با او کاری ندارد یعنی نیرنگش به او کارساز نیست و آلا به او حمله می کند و این همان مطلبی است که خود ابلیس گفت:

(الْأَعْوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (۱)؛

«خدایا من همه بندگان تو را گمراه می کنم مگر بندگان مخلص تو را».

خداوند هم در جواب فرمود:

(إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (۲)؛

«به تحقیق تو بر بندگان من سلطه ای نداری مگر گمراهانی که از تو پیروی کنند».

### ادراکات نظری و عملی

ادراکات و علوم نظری مطالبی هستند که فقط دانستنش مورد نظر است و بر حسب ظاهر واسطه بین ما و عملمان نیستند مثلاً در جغرافی می خوانیم ارتفاع قلّه اورست از سطح دریا ۹۰۰۰ متر است این یک نظر و ادراکی است که داریم و فقط دانستنش مطلوب است به اصطلاح «ما یَتَّبَعِي أَنْ يُعْلَمَ» است و یا می دانیم فاصله خورشید تا زمین ۸ دقیقه راه نوری است، این ها علوم نظری و برداشت ما از جهان هستی است که در عمل ما واسطه نیستند.

### عقل نظری و عقل عملی

به خود این علوم می گویند علوم نظری و به استعداد و قوه ی درک چنین اموری می گویند عقل نظری. و یک قسم از علوم علوم می هستند که واسطه

ص: ۱۰۹

۱- .حجر / ۴۰.

۲- .همان / ۴۲.

می شوند بین ما و عملمان. مثلاً ما چون متشرعیم و به دین اسلام اعتقاد داریم می گوییم باید نماز خواند، روزه گرفت، شراب نباید خورد، دزدی نباید کرد. این بایدها و نبایدها علمی هستند که واسطه قرار می گیرند بین ما و عمل ما وقتی می دانیم نماز واجب است می خوانیم و وقتی می دانیم شراب حرام است نمی خوریم.

یک کسی هم که معتقد به دین دیگری است و یا مرام و مسلک دیگری دارد بایدها و نبایدهایش با ما فرق دارد که به آن ها علوم عملیه می گویند و به قوه و نیرو و استعدادی که این امور را درک می کند می گوییم عقل عملی بنابراین علم یا نظری است و یا عملی و استعداد و نیروی درک این علوم یا نظری است و یا عملی و ممکن است کسی بگوید در واقع دو قوه و نیروی درک علوم، یک قوه است با دو شأن مختلف.

فکر چیست؟

در انتخاب کار اول باید فکر کرد و سپس به کار پرداخت. منطقیون می گویند: «الفکر ترتیب امور معلومه للتیادی الی امر مجهول»؛ فکر تنظیم و ترتیب دادن امور معلوم است برای رسیدن به امر مجهول.

فکر تنظیم کردن مطلبی است که می دانیم، این دانستنی ها را تنظیم می کنیم که با آن ها به ندانستنی ها برسیم مثل این مثال معروف که ابتدا نمی دانیم عالم حادث است یا قدیم بعد به صورت فکر قیاسی می گوییم العالم متغیر کل متغیر حادث فالعالم حادث، این که می دانیم عالم تغییر پذیر است و هر تغییر پذیری حادث است یعنی مسبوق به عدم بوده پس از این دو دانستنی که ترتیب دادیم به صورت صغری و کبری، نتیجه می گیریم که عالم حادث است نه قدیم.

و یا این که عالم احتیاج به علتی دارد که واجب الوجود باشد ابتدا برای ما مجهول است از راه فکر به شکل قیاس منطقی می گوییم:

ص: ۱۱۰

این عالم، عالم امکان است یعنی می شود باشد و می شود نباشد و حالا که هست پس نیاز به علت دارد و آن علت باید واجب الوجود باشد تا خودش نیاز به علتی نداشته باشد پس این عالم را علتی است به نام واجب الوجود، که خداوند متعال است.

این دو مثال مربوط به فکر است در علوم نظری و نیز این که ما الهیون می گوئیم جهان را مبدأ و آفریدگاری است و یا اعتقاد به معاد و حساب و کتاب داریم.

### فکر در علوم عملی

در علوم عملیه نیز فکر هست این که می گوئیم چه باید بکنیم و چه نباید بکنیم که بعضی وقت ها بدیهی است و گاهی نظری است و احتیاج به فکر دارد و باید فکر کنیم تا بفهمیم تا منتهی به امر بدیهی شود. مثلاً فکر می کنیم برای اداره درست شهر چه برنامه ای را باید پیاده کرد و یا برای تهذیب نفس که از شعب علوم عملی است چه روشی خوب است؟

برگردیم به اصل مطلب که آن هم فکر در علوم عملیه است آن جایی که فکرهای شیطانی پیش می آید که در حقیقت یک جور افکاری در ذهن ما تنظیم می شود مثل همان کاری که برادران یوسف کردند که از اول فکر شیطانی داشتند و گفتند: یوسف و برادرش بنیامین پیش پدر ما بیشتر محبوب است و پدر ما در این مورد اشتباه می کند. ما بزرگ تریم و نان آور خانه ما هستیم و قاعدتاً باید پدر ما را بیش تر دوست بدارد پس باید نقشه ای کشید، نقشه این است که یوسف را از بین ببریم و نتیجه اش این می شود که محبت پدر به ما اختصاص می یابد و اگر کار ما گناه هم باشد بعد از آن توبه می کنیم. می بینید برادران یوسف چگونه برای خود صغری و کبری چیدند و با افکار شیطانی قتل یوسف را موجه دانستند و با

ترتیب علوم معلومه در نظر خودشان به نتیجه قطعی رسیدند این فکر در علوم عملی است.

و برادران یوسف یک فکری هم وقتی کردند که پشیمان شدند و حقیقتاً توبه کردند. وقتی حضرت یوسف را بعد از سال ها جدایی شناختند و وقتی با او مواجه شدند گفتند:

(أَتَيْنَكَ لِأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ (۱)؛

«آیا تو یوسف هستی؟ گفت بله من یوسفم و این برادرم است به حقیقت خداوند بر ما ممت گذاشت به راستی هر کس تقوا و صبر داشته باشد خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند».

و به پدرشان گفتند:

(يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۲)؛

«ای پدر!، برایمان استغفار کن ما خطاکار بودیم».

این فکر فعلی برادران یوسف با فکر قبلی شان کاملاً مختلف است و این طور فکر کردند که این یوسف برادر ما بود، گناهی نداشت، بدی هم که در حق ما نکرده بود، باید توبه کنیم و از پدر بخواهیم برایمان استغفار کن و قضاوت کردند که کارشان اشتباه بوده است.

ص: ۱۱۲

---

۱- . یوسف / ۹۰-۹۱.

۲- . همان / ۹۷.

می بینید که این فکر صحیح براساس تنظیم یک سری امور معلومه صورت گرفت و ریشه اش توجه به خدا بود که کاملاً به قبح کارشان پی بردند و گفتند بد کاری کردیم و نباید چنین می کردیم این فکر عملی است.

برادران یوسف در این موقع مطالبی را به میدان می آورند که ریشه اش توجه به خداست ولی آن وقت که می خواستند یوسف علیه السلام را بکشند هوای نفس در کار بود و مطالب دیگری را در کار می آوردند لذا ما وقتی می خواهیم به سوی عملی تحریک شویم از روی فکر علوم عملیه را به میدان می آوریم و صغری و کبری تشکیل می دهیم و یک نتیجه عملی را می گیریم. تا توجه به کدام جهت باشد. اگر توجه به خدا باشد آن افکاری را که به میدان می آوریم افکار الهی است و نتیجه اش خوب می شود و وقتی بررسی می کنیم می بینیم نتیجه اش هم یک عمل خداپسندانه است.

### **سز کارهای خوب و بد**

از طرف دیگر اگر افکار شیطانی روی آورد نتیجه اش غفلت از خدا و خلاف رضایت اوست این است که علمای اخلاق می گویند:

«سز همه گناهان غفلت از حق یعنی توجه به خود و خود را مستقل دانستن است و سز همه کارهای خوب توجه به حق و خود را در مقابل خدا غیرمستقل دانستن است و انانیت و من گفتن را کنار گذاشتن».

ملائکه در فکرشان الهیت و اطاعت از خداست و توجه شان سراسر به خداوند است. این توجه به مادیت و طبع و طبیعت و به تعبیر قرآن نزدیکی به شجره ملعونه است که باعث شهوت و فساد و اعراض از حق می شود و کم کم انسان را به ظلم و تعدی و می دارد. شیطان من گفت و کاری کرد که آدم و حوا به شجره

ملعونه که منشأ گرایش به مادیت بود نزدیک شوند و این خود باعث سقوط آن‌ها از مقامات عالیه شد.

## معیار تشخیص فکر رحمانی از فکر شیطانی

معیار این که فکری شیطانی یا رحمانی است رضایت و عدم رضایت خداوند است، اگر کاری مورد رضای پروردگار بود معلوم می‌شود براساس فکر خدایی است و برای این که این معیار دستمان بیاید خطبه ای را از نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام یادآور می‌شوم که به نظر شارحین نهج البلاغه حضرت تقریباً تمام صفاتی را که خودش دارا است بیان فرموده و محبوب ترین بندگان نزد خدا را معرفی می‌کند و معیاری را دست می‌دهد که می‌تواند برای تشخیص افکار شیطانی از افکار رحمانی مؤثر باشد و همان طور که قرآن کریم در وصف متّقیان می‌فرماید: وقتی فکری شیطانی به ذهنشان خطور می‌کند ناگهان متذکر مقام و عظمت خداوند می‌شوند و بصیرت می‌یابند، حضرت علی علیه السلام نیز در این خطبه شریفه می‌فرماید اهل بصیرت یقینشان مانند نور خورشید متجلّی است.

## صفات دوستان خدا و اهل بصیرت

قال علی علیه السلام:

«عبادالله، انّ من احبّ عبادالله اليه عبداً اعانه الله على نفسه، فاستشعر الحزن و تجلبب الخوف فزهر مصباح الهدى فى قلبه، و اعدّ القرى ليومه النازل به، فقرب على نفسه البعيد و هوّن الشّدید؛ بندگان خدا! دوست ترین بندگان نزد خدا (که نظر رحمت حق تعالی شامل حال او شده) بنده ای است که خداوند او را بر تسلّط به نفس خویش، کمک و یاری نموده است (عقل او را

ص: ۱۱۴

تقویت نموده و در مواقع حساس در مقابل شهوات او را کمک می کند) پس آن بنده حزن و اندوه از خداوند را شعاع (مثل لباس چسبان) خودش قرار داده است (که هیچ وقت از او جدا نمی شود و ملازمش می باشد) و خوف و ترس از عذاب الهی و انتقام او را مثل لباس سراسری خود قرار داده به طوری که گویا سراسر وجودش ترس از خداست. در نتیجه چراغ هدایت در قلبش روشن شد (معرفت الهی در قلبش چنان شد که با آن از تاریکی نادانی و گمراهی رهایی یافت) و سفره ضیافت را برای روزی که در آن وارد می شود فراهم ساخت (توشه آخرت را فراهم ساخت تا در آن روز تهی دست نباشد) و دور را برای خود نزدیک ساخت (مرگ را که عده ای دور می پندارند برای خودش زود دانست و پیش روی خود قرار داد) و شدت و سختی مرگ و قبر و قیامت را با ایمان و اعمال صالح برای خودش آسان کرد»<sup>(۱)</sup>.

«نظر فابصر و ذکر فاستکثر و ارتوی من عذب فرات سیهلت له موارد فشرِب لَهلاً و سلک سبیلاً جدداً؛ در خلقت آسمان ها و زمین و آن چه در آن است اندیشه نمود پس بینا شد (در کارها فکر کرد تا بصیرت یافت و فهمید چگونه عمل کند خداوند را زیاد یاد کرد و در پی آن اعمال صالح را زیاد نمود و از آب گوارا که راه های ورودش برایش آسان شده بود سیراب شد و از سرچشمه، آب نوشید (کنایه است از دست یافتن به حقایق و معارف و آب

ص: ۱۱۵

زالال حیات طیبه) و در راه راست و هموار رفت (راه بندگان خدا که صراط مستقیم الهی است)».

قرآن کریم:

(سُنُرِبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) (۱)؛

«ما آیات و نشانه های خود را در اطراف جهان و آن چه در نفس خودشان است به آن ها نشان می دهیم تا برایشان روشن شود که خداوند حق است».

دقت و تفکر در نظام آفرینش و آفاق جهان و وجود پیچیده ی انسان، آگاهی و بصیرت فرد را بالا می برد و حق بودن پروردگار برایش معلوم می شود.

«قد خلع سراويل الشهوات؛ جامه های شهوت را از تن خود بیرون ساخت (کنایه از این که شهوت مال و مقام و شهوات مادی و جنسی مانند لباس انسان آلوده را فرا می گیرد که اهل بینش و تقوی و بصیرت تسلیم آن نمی شوند)».

«و تخلی من الهموم الا- همياً واحداً انفراداً به؛ و از تمام هم و غم ها رهایی یافت جز یک غم و آن غم تحصیل رضایت و خشنودی خداست».

«فخرج من صفه العمی و مشارکه اهل الهوی و صار من مفاتيح ابواب الهدی و مغالیق ابواب الردی قد ابصر طریقه و سلک سبيله و عرف مناره و قطع غماره؛ وقتی متصف به علم و معرف الهی شد از صفت جهل و کوری و مشارکت با هواپرستان و

ص: ۱۱۶



معاشرت و دوستی با آن‌ها خارج شد و خودش از کلیدهای درهای هدایت و قفل‌های درهای هلاکت، گردید راهش را دید و آن را پیمود و مناره‌ی هدایت را شناخت و فرو رفتن در گمراهی و ظلمت را از خود برید».

«و استمسک من العری باوثقها و من الجبال بامتها، فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس قد نصب نفسه لله سبحانه فی ارفع الامور من اصدار کل واردٍ علیه و تصییر کل فرع الی اصله؛ به محکم‌ترین بندها و استوارترین کوه‌ها چنگ زد یعنی قرآن و عترت نبوی (۷)».

پس یقین او همانند نور خورشید و روشنی آفتاب است. به راستی چنین شخصی که برخوردار از علوم و معارف حقه و شناخت و معرفت کافی است و به درجه یقین رسیده است، خود را در برترین امور برای خدا قرار داده که هر چه را به او وارد شود و هر چه از او پرسیده شود پاسخ می‌دهد و هر فرعی را از راه استنباط و اجتهاد به اصلش برمی‌گرداند.

«مصباح ظلّما، کشف عشوات، مفتاح مهمات، دفاع معضلات، دلیل فلوات یقول فیفهم و یسکت فیسلم؛ چراغ تاریکی‌ها و آشکارکننده امور مشتبه و کلید مهمات و دفع‌کننده امور پیچیده و راهنمای بیابان‌های گسترده و پهناور است و به موقع سخن می‌گوید و حقیقت را می‌فهماند و در جای خاموشی سکوت

می کند (و از سخن نسنجیده و فتوای بی اساس خودداری می کند) در نتیجه از آفات مصون می ماند».

«قد اخلص لله فاستخلصه، فهو من معادن دینه و اوتاد ارضه قد الزم نفسه العدل فكان أوّل عدله نفی الهوی عن نفسه یصف الحق و یعمل به؛ خود را برای خدا خالص قرار داد خداوند هم او را خالص برای خود برگزید (و انواع فیوضات و عنایت را شامل حال او ساخت) پس او از معادن و گنجینه های دین خدا و ستون های زمین او است. به راستی عدالت را ملازم خویش ساخته و اولین مرحله عدالت او این است که هوی و هوس را از خود دور ساخته، حق را برای دیگران توصیف می کند و خود عامل به آن است».

او می داند که بزرگ ترین غضب و دشمنی نزد خدا و دوری از رحمتش این است که بگوید آن چه را عمل نمی کند:

(كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ) (۱).

«لا یدع للخیر غایه الا امّها و لا مظنه الا قصدها و قد امکن الکتاب من زمامه فهو قائده و امام یحلّ حیث حل ثقله و ینزل حیث کان منزله؛ برای خیر هیچ هدفی را و انمی گذارد مگر این که آن را قصد می کند و گمان خیری را رها نمی کند مگر این که آن را اراده می کند. (سعی و تلاش می کند همه کارهای خیر را انجام دهد حتی جایی را که گمان به کار خیر دارد). عنان اختیار

ص: ۱۱۸

خود را به قرآن سپرده پس آن کتاب جلودار و پیشوای اوست هر جا او فرود آمد فرو می آید و هر جا منزل کرد منزل می کند».

کنایه از ملازمت و همراهی کامل با قرآن و پیروی کامل از آن است به طوری که این محبوب ترین فرد نزد خدا، هیچ وقت از قرآن و احکام و دستورات آن جدا نمی شود. چنین فردی می تواند درهای هدایت را به سوی مردم باز کند و درهای ضلالت را ببندد همان طور که قرآن کریم می فرماید:

( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا (۱)؛

«ای اهل ایمان! اگر تقوای الهی را پیشه کنید برای شما نیروی جدا کننده حق از باطل را قرار می دهیم».

محبوب ترین بندگان طبق خطبه ۸۶ نهج البلاغه که شرح آن گذشت، نزد خداوند از ویژگی های برخوردارند از جمله: قدرت تشخیص حق از باطل را دارند و ضمن این که هدایت یافته اند و بصیرت دارند دیگران را نیز هدایت می کنند و با نور یقین حقایق را می بینند و از ارکان دین خدا و ملازمان با عدالت و مبارزه با نفس هستند و هیچ وقت از محور قرآن و احکام آن جدا نمی شوند.

در مقابل این چنین بنده ای کسانی اند که به فرموده حضرت علی علیه السلام در همین خطبه ۸۶ خود را عالم و دانشمند می دانند در حالی که نادانند و دام های فریب و گفتار دروغ را برای مردم گسترانیده اند و به جای پیروی از قرآن، قرآن را بر اندیشه های خود حمل نموده طبق خواسته خود تفسیر می کنند و مردم را از خطر گناهان بزرگ ایمن می دارند و باب هدایت و راه راست را نمی شناسند.

ص: ۱۱۹

## اهل بیت زنده اند

بعد از آن حضرت در این خطبه می فرماید: کجا می روید در حالی که نشانه های دین سر پا و آیات الهی واضح و روشن است و در میان شما عترت پیامبر صلی الله علیه وآله وجود دارد که زمامداران حق اند و زبان راستی و نشانه های دین.

ای مردم! این روایت را از خاتم النبیین فرا گیرید که فرمود:

«أَنَّهُ يَمُوتُ مَنْ مَاتَ مِنَّا وَ لَيْسَ بِمَيِّتٍ وَ يَبْلَى مَنْ بَلَى مِنَّا وَ لَيْسَ بِبَالٍ (۱)؛ از ما اهل بیت می میرد کسی که در واقع مرده نیست و می پوسد در حالی که پوسیده نیست».

این جواب خوبی است به بعضی از علمای اهل سنت که میپندارند اهل بیت G با مردن حیات ندارند و سلام، تحیت و توسل به آنها بیمعنی است.

حضرت علی علیه السلام در این خطبه شریفه بهترین دوست خدا را اهل بیت معرفی می کند که شایسته است اهل حق از آن ها پیروی کنند و راه انحرافی نروند.

## غفلت از خدا منشأ همه گناهان

از مطالب گذشته این مطلب به دست آمد که در حقیقت منشأ همه گناهان غفلت از خداست که در اثر این غفلت شیطان قدرت پیدا می کند که افکار بد را به قلب ما وارد کند و کارهای بد را زینت دهد و منشأ تمام خوبی ها و این که انسان فریب شیطان را نخورد و صحیح فکر کند، توجه به خداست که این توجه جلو هواهای نفسانی را می گیرد و در نتیجه آن هواهای نفسانی که یک حجابی بود و نمی گذاشت دانستی های ما در زندگیمان نقش داشته باشد، از بین بروند و دانستی ها اثر کنند.

ص: ۱۲۰

---

۱- . نهج البلاغه (عبد)، خطبه ۸۶؛ فیض الاسلام، ۸۵.

خداوند درباره ی نقش تقوا در بیداری انسان می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) (۱)؛

«ای اهل ایمان اگر تقوا پیشه کنید خداوند برای شما قدرت تشخیص حق از باطل قرار می دهد و بدی های شما را می پوشاند و شما را می آمرزد، و خداوند دارای فضل بزرگ است.»

مفردات راغب در معنی تقوا می نویسد:

«جَعَلَ النَّفْسِ فِي وَقَايِهِ مِمَّا يُخَافُ؛ (۲) تقوا قرار دادن نفس است در حفظ و حراست از آن چه ترسیده می شود.»

انسان خودش را در وضعیتی قرار دهد که از چیزهایی که عاقبت بد دارد در حفظ باشد. تقوا یک حالت نفسانی و روحی است که شخص پرهیزگار را از فساد و انحراف و از آن چه بیم ضرر آن می رود، نگهداری می کند همان طور که در هوای میکروبی و آلوده بچه را آبله کوبی می کنند که بنیه اش آماده شود تا در مقابل میکروب مقاومت داشته باشد و بتواند مرض را از خودش دفع کند.

ملکه تقوا انسان را از چیزهایی که باید از آن ها ترسید و عاقبت سوء دارند، در حفظ و حمایت قرار می دهد و این حالت روحی نمی گذارد شخص مبتلا به چیزهایی بشود که در آن ها خوف ضرر و انحراف است. و در حقیقت تقوا همان

ص: ۱۲۱

---

۱- . انفال / ۲۹.

۲- . مفردات راغب، واژه وقی.

توجه به خداست و فقها عدالت را به ملکه راسخه نفسانی معنی می کنند که اهلش را و او می دارد به دوری از گناه و حتی خودداری از ارتکاب خلاف مروّت.

## آثار تقوا

از آیه مذکور استفاده می شود تقوا سه اثر مهم دارد.

۱. (يَجْعَلُ لَكُمْ فُرْقَانًا)؛ «خداوند برای شما فرقان قرار می دهد».

فرقان مصدر است یعنی قدرت و نیروی فرق گذاشتن به طوری که فرد متقی با بصیرت و روحیه تقوا می تواند خوب را از بد و نفع را از ضرر تشخیص دهد و این قدرت تنها در پرتو تقوا که همان خدا ترسی و اجتناب از معاصی است حاصل می شود.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان این فرقان را به هدایت و نور قلب معنی می کند که باعث فرق بین حق و باطل می شود. (۱)

همان طور که در سوره طلاق می فرماید:

(مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ) (۲)؛

«هر کس تقوا داشته باشد خداوند برایش راه خروج از سختی ها و شبهات را قرار می دهد و او را از جای بی گمان روزی می دهد».

۲. (وَيُكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ)؛ «تقوا سبب می شود خداوند سیئات و بدی ها را تکفیر کند و ببوشاند».

ص: ۱۲۲

---

۱- مجمع البیان، ج ۲، ص ۵۳۶، ذیل آیه ۲۹ سوره انفال.

۲- طلاق / ۲-۳.

این پاداش دنیایی است که خداوند به متقیان عطا می کند و در اثر لطف با حالت خداترسی و روحیه دوری از گناه اگر فرد متقی گناهی را مرتکب شد آن را با خوبی های اعمالش بپوشاند که در علم کلام این را «تکفیر» می نامند. (۱)

۳. ( وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ )؛ «و شما را بیامرزد».

که ظاهراً اشاره دارد به گذشت از عقوبت گناهان که در اثر فضل عظیم خداوند شامل حال پرهیزگاران می شود. آخر آیه (یعنی جمله) وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (اشاره دارد به علت این تکفیر (پرده پوشی و پوشاندن) و غفران گناهان. تَفَضُّلٌ و بخشش خداوند به قدری عظیم است که از روی لطف از گناهان اهل تقوا می گذرد (البته در صورت توبه) و اعمال خوب و خیرشان کفاره گناهانشان می شود.

### هدایت ثمره ی مجاهدت

(الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ) (۲)؛

«کسانی که در راه ما مجاهدت کنند به تحقیق راه های (هدایتمان) را به او رهنمون می سازیم و هر آینه خداوند با نیکوکاران است».

مجاهدت یعنی تحمل رنج عبادت و تهذیب نفس و جهاد با کفار، ثمره ی جهاد با نفس در راه خدا هدایت به سوی راه های الهی را در پی دارد.

طبرسی در مجمع البیان از قول عبدالله بن عباس می فرماید:

«معنی هدایت به سُبُلِ هدایت به سوی راه های ثواب خداست»

ص: ۱۲۳

۱- شرح تجرید، مقصد ششم، المسئلة السابقة فی الاحباط و التکفیر.

۲- عنکبوت / ۶۹.

و می فرماید:

«گفته شده است: آن‌ها را موفق می‌کنیم برای ازدیاد طاعات و کسائی که به آن‌چه می‌دانند عمل می‌کنند آن‌ها را به هر آن‌چه نمی‌دانند هدایت می‌کنیم. و خداوند با نیکوکاران است به نصرت و یاری در دنیا و ثواب و مغفرت در آخرت.

### ثبات بر صراط مستقیم

این که در سوره حمد می‌گوییم:

(اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)؛ خدایا ما را به راه راست هدایت کن.

بعضی آن را غلط معنی می‌کنند. یادم هست یک روز یک فرد بهایی مرتب می‌گفت:

( اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ) گویا می‌خواست بگوید خود مسلمان‌ها هم در انتظار راه مستقیم و صراطی غیر از صراط اسلام هستند و دین دیگری را با گفتن (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) درخواست می‌کنند. اما به نظر می‌رسد با استفاده از روایات، معنی صحیح ( اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ) این است که خداوند! ما را به صراط مستقیم ثابت قدم بدار. اساساً در عالم هستی استمرار وجود هر کمالی به واسطه‌ی وابستگی به فیض و مدد الهی است فرضاً نوری که از خورشید به دیوار مشاهده می‌شود پیوسته از ناحیه مدد پروردگار است مثل لامپی که روشن است و از منبع اصلی نورانیت خود را دریافت می‌کند.

دوام و کمال هستی به امداد الهی و فیض بخشی خداست. و اگر تکامل هم در عالم هستی نباشد باز هم برای بقاء نظام عالم امداد الهی لازم هست.

ص: ۱۲۴



برای روشن شدن مطلب مثالی می زنم. لامپی که روشن می شود ممکن است اول که می خواهد روشن شود مقداری ضعیف باشد و به تدریج قوی می شود و شدت می یابد و این به خاطر کارخانه برق و منبع تولید نور است و بر فرض نور یک نواخت هم بماند باز هم مددش برای بقا از کارخانه است.

لذا این جهان هستی هم بر فرض یک نواخت بماند و تکامل پیدا نکند و از ازل تا ابد یک نواخت باشد باز هم به مدد الهی نیاز دارد روی این حساب باقی ماندن بر صراط مستقیم و استمرار آن نیاز به مدد و کمک دارد. این است که از خداوند دائماً در نمازهای یومیه و غیره درخواست ثبات و دوام بر صراط مستقیم را می کنیم.

## تجدد امثال و استمرار هستی

در کتاب های کلامی و عرفانی این ها به نام تجدد امثال نام برده شده اند که می گویند مَثَلِ اَشْيَاءِ تَجَدُّدٌ مِی شونند روی این مبنا عالم پیوسته نو می شود.

مولوی:

هر زمان نو می شود دنیا و ما

بی خبر از نو شدن اندر بقا

عالم دائماً نو می شود و وجود بعد از وجود است و این تجدد چون متصل است وحدت شخصیت آن از بین نمی رود و باقی است. این طور است که دائماً از عالم غیب مدد می رسد بنابراین ( اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ) (که می گوئیم طبق بعضی روایات یعنی «ثبتنا علی الصراط» ما را به صراط ثابت بدار. اگر بگویی این ثابت داشتن و نگهداشتن بر صراط که هدایت نیست.

جوابش این است که هر فیضی از حق تعالی مستمر است. مثلاً الان وجود ما باقی است، وجود این خورشید باقی است و دائماً از عالم غیب مدد می رسد که اگر

ص: ۱۲۵

لحظه ای بی التفاتی و بی توجهی از ناحیه عالم غیب بشود عالم هستی نابود می شود.

فیض کاشانی:

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را

اگر نازی کند در هم فرو ریزند قالب ها

اصل عالم هستی به اندک التفاتی از خداوند پا بر جا و باقی است که اگر ذره ای اعتنا و توجه نکند همه نابودیم.

(إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا) (۱)؛

«خداوند آسمان ها و زمین را از این که جابه جا و یا نابود شوند حفظ می کند. و اگر آسمان ها و زمین از جا کنده شدند هیچ کس بعد از آن نمی تواند آن ها را نگه داری کند، به راستی که خداوند بردبار و آمرزنده است».

زیرنشین علمت کائنات

ما به تو قائم چو تو قائم به ذات

## دوام فیض

فیض بخشی خداوند به عالم وجود و کمال هستی دائمی است و هیچ وقت قطع نمی شود.

ص: ۱۲۶

در دعای شب جمعه می خوانیم:

«یا دائم الفضل علی البریّه یا باسط الیدین بالعطیّه یا صاحب المواهب السّیّّه؛ ای خدایی که تفضّلت بر موجودات دائمی است و دستان رحمت را به عطا گشوده ای ای صاحب موهبت های گران بها بر محمد و آتش درود فرست.»

حکیم سبزواری:

الفیض منه دائمٌ متّصلٌ

والمستفیض زائل و دائر(۱)

فیض خدا دائمی و پیوسته است و گیرنده فیض نابودی و هلاکت می پذیرد.

بنابراین معنی ( اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ) این می شود که خداوندا هدایتت را بر ما مستدام بدار و لطفی را که بر ما داشتی و ما را هدایت کردی آن را قطع نکن و دوام فیضت را شامل حال ما کن و نعمت بزرگ هدایت بر صراط مستقیم یعنی دین اسلام را از ما نگیر.

احتمال دومی که در ( اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ) داده می شود این است که ما را از لغزش و انحراف از دین، حفظ کن.

(رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ(۲)؛

«پروردگارا دل های ما را ملغزان بعد از آن که ما را هدایت کردی و ببخش ما را از نزد خودت رحمتی به تحقق که بسیار بخشنده ای.»

ص: ۱۲۷

۱- منظومه حکمت، مقصد چهارم، ص ۳۲۲.

۲- آل عمران / ۸.

این دعای راسخان در علم است که خداوند در آیه قبل وصفشان را ذکر فرمود. درخواستشان از خداوند این است: لطفی را که با آن قلب‌ها را مستقیم می‌داری از ما دریغ مکن و لطف و توفیق را از ما مگیر هر چند معصیت کاریم و در توبه کوتاهی می‌کنیم.

خداوند کسی را مستقیماً نمی‌لغزاند و گمراه نمی‌کند همان طور که می‌فرماید:

( فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ (۱)؛

«پس چون لغزیدند خداوند آن‌ها را لغزاند».

یعنی عامل لغزش و تمایل به انحراف خودشان بودند و این سبب شد که خداوند الطاف و توفیقش را از آن‌ها سلب کند. وقتی از حق و راه مستقیم متمایل شدند خداوند آن‌ها را رها کرد و الطاف خود را از آن‌ها سلب نمود و به سوءاختیارشان وا گذاشت.

(ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ (۲)؛

«چون قومی بودند که نمی‌فهمیدند و از آیات الهی روگردان شدند خداوند دل‌های آن‌ها را منحرف کرد».

## افزایش هدایت

احتمال سوم در ( اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ) این است که خداوند ما بر هدایت ما در راه مستقیم که راه اسلام و قرآن است بیندازد. درخواست افزایش هدایت بعد از هدایت کلی در واقع درخواست الطاف و عنایات ویژه خداوند است.

ص: ۱۲۸

۱- . صف / ۵.

۲- . توبه / ۱۲۷.

قرآن در این باره می فرماید:

(وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ) (۱)؛

«آنان که هدایت پذیرفتند بر هدایتشان افزودیم و برای تقوا موفقشان ساختیم».

این عنایت ویژه برای اهل ایمان در مقابل کسانی از کفار است که در آیه قبل خداوند می فرماید:

(طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ) (۲)؛

«خداوند بر قلب هایشان مهر زد و از شهوت نفسانی خود پیروی کردند».

مهر گمراهی بر دل ها در اثر پیروی آن ها از هواهای نفسانی است که نتیجه اش واگذاری آن ها به خود و عدم اعتنا خداوند به چنین بندگانی است.

در هر صورت طبق روایات امام صادق و عسکری علیهما السلام:

«الصِّراطُ المستقیم هو صراطان، صراط فی الدنیا و صراط فی الآخرة» (۳). صراط دنیا همان راه دین و مکتب اسلام است و راه آخرت که پل صراط می باشد و گذشت از آن نتیجه اش بهشت است که در روایات می خوانیم از موباریک تر و از شمشیر بزرگ تر است کنایه از دقت آن می باشد که معیار عبور و سقوط اهل بهشت و جهنم است.

## سهولت اسلام

دین اسلام خیلی آسان و راحت است و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

ص: ۱۲۹

۱- . محمد / ۱۷.

۲- . همان / ۱۶.

۳- . بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۲۴، ص ۹ و ۱۱.

«بعثت علی الشریعه المسحّه السّهله؛ من بر شریعت سهل و آسان برگزیده شدم».

اما هواهای نفسانی راه اسلام را مشکل و سخت می کند و نمی گذارند اسلام را خوب بفهمیم و با مداخله خواسته های نفسانی حق و باطل مشتبه می شوند.

### سرآغاز فتنه ها

حضرت علی علیه السلام در یکی از خطبه های جالب نهج البلاغه می فرماید:

«انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع و احکامٌ تبتدع یخالف فیها کتاب الله؛ همانا سرآغاز واقع شدن فتنه ها، هواها و هوس هایی است که پیروی می شوند و احکامی است که بدعت گذارده می شوند که در آن ها کتاب خدا مخالفت می شود».

«یتولّی علیها رجالٌ علی غیر دین الله؛ براساس این فتنه و فسادها مردانی بر مردانی به غیر دین خدا حکومت می کنند».

«فلو انّ الباطل خلص من مزاج الحق لم یخف علی المرّتادین؛ اگر باطل از ممزوج بودن با حق خلاص می شد حق بر جویندگان مخفی نمی ماند».

«و لو انّ الحق خلص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندین؛ اگر حق از لباس باطل رها می شد زبان دشمنان از حق قطع می گردید».

آمیختگی حق و باطل و راه یافتن سلیقه های شخصی و خواسته های فردی به مکتب اسلام سبب می شود بهانه ای به دست مخالفان داده شود که فکر کنند

اسلام همان چیزی است که خیلی از افراد ادعای آن را دارند و وقتی هر کسی هر طور خواست اسلام را تفسیر کرد و یا با عملکردش به عنوان مسلمان چهره اسلام حقیقی را مشوّه ساخت امر بر دیگران مخصوصاً جوانان مشتبه می شود و عملکرد اشخاص را پای اسلام می گذارند و در نتیجه به اصل اسلام بدبین می شوند.

«و لكن يؤخذ من هذا ضعف و من هذا ضعف فيمزجان فهنا لك يستولى الشيطان على اوليائه و ينحوا الذين سبقت لهم من الله الحُسنی(۱)؛ و لكن قسمتی از حق گرفته می شود و قسمتی از باطل (دین التقاطی) پس با یکدیگر آمیخته می گردند و در این حالت که شیطان فرصت می یابد بر دوستان خودش و آنان که نیکی و لطف خدا بر آنان سبقت گرفته است (بر فریب شیطان) نجات می یابند».

طبق این خطبه شریفه شیطان وقتی بر علاقمندان خود مستولی می شود که خواسته های نفسانی، افکار فردی، هوا و هوس ها و برداشت های شخصی غلط در احکام دین راه پیدا کند و کم کم حقیقت دین و چهره نورانی آن لابلای هوس های نفسانی و تفسیرهای غلط مخفی میگردد و تشخیص اسلام ناب مشکل می شود. و این جاست که باید برای یافتن راه درست حق دست به دامن خدا شد.

### **درخواست بهترین هدایت**

امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق به پیشگاه باعظمت خداوند عرض می کند:

ص: ۱۳۱

«و وَقَفَنِي إِذَا اشْتَلَكْتَ عَلَيَّ الْأُمُورَ لِأَهْدِيهَا وَ إِذَا تَشَابَهْتَ الْأَعْمَالَ لِأَزْكِيهَا؛ وَ قَتِي كَارَهَا بِرَأْيِمِ مُشْكَلٍ شَدَّ مَرًّا بِهٖ بِهَتْرَيْنِ أَنَّهُ مُوَفَّقٌ كُنَّ وَ قَتِي أَعْمَالَ مُشْتَبِهَةً شَدَّ مَرًّا بِهٖ بِكَ تَرِيْنَشَانِ تَوْفِيْقٍ عَنَائِتِ فَرَمَا».

«وَ إِذَا تَنَاقَضَتِ الْمَلَلُ لِأَرْضَاهَا(۱)؛ وَ هَنَگَامِي كِهٖ رَاهُ وَ رُوشُ هَا مُتَنَاقِضٌ شَدَّ وَ اِنْسَانٌ سِرْگَرْدَانٌ مِي شُودُ مَرَّا بِهٖ رِضَائِتِ مُنْدَتْرِيْنِ أَنَّهُ مُوَفَّقٌ كُنَّ».

ص: ۱۳۲

---

۱- . صحیفه‌ی سجادیه، دعای ۲۰.



\*

ص: ۱۳۳



نقش تقوا، توجه به خدا

تقوا که در حقیقت همان توجه به خداست این نقش مهم را دارد که هواهای نفسانی را کنار می زند و تمایلات و عصبیت ها و احساسات ناپدار و سطحی را کنار می زند و زمینه را برای بروز و ظهور و تأثیرات دانستنی های مفید فراهم می سازد اما چه کنیم که یک بلای درونی بنای شیطان داریم و چیزی که در مقابل آن می تواند بایستد تقوا و ترس از خداست و تنها در صورت غفلت، شیطان می تواند حریف انسان شود.

خداوند در مورد بی بصیرتی و غفلت انسان می فرماید.

(وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۱))؛

«هر که از یاد خدای رحمن روی برتابد برمی انگیزیم برایش شیطانی را پس او راست برایش هم نشین».

«عشوه» به معنی کوری و نابینایی است. می فرماید کسی که نابینایی بورزد از یاد خدای رحمن ما برایش شیطانی را برمی انگیزیم. گویا این شیطان در کمین است در همان لحظه ای که شخص از یاد خدا غافل می شود به او دست پیدا کند.

ص: ۱۳۵

از آیات قرآن برمی آید این شیطانی که قرین و همراه انسان است این طور نیست که حتی هنگام مرگ دست از سر انسان بردارد و مأموریتش تمام شود بلکه در قبر و در جهنم هم با اوست.

### **نقش تقوا، صفای باطن و درک معارف**

عرض شد شیطان از راه هوس های نفسانی که مایه اش در وجود ماست کارهای بد را برای ما توجیه می کند و حجاب های نفسانی مانع تأثیر دانستنی های ما می شوند و این توجیه شیطان در طول هواهای نفسانی است نه در عرض آن و عرض شد مانع تأثیر شیطان از راه هوس های نفسانی تقواست که سبب می شود حجاب های تأثیر علوم و معارف از ما کنار بروند و عقل از پوشش پرده های ظلمانی و تمایلات شهوانی خارج شود این یکی از نقش های مهم تقواست اما نقش بالاتر تقوا فراگیری معارف و علوم الهی است. تقوا باعث صفای نفس می شود و این که انسان به مطلبی پی ببرد و قلبش به سوی معارف باز شود که از راه عقل و استدلال امکان دست یابی به آن نیست راه صفای نفس راه نزدیک است اما راه عقل و استدلال راه دور.

یکی راه فکر و استدلال است و دیگری راه عرفان و معرفت که وقتی انسان باطن خود را تهذیب کرد و صفای نفس پیدا کرد دریچه های معرفت به قلب او باز می شود و خداوند حقایقی را به او تعلیم می دهد که راهش مدرسه و درس و بحث نیست.

### **روش عرفانی و علم حضوری**

روش عرفانی روش فلاسفه اشراقی و پیروان شیخ شهید شهاب الدین سهروردی است که به استدلال و برهان عقلی چندان اهمیت نمی دهند و راه رسیدن به حقیقت را تنها شهود باطنی می دانند.

و به پیروی از مولوی میگویند:

پای استدلالیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی تمکین بود

گر کسی از عقل با تمکین بُری

فخر رازی رازدان دین بُدی

عارف در سیر و سلوک معنوی خود را نیازمند برهان و استدلال های عقلی نمی بیند و راه عشق و عرفان را هموارتر از راه استدلال می داند و در حقیقت عرفان صحیح از راه خودسازی و تقوا و تهذیب نفس حاصل می شود و چشمه های علم و حکمت وقتی به سوی قلب باز می شود که انسان تقوا داشته باشد و ملتزم به واجبات و مستحبات و تارک محرمات و حتی مکروهات باشد.

### نقش مجاهدت و تقوا

مجاهدت درونی و تصفیه نفس یکی از راه های کشف حقایق و سلوک عرفان است.

قرآن کریم می فرماید:

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا) (۱)؛

«کسانی که در راه ما مجاهده و کوشش کنند آن ها را به راه های خود هدایت می کنیم».

راه دیگر برای کشف حقایق تقوا و پروا و خویشتن داری است.

خداوند می فرماید:

(وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ) (۲)؛

«تقوای الهی را در مورد امر و نهی اش رعایت کنید و او به شما می آموزد».

ص: ۱۳۷

---

۱- . عنكبوت / ۶۹.

۲- . بقره / ۲۸۲.

رعایت تقوا و امتثال اوامر و نواهی پروردگار بی ارتباط با تعلیم و یاد دادن حقایق نیست وقتی انسان خواست حقایق را بداند و لیاقت باطنی و صفای باطن داشت خداوند معارف و حقایق را به او تعلیم می دهد.

## سیر و سلوک عرفانی

راه تقوا و صفای نفس و به خود پرداختن برای برطرف کردن کدورت های قلبی، غیر از راه طبیعی و عادی برای پیدایش علم و معرفت است که از راه ابزار و وسائل ظاهری و استاد و مدرسه و کتاب و تجربه و تعلیم و تعلم صورت می گیرد. راه معنوی و سیر و سلوک عرفانی از راه تقوا و تصفیه باطن با راه طبیعی و عادی از زمین تا آسمان فرق دارد و آن چه را از راه عادی می دانیم با چیزهایی که از راه صفای باطن به دست می آوریم خیلی با هم فرق دارند زیرا راه معنوی راه وصول و شهود است و راه عادی و طبیعی راه دانستن و معلومات پیدا کردن و درک مفهومی و علم حصولی است که شاید به حد وصول و شهود عرفانی که علم حضوری است، نرسد.

در بعضی احادیث می خوانیم:

«لیس العلم فی السّماء فینزل بکم و لا فی الارض فینبت لکم، بل هو مکنون فیکم، تخلّقوا باخلاق الروحانیین حتی یظهر لکم(۱)؛ علم در آسمان نیست، پس بر شما نازل شود و در زمین نیست پس بر شما بروید بلکه علم نهفته در وجود شماست. اخلاق روحانیین و موجودات غیرمادی را پیدا کنید (خود را از اسارت طبع و طبیعت و پرده ها و حجاب های عالم ماده و کدورات نفسانی) تا علم حقیقی برایتان ظاهر شود».

ص: ۱۳۸

---

۱- . التحقیق فی الامامه و شئونها، ص ۱۲۴، عبداللطیف بغدادی و العلم و الحکمة فی الکتاب و السنه ، ص ۳۶، محمد ری شهری.

شما متخلّق به اخلاق ملائکه شوید و به اخلاق روحانین متخلّق شوید تا علم واقعی برایتان آشکار شود گویا خود انسان گنجی است که اهل معرفت می گویند:

«آن دیوار که گنجی بود و حضرت خضر علیه السلام از طرف خداوند مأمور شد آن دیوار شکست خورده ای را که روی گنج بود، تعمیر کند، آن دیوار در واقع تأویلش همان دیوار جسم و طبع و طبیعت بود که زیر آن گنجی از حقایق نهفته بود هر چند ظاهر آیه می رساند گنج ظاهری بود که برای فرزندان یتیم خردسال ذخیره شده بود».

در نتیجه تقوا و صفای باطن نقش آن ها تنها رفع هوس ها و هواهای نفسانی و خواسته های شهوانی نیست که نتیجه اش بروز و ظهور دانستنی های پنهان شده است، بلکه نقش اساسی تقوا و صفای نفس و تزکیه و تصفیه باطن و تحصیل قابلیت برای رسیدن به مقام حضور و شهود و وصول به حق است.

عرفا می گویند: پای صحیح برای طی طریق، مقام سیر و سلوک است و راه افاضه علوم و معارف و حقایق همین راه تقوا و تصفیه نفس از کدورات و موانع باطنی است.

حافظ:

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

شیخ بهایی:

اناره العقل مکشوف بطوع الهوی

و عقل عاصی الهوی یزداد تنویرا

نورافشانی عقل با پیروی از هوای نفس پوشیده شده است و عقل کسی که از هوای نفس سرپیچی کند به نورانیت خود می افزاید.

ص: ۱۳۹

## راه عشق و محبت مسلک انحصاری قرآن

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید برای تربیت نفوس غیر از دو راه توجه دادن به آثار دنیایی کارهای خوب و بد و راه توجه دادن به نتایج آخرتی اعمال راه سومی به نام عشق و محبت وجود دارد که این راه انحصاری قرآن است که عرفا آن را پیشنهاد می کنند و این مسلک عبارت است از:

تربیه الانسان و صفاً و عملاً باستعمال علوم و معارف لا یبقی معها موضوع الرذائل و بعباره اخری ازاله الاوصاف الرذیله بالرفع لا بالدفع (۱).

می فرماید: این راه در هیچ یک از کتب آسمانی و تعلیمات انبیاء و آثار فکری حکمای الهی دیده نشده جز در قرآن و آن راه این است که انسان را از نظر روحی و عملی طوری تربیت می کند و چنان علوم و معارف را در وجود او پیاده می کند که با وجود آن موضوعی برای رذائل اخلاقی باقی نمی ماند به عبارت دیگر در این مسلک اوصاف رذیله با رفع زایل می شوند نه با دفع یعنی این مسلک راهی را ارائه می کند که باعث می شود صفات رذیله از وجود انسان به طور کلی نابود و برطرف شوند و ریشه آن ها بخشکد نه این که اقتضای آن صفات موجود باشد ولی شخص مانع از تأثیر آن اقتضاء بشود. (۲)

## راه فکر و ابزار ارتباط نفس با خارج

هم چنان که بارها گفته ایم وقتی خلق شدیم در آغاز صفحه قلب ما مثل صفحه ساده و کاغذ سفیدی بود که هیچ چیز روی آن نوشته نبود مثل لوح ساده

ص: ۱۴۰

۱- . تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۶۳-۳۶۶ ذیل آیه ۱۵۶ سوره بقره.

۲- . برای آشنایی بیشتر مراجعه شود به گفتار ششم (سلوک عاشقانه) و گفتار هفتم (اخلاق و آثار آن) از کتاب اخلاق ایزدی در باب ۲۰ گفتار اخلاقی از مرحوم آیت الله ایزدی.



و خداوند به ما حواس پنج گانه ظاهری را عنایت فرموده که با چشم می بینیم و با گوش می شنویم و با حس لامسه ملموسات را لمس می کنیم و سرما و گرما و زبری و نرمی را احساس می کنیم و با حس شامه بوئیدنی ها را استشمام می کنیم و با حس ذائقه چشیدنی ها را می چشیم و شوری و شیرینی اشیاء را درک می کنیم.

فلاسفه می گویند: حواس ظاهری ما به منزله جاسوس های نفس هستند و آن چه را هست به نفس انتقال می دهند و حواس پنج گانه (لامسه، باصره، ذائقه، شامه و سامعه) و سائل ارتباط نفس با عالم خارج از خود هستند و واسطه برقراری ارتباط با خارج می شوند و به عبارت دیگر حواس پنج گانه دریچه های نفس هستند به عالم خارج.

خداوند در سوره نحل می فرماید:

(وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ)؛

«و خداوند بیرون آورد شما را از شکم های مادرانتان در حالی که چیزی نمی دانستید و برای شما گوش و چشم و دل ها را قرار داد باشد که سپاس گزار باشید».

### حواس پنج گانه و هدف از آن ها

یکی از نعمت های بزرگ خداوند پس از اعطای هستی به انسان مجهز کردن او به حواس ظاهری است که بتواند اشیاء عالم خارج از خود را درک کند و از آن ها استفاده صحیح ببرد و هدف نهایی از قرار دادن حواس پنج گانه آن طور که قرآن مجید تصریح دارد شکرگزاری و صرف ابزار نفس در راه اطاعت و بندگی خداست اما متأسفانه انسان از این نعمت های خدادادی در راه درست استفاده نمی کند و بیش تر به تعمیر تن و رسیدگی به جنبه های مادی و خواسته های طبیعی خود می پردازد تا جهات معنوی و از چشم و گوش و اعضاء و جوارح در مسیر سپاس و شکرگزاری بهره برداری نمی کند.

قرآن کریم می فرماید:

(قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۱)؛

«ای پیامبر! به مردم بگو او خداوند گاری است که شما را پدید آورد و برایتان گوش و چشم و دل قرار داد در حالی که کمی از شما سپاس گزارید».

ابزار و وسائل نفس و به تعبیری قوای آن می توانند بهترین وسیله ای باشند برای ارتباط با عالم خارج و درک درست و صحیح از اشیا و موجودات عالم هستی و فکر و اندیشه درباره آن ها.

هدف اصلی چشم و گوش و دل لذائد مادی و تمتعات جسمانی نیست بلکه آن چه هدف اصلی است شنیدن حقایق و دیدن واقعیت ها و اندیشه در اسرار عالم هستی است.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۲)؛

«و همانا بیافریدیم بسیاری از جن و انس را برای جهنم، آنان را است دل هایی که با آن فهم نمی کنند و چشم هایی است که با آن ها نمی بینند و گوش هایی است که با آن ها نمی شنوند. آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند آنان غافلان اند».

ص: ۱۴۲

۱- . ملک / ۲۳.

۲- . اعراف / ۱۷۹.

قرآن کریم از قول اهل آتش دوزخ می فرماید:

(قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۱)؛

«گفتند اگر شنوا و عاقل بودیم در بین یاران آتش نبودیم».

### لام غایت و لام عاقبت

این که خداوند بسیاری از جن و انس را برای جهنم خلق کند دور از عدالت و خارج از مکتب اختیار است لذا «لام» «لجهنم» در آیه ۱۷۹ اعراف، لام غایت و هدف نیست که خداوند خواسته باشد خیلی از جن و انس به جهنم بروند بلکه «لام» به اصطلاح علمای ادبیات، لام عاقبت است یعنی خداوند جن و انس را برای عبادت خلق کرد همان طور که می فرماید:

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۲)؛

«جن و انس را جز برای عبادت نیافریدم».

اما بسیاری از عبادت خدا سرپیچی می کنند و متأسفانه طبق تصریح آیه، کثیری از جن و انس هستند و عاقبت و نتیجه کارشان دوزخ می شود یعنی این نتیجه چه بخواهند و چه نخواهند بر عملشان مترتب می گردد و راهی را که در پیش دارند عاقبتش این است نه این که خداوند چنین خواسته باشد.

همان طور که درباره آل فرعون قرآن می فرماید:

(فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيُكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا (۳)؛

«آن فرعون حضرت موسی علیه السلام را از آب گرفتند تا برایشان دشمن و مایه ی حزن باشد».

ص: ۱۴۳

۱- . ملک / ۱۰.

۲- . ذاریات / ۵۶.

۳- . قصص / ۸.

مسلم است که آل فرعون موسی را برای این منظور از آب نگرفتند آن ها برای فرزندى گرفتند اما از آن جایی که نمى دانستند عاقبت نسبت به آن ها دشمن شده مانند این که حضرت مى فرماید: «لدوا للموت و ابنوا للخراب»؛ بزایید برای مردن و بنا کنید برای خرابی. هدف اشخاص از زائیدن و ساختن مرگ و خرابی نیست. اما عاقبت کارشان همین مى شود. این را مى گویند لام عاقبت. خداوند مى فرماید: ما جن و انسان را آفریدیم و عاقبت راهشان به واسطه کفر و انکار و سوءاختیارشان، جهنم است و این با مختار بودن بندگان سازگاری دارد زیرا این طور نیست که مشیت خداوند از آغاز خلقت تعلق گرفته است به جهنمی بودن انسان ها و طایفه جن.

ذیل آیه ۱۷۹ سوره اعراف علت این عاقبت سوء را بیان مى کند از این که مى فرماید قلب هایی دارند که با آن ها تفکر نمى کنند و با گوش و چشم خود حقایق را نمى شنوند و نمى بینند و غافلند از آیات و حجت های الهی و تفکر در خلقت، لذا نتیجه راهشان جهنم است و وقتی از ابزار تفکر و اندیشه استفاده نکردند و تنها به پرورش تن و تیمار جسم پرداختند از حیوانات هم پست ترند.

### **تقوا و یاد خدا و نماز شب منشأ افاضات**

عرض شد یک نقش تقوا و ذکر خدا این است که جلو کید شیطان و نقشه ی او را مى گیرد و موانعی مثل هواهای نفسانی را که نمى گذارد معلومات و دانستنی ها در عمل انسان تأثیر بگذارند، برطرف مى کند.

اثر دوم تقوا و یاد خدا این است که باعث دریافت یک سری معارف و علوم و حکمت ها مى شود زیرا در اثر تقوا و یاد و عبادت خدا صفای نفس، تصفیه و تزکیه ی دل حاصل مى شود و نفس آماده مى گردد برای دریافت فیوضات و عنایات ویژه.

خداوند در سوره مزمل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور نماز شب و تلاوت قرآن را می دهد و می فرماید:

ما به زودی سخن سنگینی را بر تو نازل می کنیم و می فرماید: تو در طول روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت (و عبادت شبانه و تلاوت قرآن و یاد خدا تو را نیرو می بخشد).

(يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ. قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا. نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا. أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا. إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا. إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا. إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا. وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا. رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا(۱)؛

«ای جامه به خود پیچیده! شب را جز اندکی بپاخیز. نیمی از شب را یا کمی از آن را کم کن. یا بر نصف آن بیفزا و قرآن را با تأمل و دقت بخوان. چرا که ما به زودی سخنی سنگین بر تو القا خواهیم کرد (منظور نزول قرآن است) به یقین نماز و عبادت شبانه گامی استوار و گفتاری پایدار است زیرا تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت (و عبادت شبانه به تو نیرو می بخشد) نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل بند. اوست پروردگار مشرق و مغرب که معبودی جز او نیست پس او را تکیه گاه خود انتخاب کن.»

کلام سنگین در این آیات همان قرآن کریم است و سنگین بودن آن از ناحیه تحمل و فرا گرفتن آن است که ظرفیت و قابلیت کامل می خواهد و نیز سنگینی

ص: ۱۴۵

آن به جهت متحقق شدن حضرت به این حقیقت است که خودش این کلام با عظمت را در خود پیاده کند و عامل به آن باشد و از طرفی اداء رسالت و تربیت انسان ها به واسطه آن نیز سخت و سنگین می باشد.

خداوند می فرماید:

«نماز شب و تهجد و توجه به خدا و خلوت داشته باش که این ها در تلقی وحی اثر دارند».

قابلیت انبیا و اولیاء در اثر این ها می باشد. هم چنان که اهلش می گویند در تلقی حقایق و معارف لیاقت لازم است البته انبیا و اولیاء الهی ذاتاً دارای صفای باطن هستند و حتی دوران طفولیت آن ها با دیگران فرق دارد یک نوع پاکی و صفایی دارند که دیگران ندارند و علاوه بر آن از آلودگی و گناه و معصیت پاکند و گرد کارهای بد نمی چرخند در نتیجه لیاقت و صفای باطن آن ها را به مرحله تلقی و ادراک وحی می رساند و این دریافت وحی یک نوع ادراکی است که کاری به فکر کردن و صغری و کبری چیدن ندارد و یک نوع ادراک خاصی است که در لسان قرآن از آن به وحی تعبیر شده است.

بنابراین تقوا و صفای نفس در این دریافت و ادراک خاص، اثر دارد و به اصطلاح علت قابلی و مقتضی را فراهم می آورد که این تقوا و صفای باطن، مقداری از آن ذاتی است و بعضی دیگر از راه اکتساب و خودسازی حاصل می شود.

### **وحی و الهام به غیر انبیا**

غیر انبیا و اولیا هم گاهی به آن ها القائاتی می شود که از نوع وحی به انبیا نیست بلکه ادراک خاصی است مثلاً خداوند در مورد مادر حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

ص: ۱۴۶

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۱)؛

«و ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر دهد. و هنگامی که بر (جان) او ترسیدی وی را در دریا (نیل) بیفکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می گردانیم و او را از پیامبران قرار می دهیم».

### شیخ اشراق و طریقه مجاهدت

این طور دریافت ها و الهامات مربوط به مقام نبوت نیست. یک جور تلقی دیگر است و فکر و نظر هم در آن اعمال نمی شود. عرفا بیشتر روی این معنی تکیه دارند که راه وصول به حقایق و علوم را صفای نفس و تزکیه و تصفیه می دانند و چندان به ادراکات عقلی و استدلالی اهمیت نمی دهند.

از قدیم یک مشرب فلسفی بوده است به نام مشرب اشراق که شیخ اشراق سهروردی (۲) و پیروان او این نظر را داشته اند که می گویند: انسان دارای دو قوه است. یکی قوه نظری که کمال آن معرفت حقایق عالم است، آن طوری که هست به اندازه قدرت و وسعت فکری بشری و دیگری قوه عملیه که کمال آن قیام به امور و انجام تکالیف است آن طور که شایسته است.

ص: ۱۴۷

۱- . قصص / ۸.

۲- . شیخ شهاب الدین سهروردی که از برجسته ترین چهره های حکمت الهی است در سال ۵۴۹ هـ.ق در قریه سهرورد زنجان به دنیا آمد، با فخر رازی هم درس بود به ریاضت و مجاهدت با نفس مشغول بود، غالب ایام سال روزه بود. صراحت لهجه داشت و گاهی به فاش شدن اسرار سیر و سلوک و رموز عرفانی منجر می شد تا سرانجام در اثر سعایت فقهای ظاهربین اهل سنت، صلاح الدین ایوبی دستور قتل وی را صادر کرد و در ۳۶ یا ۳۸ سالگی به شهادت رسید.

و می گویند: دین و فلسفه همواره در تکمیل نفوس بشری برای نیل به سعادت دنیا و آخرت و تکمیل دو قوه مذکور متفق می باشند.

و بالجمله معرفت مبدأ و معاد از دو راه حاصل می شود یکی طریقه اهل نظر و استدلال است و دیگری طریقه اهل ریاضت و مجاهدت که اشراقیون طرفدار طریقه دوم را معتقدند.

سهروردی از واقعیت اشیا به نور تعبیر می کند و می گوید: «ذات نخستین یعنی نور مطلق (خداوند) پیوسته نورافشانی (اشراق) می کند و متجلی می شود و همه چیز از او به وجود می آیند و با اشعه خود به آن ها حیات می بخشد و همه چیز در این جهان پرتوی از نور ذات اوست و هر زیبایی و کمالی، موهبتی از رحمت او است و رستگاری عبارت می باشد از وصول کامل به این روشنایی» (۱).

شیخ شهید سهروردی معتقد است وقتی صفحه دل جلا و صفا داده شد نور حق را دریافت می کند و انوار الهی بر آن تابش می کند لذا مکتب او را مکتب اشراق می نامند.

برای روشن شدن طریقه ایشان مثالی می زنم:

مثنوی می گوید: نقاشان چین و نقاشان هند که خواستند مسابقه بدهند که کدام یک مهارتشان در نقاشی بیشتر است دو تا دیوار مقابل هم که یکی این طرف بود و دیگر در طرف مقابل. قرار شد هر یک از دو دیوار را نقاشان چین و هند نقاشی کنند و بعد کارشناسان بیابند کارشناسی کنند و تصدیق کنند کدام یک نقاشی آن ها بهتر است آن وقت یک پرده ای بین دو دیوار زدند و نقاشان شروع به نقاشی کردند نقاشان چین نقش های مختلف و عجیب و غریب را کشیدند و نهایت مهارتشان را به کار گرفتند. اما نقاشان هندی دیوار مقابل را کاملاً صیقل دادند و سفید کردند و تا ممکن بود جلا دادند بدون این که روی آن نقشی ترسیم کنند.

ص: ۱۴۸



وقتی کارشناس برای قضاوت آمد پرده را کنار زدند، وقتی کارشناسی کرد دید هر نقشی در دیوار نقاشان چینی است در دیوار نقاشان هندی هم هست به اضافه این که از جلوه و جلای خاصی نیز برخوردار است و تمام نقش ها و زیبایی های دیوار چینی ها در این دیوار هندی ها که مانند آینه ای صاف و باجلا بود منعکس شده بود لذا قضاوت کرد این دیوار نقاشی آن بهتر است.

این مثلی است برای روشن شدن نظریه اشراقیون که راه رسیدن به حقایق و اشراقات و تابش های نور الهی را تزکیه نفس و صفای باطن می دانند که در این صورت حقایق و معارف در آن نقش می بندد.

فعالاً بحث ما مربوط به بررسی و نقد و نظر درباره مشرب های فلسفی نیست همین اندازه خواستم بگویم راه رسیدن به حقایق و معارف منحصر به فکر و نظر و استدلال و استاد دیدن نیست و ممکن است انسان از راه تهذیب نفس و ریاضت و مجاهدت نیز به حقایق دست یابد و از قرآن کریم به دست می آید راه دیگری هم غیر از تعلیم و تعلم هست که همین راه است و اساساً وحی از همین باب میباشد. وحی یک جور دریافتی است که مربوط به استاد دیدن و تجربه و چینش صغری و کبری نیست.

در هر صورت راه درک معارف منحصر به نظر و استدلال نیست و یکی از راه ها نیز راه تصفیه باطن و تزکیه نفس است که زمینه اشراقات و فیوضات الهی را فراهم می سازد و نمونه کامل آن وحی و درجه پایین تر از آن الهام است.

علامه طباطبایی رحمه الله می فرمایند:

وحی یک شعور رموزی است که غیر از این شعور فکری است که از راه فکر و اندیشه و استدلال به دست می آید(۱).

از مباحث گذشته نتیجه می گیریم: تقوا و پرهیزکاری و صفای نفس دو تا نقش دارد یکی این که تقوا باعث می شود معلومات و دانستنی هایی که از پیامبران و امامان F و اساتید و بزرگان آموخته ایم و یا در اثر تحقیق و مطالعه و تجربه

ص: ۱۴۹

---

۱- .المیزان، ج ۲، چاپ دارالکتب، ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره، بحث اجتماعی، ص ۱۵۹.

به دست آورده ایم، مورد اجرا و عمل واقع شوند و هواهای نفسانی و شیطانی مانع بروز و تأثیر آن ها نشوند.

نقش دیگر تقوا این که به تدریج ملکه ای برای شخص متقی حاصل می شود و او را مستعد می سازد برای رسیدن به علوم و معارف غیبی که شاید این معنی را بشود از آیه کریمه (وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ (۱)؛ شما تقوا پیشه کنید و خداوند به شما علم می آموزد.

مرحوم علامه طباطبایی این دو مطلب را جدای از هم می داند و می فرماید خداوند به شما چیزهایی را تعلیم می دهد و شما هم وظیفه دارید با تقوا باشید. هر چند این مطلب در جای خودش درست است که تقوا باعث تعلیم الهی می شود اما به نظر علامه از این آیه که «او» مستأنفه در آن است استفاده نمی شود اگر چه بعضی از مفسران نظرشان این است که از آیه فوق این مطلب به دست می آید که خداوند می خواهد بفرماید تقوای بنده و پیروی از دستورات و خودداری از محرمات که آمد، تعلیم خداوند هم بعد از آن خواهد آمد و طبیعتاً این تعلیم باید تعلیم خاصّی باشد که از نوع درک حقایق و معارف و اسرار نهانی و الهی است. (۲)

مرحوم علامه طباطبایی این مطلب را در جای خود درست می داند اما می فرایند از این آیه چنین استفاده ای نمی شود.

### مبارزه قوه واهمه با قوه عاقله

سؤال: آیا وقتی تقوا مؤثر واقع می شود و نمی گذارد هواهای نفسانی و شهوانی قدرت عقل و تأثیر دانستنی های خوب و مفید را تحت الشعاع قرار گیرد، علم و یقین انسان بالا می رود نسبت به وقتی علم و یقین هست ولی اثر ندارد؟ و یا فقط پرده های مانع تأثیر علم و یقین کنار میروند؟

ص: ۱۵۰

---

۱- . بقره / ۲۸۲.

۲- . تفسیر المیزان ذیل آیه ۲۸۲ سوره بقره.

جواب: انسان نسبت به چیزی یا وهم و احتمال ضعیف در حد ۲۰، ۳۰ الی ۴۰ درصد دارد و یا شک دارد که دو طرف احتمال در نظرش مساوی و ۵۰ در ۵۰ می باشد و گاهی ظن و گمان دارد که در این صورت احتمال چیزی در نظرش ۶۰ الی ۹۰ درصد است و ممکن است نسبت به چیزی یقین و علم لازم را داشته باشد که دیگر این جا علم و یقین مرتبه ندارد که ضعیف و قوی باشد تنها چیزی که هست این است خلجانان نفسانی و اوهام مانع از تأثیر یقین می شوند و نمی گذارند یقین و علم اثر کنند.

مثلاً از نظر قضاوت عقل وقتی با مرده ای مواجه می شویم عقل ما حکم می کند مرده کاری از او ساخته نیست و وقتی زنده بود پیرمردی عصازن بود و توانی نداشت چه رسد به الان که مرده است. این حکم قطعی عقل است اما در عین حال وقتی به ما می گویند امشب در این اطاق کنار این مرده بمانید تا صبح، می گوئیم من می ترسم و جرأت نمی کنم.

قوه واهمه به ما می گوید نکند این مرده شب زنده شود و ما را کتک بزند زیرا قوه واهمه همیشه در این جا رهزن قوه عاقله است و در کمین اوست. قوه واهمه با قوه عاقله مبارزه می کند و هم چنان که در عالم خارج قوه شیطنت هست و با حق مبارزه می کند در باطن ما، شیطان یک شعبه ای دارد مثل این که عقل هم شعبه دارد و شعبه شیطان همان قوه واهمه است در وجود انسان که نمی گذارد قوه عاقله کار خود را بکند و انسان را در زندگی جهت دهد.

اما در مثال فوق مرده شورها از مرده ترس و واهمه ای ندارند زیرا در اثر تکرار عمل و سر و کار با مرده ها به سر حدی رسیده اند که وهمشان کارگر نیست و علم یقینشان بر وهمشان غلبه دارد.

تا وقتی انسان دل بسته ی به دنیاست و تا وقتی دنبال هواهای نفسانی هستیم این جا موهومات در کار است و لهو و لعب دنیا با حکم عقل مبارزه می کند و توجه و علاقه های دنیایی نمی گذارند علوممان اثر کند و ما را به راه درست ببرد و قوه

واهمه یک خلجانات وهمی در بین می آورد که حکم عقل را از تأثیر می اندازد این جاست که اگر تقوی پیشه کنیم قدرت یقین و علم مان معارض و رقیب ندارد که با او جنگ کند و اگر هم دارد آن را مغلوب می سازد.

### پرسی انسان برای برطرف شدن وهم و اضطراب

نتیجه مطالب گذشته این شد که هر چند یقین انسان به چیزی محفوظ است اما در عین حال قوه واهمه مزاحمت می کند و نمی گذارد یقین تأثیر کند و خیلی وقت ها انسان با این که به چیزی یقین دارد اما سؤالش برای این است که اطمینان پیدا کند و دخالت وهم و خلجانات وهمی را که بی اختیار بر قلب وارد می شوند، کنار بزند و در مبارزه عقل و وهم، عقل را غالب کند و از چنگ وهم نجات دهد این احتمالی است که به نظر بنده آمده و آن را از لابه لای بحث ها استفاده می کنم و الا جایی نوشته نشده است و شما هم درباره آن فکر کنید.

مثلاً در قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام درخواست حضرت چگونگی احیاء مرده ها برای حصول اطمینان بود و این که قلبش آرامش و اطمینان پیدا کند ولی در واقع می خواهد اضطراب و خلجانات وهمی خود را برطرف کند

( قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي (۱)؛

«ابراهیم علیه السلام گفت ای پروردگارا به من بنمایان چگونه مرده ها را زنده می کنی؟ خداوند فرمود مگر ایمان نداری؟ گفت چرا و لکن می خواهم اطمینان خاطر بیابم.»

سؤال حضرت ابراهیم واقعاً این نیست که آیا راستی مرده ها را می توانی زنده کنی یا نه و سؤالش این نیست که این جسم بی جان را چگونه جان می دهی؟

ص: ۱۵۲

بلکه سؤال از این است که خدایا من یقین دارم مرده ها را زنده می کنی اما می خواهم بینم چه مهارتی به کار می بری و رمز کار چیست؟

### سؤال حضرت ابراهیم علیه السلام از رمز کار

قبلاً- به ما می گفتند مثلاً- در اروپا و یا جاهای دیگر طوری است که وقتی یک دکمه را فشار می دهند یک شهر روشن می شود ما باور نمی کردیم، می گفتیم چطور می شود چنین چیزی باشد ولی حالا- می بینیم همین طور است و آن تردیدی که داشتیم تبدیل به یقین شده است و باز هم جای یک سؤال باقی است که از فردی که اهل فن است بپرسیم چطور می شود این سیم های ریزی که سر این لامپ است مشتعل می شوند و مبدل به نور می گردند آن شخص صاحب فن در جواب می گوید: نیرویی در این اجسام است که با این شرایط تبدیل به نور می شود و لامپ روشن می گردد.

یک نوع سؤال هم این است که به متصدی امور برق بگوییم شما چه کار می کنید یک مرتبه شهر روشن می شود چه فوت کاسه گری به کار می برید؟

سؤال حضرت ابراهیم علیه السلام از این قبیل است که به خداوند عرض می کند (كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى)؛ خدایا مرده ها را چگونه حیات می بخشی؟

سؤال نکرد آیا مرده ها را زنده می کنی؟ و نپرسید: چطور مرده ها زنده می شوند؟ بلکه از چگونگی احیاء مرده ها و نحوه ی زنده ساختن آن ها پرسید.

گویا حضرت ابراهیم علیه السلام به خداوند عرض می کند من می دانم مرده ها را حیات می بخشی و این قضیه شدنی است ولی می خواهم رمز این کار خدائیت را بدانم و این فوت کاسه گری را که به کار می گیری و مرده ها را زنده می کنی می خواهم بفهمم آن وقت خطاب می رسد:

(أَوْلَمْ تُوْمِنْ قَالِ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي)؛

«آیا ایمان نیاوردی؟ گفت چرا ایمان آوردم ولی می خواهم قلبم آرامش یابد و اضطرابی که دارم برطرف شود».

در این جا مفسران گفته اند:

این اضطراب همان خلجانات وهمی است که گاهی برای انسان پیش می آید و رهن عقل می شود چون انسان چه بسا با عقل خود مطلبی را درک می کند ولی خلجانات وهمی و وسوسه های ذهنی پیش می آید و نمی گذارد عقل درست حکم کند و وقتی انسان قضیه را مشاهده کرد و پرده اوهام را کنار زد اطمینان و آرامش خاطر پیدا می کند.

### یقین حضرت موسی علیه السلام

مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله جایی مثالی می زنند: حضرت موسی علیه السلام در مقام مناجات پروردگار در میقات بود که خداوند به او خبر داد که سامری هر چه زحمت کشیده بودی از بین برد و هر چه را رشته بودی پنبه کرد:

(وَأَصْلَهُمُ السَّامِرِيُّ) (۱)؛ «سامری قوم تو را گمراه ساخت».

حضرت موسی علیه السلام با این خبر ناراحت شد اما آن طور نبود که مثل دیدن صحنه عصبانی شود و لوح هایی را که در دست داشت به زمین بزند ولی وقتی آمد بالای سر قضیه و دید بنی اسرائیل با فریب سامری گمراه شده اند (القی الألواح)؛ لوح هایی را که در دست داشت به زمین انداخت و سر برادرش را گرفت و شروع کرد به طرف خود کشیدن و گفت چرا وقتی دیدی گمراه شدند آن ها را منع نکردی؟

ص: ۱۵۴

حضرت هارون گفت:

(يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي)؛

«ای فرزند مادر ریش و سر مرا نگیر من ترسیدم بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا (در امر حفظ اتحاد) به کار نبستی» (۱).

در این جا وقتی حضرت موسی علیه السلام به چشم سر صحنه گمراه کردن سامری را مشاهده کرد حرکاتی از خود نشان داد که حکایت از یقین بی شائبه و بدون اوهام می کند.

### فرزند مادر تعبیر عاطفی

حضرت هارون علیه السلام برادرش موسی علیه السلام در مقام دفاع از خود گفت «یا بن ام» ای فرزند مادر. حضرت با به کار بردن این تعبیر عاطفی یعنی گفتن ای فرزند مادر، خواست توجه برادر را به خود جلب کند و محبت برادر تنی را جلب نماید با این تعبیر «یا بن ام» ای پسر مادر می خواهد محبت برادر تنی را که از مادر یکی هستند، تحریک کند چون برادران اگر از یک مادر نباشند و به اصطلاح تنی نباشند ممکن است چندان به هم علاقه نداشته باشند.

در هر صورت حضرت موسی هنگام شنیدن خبر گمراه کردن قوم خود توسط سامری یقین به این مطلب پیدا کرد اما وقتی آمد و صحنه را دید آن یقین و ادراکی که داشت الان اثر گذاشت و عکس العمل های شدیدی را نشان داد ناشی از این بود که ممکن است انسان در حالتی هر چند یقین و علم به چیزی داشته باشد اما بعضی موانع وهمی و غیره نگذارد یقین و علم او اثر خود را بگذارد اما در حالتی دیگر یقین باطنی از باطن اثربخش خواهر بود و نقش خواهد داشت.

ص: ۱۵۵

البته این احتمالی است که بنده عرض کردم. مرحوم آیت الله بروجردی در درس می فرمود: «من وجه و احتمال مسئله را مطرح می کنم رد و یا تصدیقش با آقایان». من هم خواستم بگویم علم و یقین و معلومات و ادراکات باطنی ممکن است در حالتی با وجود بعضی موانع وهمی نقش به سزایی نداشته باشد و وقتی پرده اوهام کنار رفت و شرایط عادی بود ادراکات باطنی نقش خود را ایفا می کنند و می خواهیم به نحو احتمال بگویم یقین مراتب ندارد و قوی و قوی تر نمی شود فقط چیزی که هست یقین گاهی درگیر اوهام و پرده ها است و نقش خود را ایفا نمی کند.

یا قضیه ای پیش ما مکشوف است یا غیرمکشوف و نمی شود گفت کمی مکشوف است و یقین به آن کامل نیست بلکه یا یقین هست یا نیست. یقین مراتب ندارد روشن و روشن تر معنی ندارد.

### مداخله قوه ی واهمه در محدوده حکم عقل

پس این اختلافاتی که در حالات انسان دیده می شود به جهت مداخله کردن قوه وهم است آن وقت است که دانستنی های ما نقش خود را ایفا نمی کنند که قبلاً مثال زدیم از مرده می ترسیم و یا از رفتن به مکان تاریک وحشت داریم با اینکه یقین داریم خطری در بین نیست و از نظر عقل هیچ جای ترس و نگرانی نیست آن وقت با تکرار عمل مداخله قوه واهمه کنار می رود و اثرش کم رنگ می شود مثل غشال ها که به هیچ وقت از مرده نمی ترسند و اگر توهمی هم به ذهنش خطور کند که این مرده زنده شود و به من آسیبی برساند، جواب خودش را می دهد که از مرده کاری ساخته نیست.

از مباحث قبل نتیجه می گیریم تقوا و یاد خدا، هواهای نفسانی را کنار می زند و سبب می شود قوه واهمه که شعبه ای از شیطان در وجود انسان است، نقشی نداشته باشد. آن ها که راه های انحرافی را طی می کنند با این که حکم عقلی



دارند، به این جهت است که واهمه نمی گذارد عقل کار خود را بکند. اگر عقل از چنگال وهم نجات پیدا کرد به حقایق می رسد و در واقع پای عقل که مولوی می گوید چوبین و بی تمکین است این درست نیست عقل پای درست و حسابی دارد و این وهم است که مانع حکم صحیح عقل می شود. آن ها که راه اشراق و کشف و شهود و مکاشفه را قبول ندارند باید بگویند شدت یقین و کارآیی آن به این است که عقل از مداخله قوه واهمه رهایی یابد تا حکم خالص خالی از اوهام داشته باشد. اوهام وقتی کنار ریخته شد و عقل خالص شد این عقل خالص اثر خود را می گذارد.

### انحراف قوای باطنی

علمای اخلاق می گویند: «انسان دارای چهار قوه ی عقل، شهوت، غضب و وهم می باشد و فایده صحیح و ثمره قوه وهمیه فهمیدن امور جزئیة و دانستن دقایق امور است مثل درک محبت یا عداوت کسی را نسبت به خود و شأن عقل درک حقایق و تمیز خیرات و شرور و نفع و ضرر است و فایده قوه شهویه بقای بدن از راه غذا و شرب و بقای نساء از راه نکاح و توالد و تناسل است و ثمره قوه غضبیه دفع ضررهای خارج از بدن و طلب ملایقات است و گاهی می شود قوه شهویه و غضبیه یا وهمیه از مسیر خود خارج می شوند و بنای سرکشی و خودسری می گذارند از جمله قوه واهمه به فرموده ملا احمد نراقی به مکر و خدعه و فریب و تلبیس و خیانت و فتنه می پردازد و می خواهد سلطان مملکت بدن که روح است مطیع و منقاد او شود و به هر چه فرمان می دهد از فریفتن و شیطنت و افساد و خدعه و مکر، اطاعت نماید و غلبه در چند شیاطین از برای قوه واهمه است و چون اعمال و افعال قوه واهمه خلاف صواب دید عقل است، قوه عاقله به آن سبب با او وارد جدال و نزاع شود» (۱).

ص: ۱۵۷

\*

ص: ١٥٨

\*

ص: ١٥٩



### مراحل یقین

یقین مقابل ظن و شک قرار دارد همان طور که علم مقابل جهل است و آن طور که از آیات و روایات برداشت می شود یقین مرحله عالی ایمان است.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است و تقوی یک درجه از ایمان و یقین یک درجه از تقوا بالاتر است «و لم یُقَسَّم بین الناس شیءٌ اقل من الیقین» در میان مردم کم ترین چیزی که تقسیم شده، یقین است. وقتی راوی می پرسد یقین چیست؟

حضرت باقر علیه السلام می فرماید:

«التوکل علی الله و التسلیم لله و الرضا بقضاء الله و التّفویض الی الله(۱)؛ حقیقت یقین، توکل بر خداوند و تسلیم در برابر او و خشنودی به حکم و قضای وی و واگذاری همه کارهای خود به خداوند است».

ص: ۱۶۱

---

۱- بحارالانوار، ج ۶۷، چاپ بیروت، ص ۱۳۸، حدیث ۴.

آن طور که از روایات بر می آید خداوند متعال راحتی و آسایش را در مقام یقین و رضا قرار داد و حزن و غم را در شک و ناخشنودی (۱).

یقین به انسان آرامش جسمی و روحی می دهد و او را از تشویش و اضطراب حفظ می کند. بر حسب ظاهر آیات و روایات یقین دارای مراتبی سه گانه است هر چند به نظر ما احتمال دارد بگوییم یقین یک مرتبه بیشتر ندارد ولی این اوهام و وسوسه ها و مداخله قوه واهمه است که سبب می شود نمود و بروز یقین و اثر آن در بعضی وقت ها کم رنگ باشد.

۱. مرتبه اول:

علم الیقین: و آن این است که از راه دلائل مختلف به چیزی ایمان بیاورد و آن را تصدیق کند و به یک معنی از معلول پی به علت ببرد مثلاً با مشاهده دود یقین پیدا می کند پشت دیوار آتش است. این یقین علمی است.

قرآن در سوره تکاثر می فرماید:

(كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) (۲)؛

«چنین نیست (که می پندارید و فخر و مباهات می کنید) اگر شما علم یقینی به آخرت داشتید قطعاً جهنم را می بینید».

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید:

«یقین علمی است که شک و ریب در آن مداخله ندارد و این رؤیت آتش جهنم در دنیا رؤیت قلبی و از آثار یقین است و خداوند می فرماید اگر علم یقینی به آخرت می داشتید یقین شما به جهنم باعث می شد از فخر و مباهات خودداری کنید. اما این

ص: ۱۶۲

---

۱- همان، ص ۱۳۵-۱۳۷.

۲- التکاثر / ۵-۶.

رؤیت قلبی نسبت به جهنم برای مشغولین به دنیا ممتنع است چون یقین ندارند و به اصطلاح کلمه «لو» امتناعیه است و نمی شود انسان مشغول به لهُو و لعب دنیا و اهل فخر و مباهات باشد و یقین به عذاب الهی داشته باشد و الا چنین نمی بود که به لهُو و لعب و مباهات پردازد».

۱. مرحله دوم:

عین الیقین: این مرحله وقتی است که انسان به مرتبه مشاهده می رسد و مثلاً با چشم خود صحنه آتش را می بیند مثلاً ما وقتی از دور دودی را مشاهده می کنیم به طرف آن می رویم و می آییم بالای سر آتش و آن را از نزدیک با چشم مشاهده می کنیم، این مرحله عین الیقین است.

و منظور از عین یعنی نفس یقین (خود آن) یعنی یقین خالص و این به مشاهده عذاب است در روز قیامت و منظور از رؤیت قلبی (علم الیقین) دیدن، قبل از قیامت است و می شود گفت علم الیقین علم حصولی است اما عین الیقین علم حضوری و مشاهده ای. اولی به معرفت دومی به مشاهده عینی.

خداوند در سوره تکاثر می فرماید:

(ثُمَّ لَتَرُونَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ) (۱)؛

«سپس شما جهنم را حتماً با چشم یقین مشاهده می کنید».

۲. مرتبه سوم:

حق الیقین: این مرتبه از یقین برای انسان مانند کسی است که در آتش وارد می شود یا دست روی آن می گذارد و سوزندگی آن را لمس می کند.

ص: ۱۶۳

قرآن در این باره می فرماید:

(إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ) (۱)؛

«برای (آن چه گفته شد از احوال گروه های سه گانه: مقربان، اصحاب یمین و تکذیب کنندگان) این همان حق و یقین است».

مفسران گفته اند: اضافه حق به یقین اضافه بیانیه است یعنی آن چه درباره این سه گروه در این سوره گفته شد عین حقیقت و یقین است و نیز احتمال داده شده که چون یقین دارای مراتبی است مرحله عالی آن «حق الیقین» است یعنی یقین واقعی و حق که خالی از هرگونه شک و شبهه و وهم و تردید باشد آن وقت از قبیل اضافه صفت به موصوف می شود حق الیقین یعنی یقینی که چنین صفتی دارد و حق و خالص و واقعی و خالی از شک و شبهه است.

مرحوم مجلسی در بحارالانوار می فرماید: حق الیقین مثل سوختن انسان در آتش است که دیگر هویتی برای او نماند و بشود یک آتش خلاص و بعد از این مرحله از یقین دیگر هدفی نیست و اگر پرده ها هم کنار بروند

به قول حضرت علی علیه السلام :

«ما ازددت یقیناً؛ به یقین خود نیفزودم».

ابوبصیر می گوید امام صادق علیه السلام فرمود:

«لیس شیء الا و له حدٌّ» قال: قلت جعلت فداک فما حد التوکل؟ قال: «الیقین» قلت: فما حد الیقین؟ قال: «ان لا تخاف مع الله شیئاً» (۲)؛ حضرت صادق A فرمود: هر چیزی حد و مرزی دارد.

ص: ۱۶۴

۱- . الواقعه / ۹۵.

۲- . بحارالانوار، چاپ بیروت، ج ۵۷، ص ۱۴۳.



ابوبصیر می گوید گفتم فدایت شوم حدّ توکل چیست؟ فرمود: یقین. گفتم: حدّ یقین چیست؟ فرمود این که با خدا از هیچ چیز نترسی.

خواجه نصیرالدین طوسی طبق نقل مجلسی در بحارالانوار در کتاب اوصاف الاشراف فرموده:

«الیقین اعتقاد جازم مطابق للواقع ثابت لا- یمکن زواله، و هو فی الحقیقه مؤلف من علمین، العلم بالعلوم و العلم بانّ خلاف ذلك العلم محال، و له مراتب: علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین (۱)؛ یقین همان اعتقاد ثابت، جازم و مطابق واقع است که زوال آن غیرممکن است و در حقیقت یقین از دو علم تشکیل یافته علم به معلوم و علم به این که خلاف آن علم، محال است و یقین سه مرتبه دارد: ۱. علم الیقین ۲- عین الیقین ۳- حق الیقین».

می شود گفت مرحله اول از یقین برای عموم مردم است و مرحله دوم برای پرهیزکاران و مرحله سوم برای خواص و مقربان که اولیاء الهی هستند.

مرحوم علامه حدیثی را نقل می کنند (۲) درباره آثار یقین می فرمایند:

«بعضی اصحاب خدمت پیامبر اکرم عرض کردند شنیده ایم بعضی از یاران حضرت عیسی علیه السلام روی آب راه می رفتند؟»

حضرت فرمود:

«لوزاد یقینه لمشی علی الهواء؛ اگر یقین این شخص از این بیشتر بود هر آینه روی هوا راه می رفت».

ص: ۱۶۵

۱- . همان.

۲- . المیزان، ج ۶، ص ۲۰۰ ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده.

محور همه چیز یقین به خداوند سبحان و محو کردن اسباب جهان هستی از استقلال در تأثیر است بنابراین هر مقدار اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه الهیه بیشتر باشد اشیاء جهان به همان نسبت در برابر چنین انسانی مطیع و فرمانبردارند(۱).

می شود گفت: تصرفاتی که به صورت خارق العاده در عالم آفرینش می شود بی ارتباط با مرتبه یقین نیست و قدرت یقین است که باعث خیلی از معجزات و کرامات و امور مهم می شود.

وقتی انسان به سر حد یقین و خصوصاً مرحله عالی آن یعنی حق الیقین رسید دیگر برای خودش استقلال و هویتی نمی بیند و هر چه را هست مستند به ذات باری تعالی می داند و این تفسیر از حق الیقین با مذاق عرفا یعنی مسلک کشف و شهود مناسبت دارد و بی تناسب با احتمال ما نیست که عرض کردیم در واقع یقین دارای مراتب سه گانه نیست بلکه به لحاظ دخالت قوه واهمه و قرار گرفتن حجاب اوهام و وساوس و خیالات شیطانی و هواهای نفسانی در مقابل قوه یقین، از یقین انسان تعبیر به علم الیقین می شود و وقتی دخالت قوه واهمه کم شد عین الیقین است و هنگامی که به طور کلی قوه واهمه دخالت نداشت «حق الیقین» است.

وعده وصل چون شود نزدیک

آتش عشق شعله ور گردد

ص: ۱۶۶

---

۱- .المیزان، ج ۶، ص ۲۰۰ ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده.

خداوند در سوره فاطر می فرماید:

(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) (۱)؛

«کلمه طیب (لا اله الا الله) که کلمه اخلاص در توحید است، به سوی خداوند صعود می کند و علم صالح آن را بالا می برد».

«کَلِم» اسم جنس جمعی است که مذکر و مؤنث آن هر دو به یک صورت آورده می شود و طبرسی در مجمع البیان ذیل آیهی فوق فرموده: «کلم جمع کلمه است و برای مذکر و مؤنث هر دو آورده می شود و هر جمعی که بین آن و مفردش فقط «هاء» باعث فرق است در آن مذکر و مؤنث هر دو جایز است». مانند کَلِم که مفرد آن کلمه است.

مرحوم علامه می فرماید: «کلم طیب (سخن پاکیزه) هر سخنی است که ملایم با نفس گوینده و شنونده باشد به طوری که از آن انبساط خاطر پیدا کند و لذت ببرد و با آن کامل شود چون یک معنای حقی را افاده می کند که در آن سعادت و رستگاری انسان است بنابراین مجرد لفظ نیست بلکه زیبایی و پاکیزی آن کلام به جهت محتوا و معنای آن است پس منظور از «کلم طیب» اعتقادات حقه است که اعتقاد به آن ها و به کار گرفتنشان باعث سعادت انسان می شود و قدر متیقن از آن ها کلمه توحید است که سایر اعتقادات حقه به آن برمی گردد (۲).

ص: ۱۶۷

۱- فاطر / ۱۰.

۲- مجمع البیان، ذیل آیه ۱۰ سوره فاطر.

همان طور که قرآن می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا(۱)؛

«آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرد که ریشه ی آن در زمین ثابت و شاخه آن در آسمان است، هر زمان به خواست پروردگار میوه ی خوردنیش را می دهد».

وقتی سخن پاکیزه بود به خداوند تقرب می جوید و عمل که از فروع این سخن و اعتقاد است آن را تصدیق می کند و هر چه عمل تکرار شود اعتقاد رسوخ و جلا پیدا می کند و در تأثیر قوی می شود پس عمل صالح که شایسته ی قبول است درجه اخلاص و توحید را بالا می برد.

و نیز در آیه احتمال داده شده است که ضمیر فاعلی «یرفعه» به کلم طیب برمی گردد و ضمیر مفعولی آن به عمل صالح بدین معنی که سخن طیب و کلمه اخلاص و توحید و اعتقادات حقه باعث ارتقا و صعود عمل صالح به سوی خداوند می شود البته این احتمال بعید از ظاهر لفظ است. و طبق همان احتمالی که بنده دادم شاید بتوان گفت هر چه مداخلات وهمیه کمتر باشد دانستنی ها بیشتر بروز پیدا می کنند و عمل صالح آن را با تکرار درجه اعتقاد و اخلاص بالاتر می برد. و ممکن است بگوییم خناس هایی که در سینه های مردم وسوسه می کنند و شرّ می آفرینند همان مداخله های واهمه است و نیز این که می فرماید:

(الشَّيَاطِينُ لِيُؤْخُونَ إِلَىٰ أُولِيائِهِمْ(۲)؛

ص: ۱۶۸

---

۱- . ابراهیم / ۲۴-۲۵.

۲- . انعام / ۱۲۱.

«شیاطین به دوست داران خود وحی می کنند از همین قبیل است».

و این که می فرماید:

(يَعْدُهُمْ وَيَمْنِيهِمْ) (۱)؛

«شیطان به مردم وعده می دهد و آن ها را به آرزو می اندازد».

(وَإِذْ زَيْنَ لَّهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ) (۲)؛

«و هنگامی را یاد کن که شیطان کارهایشان را برای آن ها زینت داد. همه این ها حکم های وهمی و مداخله های شیطانی است که افق روح را تاریک می کند و نمی گذارد صاف و زلال باشد و اثربخشی کند».

همان طور که شما اگر یک لامپ ۱۰۰ ولتی را روشن کردید و پرده ضخیمی اطراف آن کشیدید نورافشانی آن کم می شود و وقتی پرده را کنار زدید نه این که نورانیت بیشتر می شود بلکه مانع برطرف می شود.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

(كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ) (۳)؛

«اعمالشان روی دل هایشان زنگار قرار داده».

در اثر عادات و توجه به طبع و طبیعت یک پرده های ضخیمی از وهم و تمایلات نفسانی جلوی ادراکات صحیح ما را گرفته است و وقتی پرده های او هام

ص: ۱۶۹

---

۱- . نساء / ۱۲۰.

۲- . انفال / ۴۸.

۳- . مطففین / ۱۵.

و تمایلات کنار زده شدند مثل این است که مانع را از کنار فتیله چراغ برطرف کرده ایم نه این که فتیله را بالا کشیده ایم. احکام و همیه گاهی نقش و تأثیر دارند و گاهی بدون نقش هستند، هر چه درجه عقل و قوه عاقله بالا رود کاربرد و هم کمتر می شود.

ما وقتی در ماشین می نشینیم در اثر سرعت حرکت فکر می کنیم درخت ها و ساختمان ها حرکت می کنند و یا وقتی آتش گردان را چرخ می دهیم تصور می کنیم آتش دایره ای شده است و هنگام نزول باران فکر می کنیم خط متصلی از آسمان به زمین کشیده شده است.

کم کم در اثر کثرت تجربه و فکر و تأمل پی می بریم که این ها همه به واسطه مداخلات قوه واهمه و خطای حس است و عقل حکم می کند واقعیت غیر این است.

در مورد سحر ساحران خداوند می فرماید:

(سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ(۱)؛)

«چشم مردم را سحر کردند و آنها را ترساندند».

و درباره حضرت موسی می فرماید:

(يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى(۲)؛)

«از سحر ساحران به خیال حضرت موسی آورده می شد (که طناب ها و عصاهایشان حرکت می کنند)».

اما حضرت موسی آن دید واقعی را داشت که فرمود:

ص: ۱۷۰

---

۱- اعراف / ۱۱۶.

۲- طه / ۶۶.

«آن چه را آوردید سحر است به راستی خداوند به زودی آن را باطل می کند».

دید عمیق و عقل چنین حکمی می کند این ها شواهدی است بر عرض ما که احتمال دادیم. یقین دارای درجات و مراتب نیست. یقین همان اعتقاد جازم و ثابت است منتهی پرده های اوهام و خاطرات نفسانی و تمایلات شیطانی ممکن است پرده پوشی کنند و دانستنی های یقینی را از تأثیر بیندازند مثلاً شخص یقین دارد آخرت و معاد هست اما باز گناه می کند و یا یقین دارد ظلم قبیح است (ما باز هم در اثر تمایلات نفسانی و حب جاه و مقام ستم می کند و اگر روزی پرده های اوهام کنار رفت شخص به خود می آید و پشیمان می شود این جاست که دانستنی ها و یقین و باور انسان اثر می کنند و او را به تصمیم گیری صحیح و اعمال درست وا می دارند.

نتیجه بحث های گذشته این شد که طبق یک احتمال یقین دارای درجات و شدت و ضعف است مانند نور چراغ که وقتی فتیله آن پایین باشد نورش کم است و وقتی فتیله را بالا کشیدیم نورش بیشتر می شود و یقین ممکن است با تقوا و ایمان افزایش پیدا کند و به سر حد حق یقین برسد.

احتمال دیگر این که یقین یک حالت نفسانی ثابت و جازم است که با آن غایت نهائی اشیا درک می شود و مراتب ندارد و همان طور که در حدیث می خوانیم: «و بالیقین تدرک الغایه القُصوی» (۲) اما در اثر بی تقوایی و گرایشات مادی و طبع و طبیعت زنگاری بر صفحه دل انسان می نشیند و مانع از تأثیر علوم و دانستنی های وی می شود و هر چه درجه ایمان و تقوا بالا رود و قوه عاقله در

ص: ۱۷۱

۱- . یونس / ۸۱.

۲- . خطبه ۱۵۷ ، فراز ۵.

مقابل قوه واهمه تقویت شود نوربخشی و تأثیر علوم و معارف باطنی بیشتر می شود که ما این احتمال دوم را تقویت کردیم.

## نقش تقوا در عمل صالح و کسب علوم تازه

در رابطه با نقش تقوا در درست فکر کردن و صحیح عمل نمودن نتیجه گرفتیم که تقوا هواهای نفسانی را کنار می زند و در نتیجه عمل انسان صحیح واقع می شود. آن گاه گفتیم تقوا در دو مورد نقش دارد: یکی این که با داشتن تقوا آن چه را که بدان علم داریم به واسطه هواهای نفسانی و شیطانی در پس پرده واقع نمی شود بلکه در زندگی مورد عمل واقع می گردد. نتیجه دیگر تقوا آن شد که اصل تقوا و صفای نفس سبب می شود که اساساً از غیر راه فکر و نظر، علم تازه ای پیدا کنیم. آن گاه صحبت به کیفیت آن علم رسید و این که نقش تقوا در چنین علمی چگونه است؟

## بررسی دو دیدگاه

### ۱- در علم و یقین شدت و ضعف راه ندارد

این دیدگاهی است که عده ای مطرح کرده اند و ما آن را در لایه لای نوشته ها و سخنان بعضی از بزرگان هم می بینیم. براساس این دیدگاه در علم و ادراک و یقین شدت و ضعف راه ندارد و علمی که ما از آن ها برخورداریم (چه علوم بدیهی باشند، چه نظری که فکر و نظر لازم دارند) در این علوم شدت و ضعف راه ندارد. بدین معنی که ما یقین و یقین بیشتر نداریم بلکه اگر تفاوتی هم بین مراتب علم و یقین وجود داشته باشد مربوط است به این که آیا قوه وهم در قوه عقل مداخله داشته باشد یا مداخله نداشته باشد. مثل اینکه غسل به حکم عقل، یقین دارد که کاری از شخص مرده بر نمی آید ولی ما با غسل ها فرق داریم و گاهی ممکن است وهم ما را بگیرد و لیکن غسل ها را وهم نمی گیرد. قوه وهم در وجود ما در



قوه عقل مداخله کرده و نمی گذارد که حکم عقل خیلی روشن باشد. در حقیقت قوه وهم پرده ای است در پیش قوه عقل. مثل این که لامپی روشن است و خیلی هم قوی است اما پرده ای جلو این لامپ هست که نمی گذارد نور این لامپ به طرف دیگر پرده برسد. اگر ما پرده را کنار بزنیم نور لامپ به طرف دیگر پرده خواهد رسید. در حالی که با کنار زدن پرده آن لامپ روشن تر نشده است بلکه تنها مانع از جلوی برداشته شده است قوه وهم یک چنین مداخله ای در قوه عقل دارد. علاوه بر این ممکن است کسی بگوید مداخله وهم ممکن است هم در مرتبه عقل عملی و هم عقل نظری وجود داشته باشد.

در مقام عمل نیز توجه و علاقه به دنیا و مال دوستی و شهوت پرستی و... پرده های ضخیمی هستند از جنس قوه وهم که جلوی حکم عقل را می گیرند. آن گاه که پرده های دنیادوستی و مال پرستی بر عقل و حکم آن حجاب شود زمانی است که انسان در مال و شهوت غوطه ور می شود و دیگر نور عقل او با چنین حجاب هایی به خاموشی می گراید.

در چنین شرایطی، این فقط تقوا و ذکر خداست که می تواند پرده هایی را که حجاب عقل و حکم آن شده اند، کنار بزند. بنابراین، جمع بندی و خلاصه دیدگاهی که مطرح شد، چنین است که در علوم ما (اعم از بدیهی و نظری) شدت و ضعف راه ندارد بلکه تفاوت مراتب علوم و یقین تنها در این است که قوه وهم در قوه عقل مداخله داشته باشد یا مداخله نداشته باشد این دیدگاه نخست بود که مطرح کردیم. توجه داشته باشید، مطالبی که خدمت شما عرض می شود ماحصل و چکیده مطالب بسیاری است که اصل و ریشه ی آن در سخنان و کلمات برخی از بزرگان آمده است.

## تعریف عقل عملی و علوم عملیه

همان طور که در مباحث پیشین توضیح داده شد، «عقل عملی» عبارتست از استعداد درک علومی که در مقام عمل بین ما و عمل ما واسطه می شوند. مانند آن که ما علم داریم که باید نماز بخوانیم، باید روزه بگیریم و یا اینکه علوم داریم که نباید ظلم کنیم، نباید دروغ بگوییم. ما نسبت به این ها علم داریم و این ها از «علوم عملیه» هستند بنابراین به این دسته از علوم، «علوم عملیه» و به استعدادی که در وجود ما برای درک این علوم وجود دارد «عقل عملی» گفته می شود.

قوه واهمه در این علوم است که مداخله دارد و نمی گذارد علوم عملیه ما که بر طبق عقل عملی است، آن جلا و ظهوری را که بایسته است، داشته باشد. زیرا آن علوم عملیه در پس پرده ی اوهام قرار می گیرد و در این جاست که نقش تقوا که کنار زدن آن پرده های اوهام است، بیش از پیش آشکار می شود.

## تعریف عقل نظری و علوم نظریه

در مقابل عقل نظری، به آن دسته از علومی که واسطه بین ما و عمل ما نیست، «علوم نظریه» و به قوه و استعداد درک آن علوم «عقل نظری» گفته می شود. مثلاً وقتی ما می گوئیم فلان کوه ارتفاعش از سطح دریا ۹۰۰۰ متر و یا ۱۰۰۰ متر است، این علمی است که بین ما و عملی ما واسطه نمی شود و لذا به این علم، علم نظری و به آن عقل و استعدادی که ما برای درک این امور داریم عقل نظری گفته می شود.

از برخی سخنان و نوشته های منطقیون و فلاسفه این طور استفاده می شود که حتی در علوم منطق و فلسفه نیز اشتباهات و خطاهای احتمالی، ناشی از مداخله قوه واهمه در این علوم است.

علاقه مندان به این مباحث، می توانند برای آشنایی بیشتر با این مطالب به بخش صناعت مغالطه در منطق مراجعه نمایند.

از باب نمونه، قوه وهم گاهی احکامی را که مربوط به جسمانیات است به احکام غیرجسمانی سرایت می دهد مثلاً از آن جا که ما هر موجود جسمانی را که در این عالم دیده ایم دارای مکان بوده است، لذا قوه ی واهمه به ما القا می کند که «کل موجود فهو متحیز»؛ هر موجودی از حیث و مکان برخوردار است. بنابراین در اثر مداخله ی قوه واهمه ما نمی توانیم خداوند را بی مکان تصور کنیم لذا هر چه به خود بگوییم خدا همه جا هست و هیچ جا نیست، مثل این که این حقیقت خوب به عمق جانمان نمی نشیند. این مطلب نتیجه آن است که در مسیر نور حکم عقل (که همانا این حقیقت است که خداوند مجرد محض است و مکان ندارد) چونان پرده ای مانع آن شده است که نور آن حقیقت بدون حجاب به چشم جانمان بتابد، و لذا به علت همین مداخله ی قوه وهم در علم ماست که ممکن است حقیقت مجرد محض بودن خداوند را نتوانیم از عمق جان بپذیریم.

بنابراین حتی در علم نظری هم قوه واهمه مداخله دارد و حتی برخی بزرگان بر این عقیده هستند که تمام اشتباهات و غلط های موجود در ادراکات انسان، ناشی از مداخله ی قوه ی واهمه است. آن ها می گویند قوه ی واهمه با مداخله خود جلوی حکم عقل را می گیرد و پرده ای می شود در مقابل علوم نظریه. آن ها معتقدند که دامنه ی دخالت قوه واهمه چنان گسترده است که حتی به علوم عملیه یعنی آن علوم می که ما در عمل می بایست به کار ببندیم نیز سرایت می کند و با حجاب شدن در مقابل علوم عملیه، جلوی حکم عقل عملی را نیز می یگرد.

مثل این که قرآن در موارد متعدد می فرماید:

(الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ (۱)؛ «شیطان دائماً به شما وعده فقر می دهد».

و یا

(يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ (۲)؛ «همواره وعده می دهد و به دل شما آرزو می آورد».

در واقع قوه شیطنت هم در وجود ما به واسطه قوه واهمه کارگر می افتد و همین پرده ای می شود جلوی علوم عملی ما.

علاوه بر این، قوه واهمه در علوم مربوط به تکوینیات و نظریات هم دخالت می کند. لذا می گویند:

«منشأ تمام اشتباهات در نفس ما به واسطه دخالت همین قوه واهمه است».

آن چه گذشت خلاصه ای بود از مطالب پیشین به همراه تنبیه و توضیح بیشتری که عرض شد .

## ۲- در علم و یقین شدت و ضعف راه دارد

اما دیدگاه دیگر که در خصوص قابلیت شدت و ضعف علم و یقین مطرح شده است آن است که کسی معتقد باشد، اساساً خود یقین قابل شدت و ضعف است. این نظر در برابر دیدگاه عدم قابلیت شدت و ضعف علوم که در قسمت قبلی بدان پرداختیم مطرح شده است که قائلین آن دیدگاه معتقد بودند که ما به یک مطلب یا تصدیق داریم یا نداریم نمی توان گفت یقین ما زمانی ضعیف باشد و زمانی دیگر قوی. یقین شدت و ضعف ندارد فقط تفاوت این است که مانعی از وهم

ص: ۱۷۶

---

۱- . بقره / ۲۶۸.

۲- . نساء / ۱۲۰.

جلویش باشد یا نباشد ولی در دیدگاه دوم که در این قسمت مطرح می شود، خود یقین شدت و ضعف دارد. قائلین این دیدگاه در توجیه نظر خود به آیات قرآن استناد کرده و می گویند این اختلاف مراتب یقین از قرآن استفاده می شود. آن جا که قرآن کریم یقین را دارای سه مرتبه دانسته است: علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین.

این مراتب متعدد یقین به این اعتبار نیست که یقین مانع داشته یا مانع نداشته باشد بلکه این خود یقین است که دارای مراتب ضعیف و قوی است. به عنوان مثال، شما سه لامپ متفاوت را تصور کنید: یک لامپ چهار ولتی، یک لامپ شصت ولتی و یک لامپ صد ولتی. این لامپ ها خودشان تفاوت دارند. خود این نورها شدت و ضعف دارد. مراتب یقین هم خودش شدت و ضعف دارد.

### کیفیت شدت و ضعف در علوم حصولی و حضوری

اهل فن معتقدند: اگر بخواهیم بین مراتب یقین اختلاف قائل شویم، باید چنین بگوییم که اگر ادراک، از نوع ادراک فکری باشد یعنی از راه فکر حاصل شده باشد با ادراکی که از غیر ناحیه فکر و نظر باشد یعنی از ناحیه مشاهده حضوری به دست آمده باشد، فرق دارد. و ما با این تقسیم بندی می توانیم در ادراکات مختلف خود، تفاوت قائل شویم، قطع نظر از مداخله یا عدم مداخله ی قوه وهم.

خود ادراک و علم اگر بخواهد دارای شدت و ضعف باشد، شدت و ضعف آن به این شکل خواهد بود که اگر ادراک از ناحیه ی علم حصولی و فکر باشد، این مرتبه ی ضعیف ادراک خواهد بود اما اگر ادراک از راه مشاهده حضوری باشد چنین ادراکی دارای مرتبه ای قوی خواهد بود.

### علم حصولی

ما به چیزهایی که از وجودمان جداست و از شعب وجود ما نیست علم داریم. مثلاً به خانه خود علم داریم. خانه ی هر کدام از ما موجودی است که از وجود ما

جداست و ما نسبت به آن علم داریم. منشأ این علم ما، ادراکات ما بوده است. یعنی ما حس داشته ایم. چشم داشته ایم، نگاه کرده ایم و نسبت به خانه خود علم پیدا کرده ایم. اهل منطق و فلسفه می گویند این صورت ها به واسطه احساسات و ادراکات در «حس مشترک» واقع می شوند و از آن جا به «قوه خیال» می روند و در «قوه خیال و حافظه» باقی می مانند. مجموعه این مراحل، علم ما به خانه خود را تشکیل خواهد داد. به همین دلیل الان صورت خانه هر کدام از ما در ذهن خود اوست. یا مثلاً دوستانی را که دیده ایم و حالا این جا نیستند، صورتشان در ذهن ما هست. این علم ما به آن چیزی که خارج از وجود ماست به واسطه این صورتی است که از آن در دستگاه ذهن ماست.

این نوع علم ما به اجزای جدای از وجودمان را که از راه صورت نسبت به آن ها علم داریم «علم حصولی» می گوئیم.

## قوه خیال

خداوند از ابتدا که ما را خلق فرمود، ما هیچ چیزی نمی دانستیم. قلب هر انسانی در ابتدای تولد مثل یک لوح سفید است که هیچ چیزی روی آن نوشته نشده باشد. کودک در ابتدای تولد، به واسطه برخورداری از احساسات و ادراکات به تدریج با اشیاء پیرامون خود تماس پیدا کرده و آن ها را حس می کند و رفته رفته از قوه خیال برخوردار می گردد. طفل در ابتدای تولد حتی قوه خیال هم ندارد. پدر و مادرش را می بیند ولی تا دو سه ماهش نشود نمی تواند صورت آن ها را از دیگران تشخیص و تمیز دهد. لذا اگر یک زن دیگر او را به بغل بگیرد احساس غریبی نمی کند اما پس از دو سه ماه بنا می کند احساس غریبی کند مثل این که کم کم می شناسد در این مرحله است که طفل قوه تخیل هم پیدا کرده است و چهره پدر و مادر در ذهن او نقش بسته است. انسان وقتی قوه تخیل پیدا کرد، صورت ها در ذهنش باقی می ماند.

بنابراین اگر ما به خارج از وجود خودمان و به چیزهایی که از وجودمان جداست علم پیدا می‌کنیم به دلیل آن است که ما احساس داریم و با احساسات و ادراکاتمان با خارجیات از وجود خودمان، تماس برقرار می‌کنیم و صورت آن‌ها در قوه خیالمان باقی می‌ماند. آن‌گاه اگر آن صورت مکرر در ذهن نقش بست از آن‌ها «کلیات» انتزاع می‌شود که بحث آن طولانی است و در این مقال نمی‌گنجد.

بر این اساس، علمی که با واسطه ادراکات حاصل می‌شود نوعی علم احساسی و فکری است که از آن به «علم حصولی» تعبیر می‌کنیم.

### علم حضوری

قسم دیگری از علم را «علم حضوری» می‌خوانند مثلاً علم ما به قوه‌ی شنوائیمان، یا علم ما به قوه بینائیمان و... این قوه‌ها را ما در موارد احتیاج به کار می‌بریم مثلاً برای شنیدن، قوه‌ی شنوایی خود را به کار می‌بریم یا برای راه رفتن از قوایی استفاده می‌کنیم که در عضلات پاهایمان وجود دارد و این به کار بردن قوه‌ها، اختیاری است یعنی این ما هستیم که آن‌ها را از روی اختیار و در موارد متعدد به طور مقتضی به کار می‌بریم. هیچ‌گاه نمی‌شود که برای شنیدن اشتباه کرده و پایمان را دراز کنیم یا مثلاً برای راه رفتن اشتباه کنیم و دست‌هایمان را روی زمین بگذاریم. این اعضا و جوارح و قوایمان را کاملاً حساب شده بکار می‌بریم. و این بدان جهت است که ما به آن قوای خود علم داریم. به خودمان هم علم داریم. و این علم ما دیگر به صورت گیری از اشیاء نیست.

یعنی مثلاً به این صورت نیست که ما با حس باصره و قوه بینائی خود، حس باصره‌ی خود را درک کنیم و یا مثلاً با قوه بینایی خود قوه‌ی شنوایی خود را حس کنیم. بلکه حس باصره (قوه‌ی بینایی) ما خودش پیش ما حاضر است، حس سامعه (قوه شنوایی) ما خودش نزد ما حاضر است. یعنی وجود این قوا از حیثه وجود ما کنار و جدا نیست. این چنین علمی را «علم حضوری» می‌نامند، علمی

که صورت علمیه واسطه درک آن نمی شود بلکه مستقیماً وجود شیء پیش نفس حاضر است.

## داوری در خصوص دو دیدگاه ارائه شده

در مباحث گذشته در خصوص قابلیت شدت و ضعف در علم و یقین دو دیدگاه مطرح شد و به اندازه مقتضی در خصوص هر کدام توضیحاتی ارائه گردید. در این قسمت، موضوع بحث عبارتست از این که از بین دو دیدگاه ارائه شده کدام یک صائب است. مبحث حاضر را با یک سؤال شروع می کنیم و در ادامه بدان پاسخ خواهیم داد، و آن این که آیا در خود علم امکان شدت و ضعف وجود دارد یا خیر؟

پاسخی که ما بدین سؤال می دهیم آن است که بله خود علم شدت و ضعف دارد اما شدت و ضعف علم بسته به این است که آیا معلوم را به طور فکری و اکتسابی از راه صورت علمیه (از طریق علم حصولی) کسب کنیم یا این که معلوم را به طور شهود وجودی (از طریق علم حضوری) دریابیم. شدت و ضعف مذکور تنها از این طریق است که قابل تصور است.

در علم حصولی و فکری، ابتدا «احساسات و ادراکات» به کار می آیند سپس صورت های ادراک شده توسط حواس، در «ذهن» ما باقی می مانند. ذهن ما آن صورت های ادراک شده را «دسته بندی و تنظیم» می کند و آن گاه از ما حاصل آن هاست که ما به «نتایج» می رسیم. این نوع علم حاصله از مجموعه مراحل یاد شده «علم حصولی و فکری» نامیده می شود.

## نتیجه

پس می توان چنین نتیجه گرفت که اگر در علم فکری و حصولی شدت و ضعفی قابل تصور است، این شدت و ضعف از آن جهت است که قوه ی واهمه در آن مداخله داشته باشد یا نداشته باشد. و الا خود علم حصولی دیگر زلال و زلال تر ندارد.



## شدت و ضعف علوم؛ «یافتن» و «دانستن»

و اما بین علم حصولی و علم شهودی تفاوت هست به طوری که علم فکری و حصولی «علم الیقین» است و علم حضوری و شهودی «عین الیقین» علم حضوری اصل عین است و عین عبارتست از خارجیت.

تفاوتی که در علوم و ادراکات است از آن جهت است که اگر علم از نوع حصولی و فکری باشد این «دانستن» است ولی اگر علم از نوع حضوری و وجدانی باشد این «یافتن» است. «دانستن» نوعی «یافتن» است اما یافتنی است ضعیف؛ در مقابل علم وجدانی و شهودی که یافتنی است قوی، از آن رو که خود معلوم را در پیش خود حاضر می یابیم.

بنابراین شدت و ضعف علوم، تنها از ناحیه ی «علم حصولی» و «علم حضوری» است که قابل تصور است.

## علم حضوری از دیدگاه قرآن کریم

این گونه مباحث و مطالب در زمره ی بحث های عقلی و فلسفی قرار می گیرد. اما سؤالی که در این جا قابل طرح است این است که ما از حیث «بحث های تفسیری» چگونه می توانیم این مطلب را اثبات کنیم که «علم حضوری» در آیات قرآن کریم نیز بیان شده است؟ علمی که به واسطه آن خود معلوم را «بیابیم» نه این که معلوم را «بدانیم» و ادراک کنیم. آیا چنین علمی را قرآن و آیات الهی نشان می دهد یا نشان نمی دهد؟

اهل فن می گویند آیاتی از قرآن که راجع به معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است مربوط است به علم حضوری و مشاهدات عینی. از باب نمونه در سوره ی نجم می فرماید:

(مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى) (۱)؛

«قلب پیامبر صلی الله علیه وآله در آن چه دیده دروغ نمی گوید».

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله پس از بازگشت از معراج ماجرای سفر خود را برای دیگران بیان کردند. در آن موقع، تبلیغات سوء علیه پیغمبر صلی الله علیه وآله اوج گرفت و برخی ها نعوذ بالله پیغمبر را دروغ گو خطاب می کردند و می گفتند این دیگر چه دروغ شاخ داری است که پیامبر می گوید. لذا خداوند در جواب آن ها در سوره نجم می فرماید:

(مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى)؛

«یعنی قلب پیامبر در آن چه دیده دروغ نمی گوید».

در این آیه عمل دیدن را به قلب نسبت داده است، چون نوع دیدن پیامبر صلی الله علیه وآله در شب معراج، دیدنی بوده که به وسیله «قلب» پیامبر صلی الله علیه وآله صورت گرفته است. البته واضح است منظور از قلب، این قلب صنوبری شکل که طرف چپ بدن انسان و کنار شش واقع شده است نیست بلکه منظور همان سازمان روحی انسان است که عامل درک و یافتن است. این آیه می گوید آن چه را که روح و قلب پیامبر دیده است، آن را دروغ نمی گوید.

در آیه ی بعد می فرماید:

(أَفْتَمَارُوهٗ عَلٰی مَا يَرٰی) (۲)؛

«آیا با پیامبر بر سر آن چه به رأی العین دیده است جدل می کنید و به مراء و ستیزه جویی برمی خیزید؟».

ص: ۱۸۲

۱- . النجم / ۱۱ .

۲- . همان / ۱۲ .

بنابراین می توان گفت که دو آیه ی فوق رسماً «رؤیت» را بیان و تأیید می نماید. رؤیت یک سری از حقایق که رائی (بیننده) آن قوه جسمانی نیست و مرئی (دیده شده) نیز فوق جسم و جسمانیت بوده است این جا می بینیم که قرآن کریم اثبات رؤیت کرده است و از این طریق، آن «یافت وجودی» و «علم حضوری» را اثبات و تأیید کرده است.

### علم حضوری و مشاهدات قلبی

همان طور که قبلاً ذکر آن گذشت، حضور قوای داخلی ما در نزد ما به صورتی است که آن قوا، خودشان در پیش ما حاضرند و این کاملاً معلوم و مورد مشاهده و شهود ماست به این اعتبار که این قوا را در داخله ی خود می یابیم. در حالی که این نوع علم، صورت گیری و تصویربرداری از چیزی نیست که در خارج باشد و ما صورت و تصویر آن را به ذهن سپرده باشیم. بلکه این قوا خود حقیقتشان پیش ما حاضر است. این نوع رؤیت شهودی و باطنی رؤیتی است به مراتب شدیدتر از رؤیت اشیاء خارجی که با قوه باصره و بینایی ما حاصل می شود.

توجه داشته باشید که مقصود آن است که هر چیزی را که ما به علم حضوری یافتیم، از قوای داخلی خودمان است اما این علم به شکلی است که در وجود خود ماست، نه ما از آن جدا و برکناریم و نه او از ما جدا و برکنار است. این نوع مشاهده، «مشاهده قلبی» است و مشاهده قلبی شدیدترین رؤیت های حسی است. در این رابطه خداوند در قرآن می فرماید:

(وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (۱۱)؛

ص: ۱۸۳

«و این چنین به ابراهیم حقایق آسمان ها و زمین را نشان دادیم تا از اهل یقین باشد».

### سیر ملکوتی و معنوی حضرت ابراهیم علیه السلام

مباحثه ای که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام به حسب ظاهر با ستاره پرست ها و خورشید و ماه پرست ها درباره ی خداشناسی انجام داد، در ظاهر یک سیر استدلالی است و لیکن در باطن یک سیر ملکوتی و معنوی است برای حضرت ابراهیم علیه السلام در مراحل معنویت. به این صورت که قرآن می فرماید:

«ابراهیم به عمویش گفت آیا بت ها را خدای خود می دانی؟ ما حقایق آسمان ها و زمین و حکومت مطلقه خداوند را به ابراهیم نشان دادیم تا به آن استدلال کند و اهل یقین گردد. هنگامی که تاریکی شب او را پوشاند ستاره ای مشاهده کرد و گفت این خدای من است. اما وقتی آن ستاره غروب کرد گفت من خدایی را که غروب کند (غروب کنندگان) را دوست ندارم و هنگامی که ماه را دید که سینه ی افق را می شکافد گفت این خدای من است. اما وقتی آن هم غروب کرد گفت خورشید خدای من است چون این از همه بزرگ تر است اما هنگامی که خورشید نیز غروب کرد گفت: ای قوم من از شریک هایی که شما برای خدا می سازید بیزارم. من روی خود را سوی کسی قرار دادم که آسمان ها و زمین را آفریده است من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم»(۱).

این سیر عرفانی و ملکوتی حضرت ابراهیم علیه السلام است که در آغاز این سیر خداوند می فرماید:

(وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)؛

«ما این چنین به ابراهیم ملکوت آسمان ها و زمین را نشان می دهیم».

ص: ۱۸۴

«ملکوت» مبالغه‌ی در مالکیت و سلطه خداوند است نسبت به دستگاه هستی.

همان طور که در سوره یس می فرماید:

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱)؛

«نشان خداوند این است که وقتی وجود چیزی را اراده کند همین قدر که بگوید بشو موجود می شود».

سپس می فرماید:

(فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲)؛

«پس منزّه است آن خدایی که ملکوت هر چیزی به دست قدرت اوست».

از آیه‌ی فوق دو نکته قابل استفاده است: اول آن که ملکوت کل شیء به دست خداوند است. همان ملکوت آسمان‌ها و زمین که در واقع همان مقام سلطه حق است.

آن جا هم که می فرماید:

(وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛

«ارائه ملکوت، در واقع نشان دادن همان مقام سلطه حق بر تمام دستگاه هستی است».

نکته دوم: این که آن نوع ارائه، از نوع ارائه و نشان دادن لفظی و فکری نبود. بلکه ارائه شهودی و حضوری بوده است.

از این گونه آیات استفاده می شود که یک علم در حد شدیدترین مراتب وجود دارد که در واقع همان «علم شهودی و حضوری» است. شدید بودن این علم به

ص: ۱۸۵

۱- . یس / ۸۲.

۲- . همان / ۸۳.

این دلیل است که از راه فکر و نظر نیست که در آن معلوم و مورد علم خارج از وجودمان باشد و به حبس آن را یافته باشیم. و از حس صورتی در قوه خیال واقع شده باشد علم حضوری از این راه ها حاصل نمی شود بلکه این علم، یافتن نفس معلوم است در وجود خود ما، علم حضوری نوعی یافتن است که یابنده و یافته شده از هم فاصله وجودی ندارند. نظیر همان مثال علم ما به قوای وجودی داخلی مان. چون این قوا از ما فاصله وجودی ندارند و این طور نیست که ما صورتی از آن قوا گرفته باشیم.

## شهود و علم حضوری

علم حضوری نوعی ارائه و رؤیت است که اشد مراتب علم است. و از قضا در آیاتی از قرآن نیز که احاطه علم خداوند را بر دستگاه هستی بیان می کند، صحبت از «شهود» است. از باب نمونه، علاوه بر آیاتی که قبلاً بیان شد، خداوند در سوره یونس می فرماید:

(وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَضْعَفَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) (۱).

خداوند در مقام بیان سلطه و احاطه علم خود چنین می فرماید:

«در هیچ حال و اندیشه ای نیستی و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی کنی و شما هیچ عملی را انجام نمی دهید مگر این که ما ناظر بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن کار می شوید و هیچ چیز در زمین حتی مثقال و ذره ای (کنایه از کوچک ترین چیز) و

ص: ۱۸۶

حتی نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر از آن از پروردگار تو مخفی نمی ماند بلکه همه این ها در کتاب مبین (لوح محفوظ خداوند) ثبت است».

در این جا می بینیم که آیات قرآن وقتی می خواهد احاطه علم خداوند را نسبت به موجودات بیان کند از راه «شهود و مشاهده» بیان می کند. این علم نوعی یافتن است که انسان آن شیء را نه از طریق صورت برداری بلکه از طریق یافتن وجود واقعی آن می شناسد در حالی که آن شیء از وجود انسان جدا نیست این نوع علم، نامش «شهود» است.

### «علم حضوری» در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

علاوه بر آیات قرآن کریم که در موارد متعدد به «علم حضوری» اشاره دارد، در نهج البلاغه مولا- امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز به مواردی برمی خوریم که چنین علمی را بیان می کند.

به عنوان مثال در نهج البلاغه آمده است که شخصی از حضرت علی علیه السلام می پرسد «هل رأیت ربّک؟»؛ آیا خدای خودت را دیده ای؟ آن گاه حضرت امیر علیه السلام در جواب می فرماید: «لم اعبد ربّاً لم اره»؛ خدایی را که ندیده باشم عبادت نمی کنم.

آن گاه چون برای شنونده توهم می شود که حتماً آن حضرت با چشم ظاهری خدا را دیده است لذا خود حضرت می فرماید:

«لا تدركه العيون بمشاهدة العيان و لكن تدركه القلوب بحقایق الايمان(1)؛ چنین نیست که چشم ها خداوند را آشکارا ببینند بلکه این قلب ها هستند که با حقایق ایمان او را درک می کنند».

ص: ۱۸۷

بنابراین اگر می بینیم که حضرت موسی علیه السلام از خداوند درخواست دیدن او را می کند منظور، دیدن و یافتن خدا با چشم دل و باطن است نه با چشم ظاهری که اساساً رؤیت خداوند با چشم سر محال است زیرا لازمه ی چنین رؤیتی آن است که خداوند جسم داشته باشد. در حالی که خداوند آن چنان وجودی است که از زمان و مکان والاتراست و زمان و مکان ندارد. دیدن ظاهری خداوند محال است حتی با نور صد میلیون ولتی هم نمی توان خداوند را دید.

دانستیم که علم حضوری اشدّ مراتب دیدن است اما بحثی لفظی در این جا وجود دارد و آن این است که آیا کاربرد لفظ «دیدن» در مورد آن چه ما با علم حضوری در خود می یابیم حقیقت است یا مجاز؟ به عبارت دیگر استعمال لفظ «دیدن» در این موارد حقیقتاً برای این مفهوم وضع شده است یا این که استعمال این لفظ در این موارد در غیر ما وُضِعَ له بوده و مجاز است؟ مثلاً- اگر گفتیم «اُنّی اری انّی اُحِبُّک»؛ من می بینم که تو را دوست دارم. آیا این مفهوم (دیدنِ محبت) حقیقت است یا مجاز؟

پاسخی که می توان به این پرسش داد این است که دوست داشتن یک چیز قلبی است و لذا اگر لفظ «رؤیت» را در مورد آن چه که با علم حضوری در درون خود می یابیم (از جمله محبت و...) استعمال کردیم مجاز نیست بلکه حقیقت است، زیرا رؤیت منحصر به دیدن ظاهری با چشم نیست رؤیت قلبی نیز نوعی رؤیت است.

### **کاربرد نور به معنی حقیقی در مورد خداوند**

گاهی افراد و عرف مردم خیال می کنند مصداق یک لفظ کلی همین افراد مادی و محسوس است که با قوه بینایی یا قوای دیگر می توان ادراک کرد. مثلاً- کلمه ی «نور» به عربی و کلمه «روشنایی» به فارسی برای آن حقیقتی وضع شده است که خودش ظاهر است و چیزهای دیگر هم به واسطه آن ظاهر می شود.



عرف مردم می پندارند که مصداق لفظ «نور» تنها نور آفتاب است یا نور مهتاب یا نور چراغ. در حالی که وقتی قرآن می فرماید:

(اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ)؛ مراد نور وجود خداوند است.

نوری که غیر از این نورهای محسوس است اما با این وجود این لفظ «نور» نیز در معنی حقیقی خود به کار رفته است. به این معنی که نوری هم وجود دارد که با چشم سر نمی توان دید بلکه با چشم دل باید درک کرد و آن نور خداوند است ما می گوئیم کلمه «نور» در این آیه مجاز نیست بلکه نور در معنی حقیقی خود به کار رفته است.

در معنی نور می گویند: «ظاهر بنفسه مظهر لغیره»؛ نور حقیقی است که خودش ظاهر است و اشیاء دیگر را نیز آشکار می سازد. لذا وجود خداوند هم مصداق این تعریف بلکه اصل آن است. بنابراین کاربرد نور در مورد خداوند مجاز نیست.

### رؤیت قلبی

درباره ی «رؤیت» هم ممکن است کسی بگوید «رؤیت» به عربی و «دیدن» به فارسی مکشوف بودن شی به نحو حضور است فقها با دید عرفی مصداق «دیدن» را تنها همین دیدن ظاهری با چشم سر می دانند در حالی که اگر دقیق تر نگاه کنیم متوجه می شویم که مصداق واقعی و اصلی «دیدن و رؤیت» آن یافتی است که ما از خود و از قوای خود داریم. این نوع دیدن و رؤیت ما اشد مراتب رؤیت است که «یافتن و شهود» نام دارد. پس این که ما رؤیت را تنها به دیدن ظاهری اطلاق کنیم، صحیح نیست.

ص: ۱۸۹

به همین دلیل است که حضرت علی علیه السلام فرمود:

«لم اعبد ربّاً لم اره؛ خدایی را که ندیده باشم عبادت نمی کنم». آن گاه خود حضرت می فرماید که «لا- تدر که العیون بمشاهده العیان و لیکن تدر که القلوب بحقایق الایمان(۱)؛ چشم ها هیچ گاه نمی توانند خداوند را به طور آشکار ببینند بلکه این قلب ها هستند که می توانند با حقایق ایمان او را درک کنند».

بر این اساس این که انسان با قلبش حق را مشاهده کند حقیقتاً نوعی رؤیت است و لذا مفهوم «مشاهده قلبی» برای لفظ «دیدن» و «رؤیت» مجاز و استعمال لفظ در غیر ما وضع له نیست.

### شدت و ضعف در علم

موضوع بحث در این قسمت آن است که وقتی می گوییم علم شدت و ضعف دارد و شدت و ضعفش هم در خود علم است قطع نظر از این است که قوه ی وهم داخله کند یا مداخله نکند. این شدت و ضعف از آن جا ناشی می شود که اگر علم از راه فکر و استدلال و مانند این ها حاصل شود این مرتبه ضعیف علم است و اگر چنان چه علم به مشاهده عینی رسید، این چنین علمی می شود علم قوی.

### ادراک شهودی و حضوری نوعی علم است

برای تأیید بحث از نظر تفسیری هم می توان به آیات و روایات مربوطه تمسک نموده و بگوییم که علم شهودی و حضوری هم نوعی علم است. با این

ص: ۱۹۰

اوصاف نقش تقوا و صفای نفس چنان است که ما با تمسک به تقوا بیش تر و بهتر می توانیم به مشاهدات عینی و عرفانی دست یابیم و حتی آن چه را که با علم استدلالی و فکری به دست می آوریم نیز از راه خودسازی و تقوا و پیمودن راه سیر و سلوک به دست می آید.

اگر ما هزارها من درس بخوانیم اما آن معلومات و محفوظات برای ما معنویتی به بار نیاورد چه ارزشی خواهد داشت؟ شیخ بهایی چه خوش سروده است که:

علم رسمی سر به سر قیل است و قال

نه از او کیفیتی حاصل نه حال

با دف و نی دوش آن مرد عرب

می سرود این شعر از روی طرب

ایها القوم الذی فی المدرسه

کل ما حصّلتموه وسوسه

ای گروهی که در مدرسه هستید هر چه را به دست آورده اید وسوسه است

فکرکم ان کان فی غیر الحیب

ما لکم فی النشأه الاخری نصیب

اگر فکر شما در مورد چیزی غیر خدا باشد در سرای آخرت نصیبی نخواهید داشت

فغسلوا یا قوم عن لوح الفؤاد

کل علم لیس ینجی فی المعاد

پس لوح دل را بشوید از هر علمی که در روز معاد نجات بخش نیست

ساقیا یک جرعه از روی کرم

بر بهائی ریز از جام قدم

تا کند شقّ پرده پندار را

هم به چشم یار بیند یار را(۱)

بنابراین ممکن است کسی بگوید که به راستی این علوم و استدلال‌ها و اصطلاحات چیزهای خوبی است لیکن انسان باید توجه داشته باشد که همه‌ی این استدلال‌ها و اصطلاحات تنها نقشی است از هستی. و لذا صرف این استدلال‌ها و علم‌ها و اصطلاحات «تحقق به حقیقت» را برای انسان به بار نمی‌آورد. تحقق به حقیقت این است که بگوییم ای نفس عجله کن در میدان عمل و به صفای نفس پرداز و به تصفیه و تزکیه باطن مشغول شو.

معنی صحیح و واقعی عارف بودن تحقق به چنین حقیقتی است یعنی شتافتن عارف به سوی میدان عمل و پرداختن به صفای نفس و تزکیه باطن.

همان گونه که قرآن کریم می‌فرماید:

( وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (۲)؛

«هر کس در راه ما به مجاهدت پردازد حتماً او را به راه‌هایمان هدایت می‌کنیم».

( اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ (۳)؛

«تقوای الهی پیشه کنید و خداوند به شما تعلیم می‌کند».

بنابراین اگر آن علوم حصولیه با تقوا توأم نباشد و با صفای نفس توأم نباشد نه تنها دردی را دوا نمی‌کند بلکه حجت خدا بر ما تمام می‌شود. روز قیامت وای به حال عالمانی که به صفای نفس پرداخته باشند.

ص: ۱۹۲

۱- . کلیات شیخ بهائی، نان و حلوا، ص ۶.

۲- . عنکبوت / ۶۹.

۳- . بقره / ۲۸۲.

نقش تقوا را می توان چنین خلاصه نمود که تقوا ما را به مراحل والا- می رساند که در آن مقامات برتر استعداد و ظرفیت دریافت معارف الهی و درک حقایق معنوی را کسب می کنیم.

به قول یکی از عرفا صرف علم استدلالی داشتن مانند یک پای چوبین بی اساس و بی تمکین است. به قول مولوی:

پای استدالیان چوبین بود

پای چوبین سخت بی تمکین بود

بنابراین در مراحل معنویت، پرداختن به صفای نفس و خودسازی انسان را به درک معارف و علوم حضوری نزدیک تر می سازد و وارد شدن در میدان عمل و به کارگیری دانستنی ها معارف انسان را ارزش می دهد. خداوند ما را توفیق فرماید به صفای باطن و درک معارف الهی انشاءالله.

### **اثر تقوا مشاهده ی عینی اشیاء**

عرض شد انسان اگر متقی و پرهیزگار شد و روح خود را از اخلاق ناپسند و زشت پاک کرد و به اخلاق خوب و پسندیده آراست، این اثر را دارد که علومی را که از طریق فکر اعم از عقل و تجربه و گفتار خداوند و انبیا و اوصیاء به دست آورده است می تواند در زندگی او نقش داشته باشند و در کار و عمل و اخلاق و تصمیم او اثر بگذارند و در واقع تقوا و پرهیزگاری و صفای نفس سبب می شود علوم برای انسان روشن تر بشوند و آن چه را به علم حصولی و از راه کسب و نظر و استاد و تعلّم یاد گرفته ایم تبدیل به علم حضوری و مشاهده عینی شود و از ظاهر علوم و مفاهیم آن ها عبور کرده به حقیقت آن ها برسیم و طوری باشد که گویا حقایق را با روشن بینی و چشم باطن مشاهده کنیم همان طور که به تعبیر

حضرت علی علیه السلام اهل تقوا چنانند که گویا بهشت را می بینند و صدای زبانه آتش جهنم را احساس می کنند(۱).

نقش و اثر دیگر تقوا این است که در اثر صفای نفس و تقوا و فضیلت برای انسان حقایق کشف می شود که مرحله عالی آن وحی است به این مناسبت خوب است بحثی را درباره علم و ادراک داشته باشیم.

### پیدایش علم و ادراک

فلاسفه می گویند این طور نیست که انسان بدون برخورد قبلی با اشیاء و بدون ارتباط با معلوم خارجی علم و ادراک برای او حاصل شود. از باب مثال کسی که آن گوشه دنیاست و از جلسه ی درس و چگونگی شکل ظاهری و امکان آن اطلاعی ندارد ممکن است بر حسب اتفاق صورتی مشابه این جلسه به خیالش بیاید ولی صورت علمیه ی این مکان نمی شود چون قبل از آن علم و اطلاعی نداشته است و نیز معماری که یک نقشه ساختمانی در ذهن خود تصویر می کند و مطابق با فلان ساختمان خارجی در می آید این را علم به آن ساختمان نمی گویند چون این مهندس هیچ رابطه ای با آن معلوم خارجی و ساختمان موجود در خارج نداشته، تا به آن علم پیدا کند و تنها از داخله ی ذاتش یک رابطه ای با آن معلوم خارجی پیدا کرده است.

بنابراین علم و اطلاع به چیزی شرطش آن است که در رتبه متقدمه به صورت ذهنی، یک تماس و ارتباطی با شیء و معلوم خارجی داشته باشیم. علم بودن علم و انکشاف بدون برخورد قبلی نمی شود و تا چیزی برای ما به یکی از حواس ظاهری احساس نشود وجود علمی برای عالم پیدا نمی کند.

ص: ۱۹۴

چیزی که در خارج وجود دارد و مورد علم ماست اگر دیدنی است از راه قوهی باصره معلوم می شود و اگر شنیدنی است با حس سامعه شنیده می شود و اگر ملموس است از راه لمس ادراک می شود مثل احساس گرما و سرما.

### قوای پنج گانه باطنی

برخورد و تماس قبلی ما به اشیا از راه یکی از حواس پنج گانه (لامسه، ذائقه، باصره، شامه و سامعه) زمینه را برای علم به اشیا فراهم می سازد و علم و ادراک پیدا می کنیم و این یافتن که نامش علم است بر حسب مراتب نفس صعود پیدا می کند و ابتدا به حس مشترک می رود که همان حسی است که محسوسات در آن جمعند. فلاسفه قوای باطنی و حواس باطنه را پنج نوع می دانند زیرا هر چیزی را درک می کنیم یا از قبیل معانی است یا صورت ها و معانی یا کلی هستند و یا جزئی. و معانی کلیه را قوه عاقله (نفس ناطقه) درک می کند و معانی جزئیه توسط قوه واهمه ادراک می شوند و صورت ها به واسطه حس مشترک درک می شوند و نگهبان صور جزئیه قوه خیال است که خازنه هم به آن می گویند و نگهبان معانی را ذاکره و حافظه نامند و قوه ای که معانی و صورت ها را با هم ترکیب می کند و یا از هم جدا می نماید قوه متخیله و مفکره نام دارد.

بنابراین انسان غیر از این پنج حس ظاهری دارای پنج حس باطنی نیز می باشد.

پنج حسی هست جز این پنج حس

آن چو زرّ سرخ و این همچو مس

حاجی سیزواری:

فصوّ مدرکها بنطاسیا

لها بجنبه الخیال واقیا

ص: ۱۹۵

پس صورت‌ها را حس مشترک درک می‌کند و در کنارش خیال‌خزینه دار آن است.

اولین مرتبه از مراتب نفس از لحاظ قوای باطنی، حس مشترک است که به زبان یونانی بنطاسیا می‌گویند که مدرک صورت‌ها است زیرا تمام آن‌چه را توسط حواس پنج‌گانه ظاهری درک شده‌اند در آن جا فراهم می‌آیند. مانند دریایی که از پنج‌نهر در آن آب می‌ریزد و یا خانه‌ای که از پنج‌دریچه نور می‌گیرد. مثلاً شیرینی و سفیدی قند که حس شده‌اند یکی با ذائقه و دیگری با بصره هر دو در حس مشترک جمعند لذا قضاوت می‌کنیم و می‌گوییم قند سفید است.

### قوه خیال

دومین قوه از قوای باطنی نفس قوه خیال است که به آن قوه خازنه نیز می‌گویند که مدرکات حس مشترک را حفظ می‌کند زیرا پهلوی آن‌جا دارد چون حس مشترک در قسمت اول بطن مقدم دماغ (مغز سر) قرار دارد و قوه خیال در آخر مغز سر می‌باشد.

محققان فلاسفه قوه خیال (خازنه) را مصوره نیز می‌گویند چون صور را در خود تصویر می‌کند و آن قوه را مجرد می‌شمارند و الا نمی‌شود صورت‌اشیاء کبیر در آن نقش ببندد.

در قوه خیال تمام صورت‌اشیائی که دیده یا شنیده و یا لمس کرده‌ایم وجود دارد لذا بعد از غایب شدن از اشیاء آن‌را در نظر می‌آوریم و مثلاً صدای کسی را که شنیده‌ایم می‌توانیم مثل او حرف بزنیم و از او تقلید کنیم.

### قوه واهمه

قوه واهمه در آخر بطن میانه دماغ (مغز سر) جای دارد و معانی جزئی را درک می‌کند مانند محبت خود نسبت به اهل بیت F و یا نسبت به پدر و مادر و همسر و فرزندان و عداوت نسبت به دشمنان، و اینکه بچه مادر را دوست دارد و در



حیوانات هم این نیرو هست و در آن‌ها به منزله عقل انسانی است چون آن‌ها قوه عاقله ندارند که درک معانی کلیه کنند، گوسفند از گرگ نفرت دارد و حیواناتی مثل سگ به صاحبشان وفا دارند. بچه‌های حیوانات به مادرشان محبت دارند.

قوه واهمه ممکن است در اثر انحراف در مقابل قوه عاقله بایستد و همان‌طور که قبلاً از قول ملا احمد نراقی از معراج نقل شد ممکن است قوه‌ی واهمه به مکر و خدعه و فریب و حيله و تلبیس و خیانت و فتنه پردازد.

### قوه ذاکره (حافظه)

این قوه در بطن آخر مغز قرار دارد و اگر آسیبی به قسمت اخیر مغز وارد شود قوه حافظه نابود می‌شود این قوه نگهبان معانی جزئی و خزانه دار واهمه است و نسبت به آن با واهمه، همان نسبت قوه خیال با حس مشترک است که قوه خیال حافظ صورت‌هایی است که از حس مشترک در آن ذخیره می‌شود.

### قوه متخیله (متصرفه)

قوه متصرفه در قسمت جلو بطن وسط دماغ قرار دارد که صورت‌های جزئی و معانی جزئی را با هم ترکیب می‌کند مثلاً انسان دارای چند دست و پا را خیال می‌کنیم در این جا قوه متصرفه را قوه وهم به کار گرفته است و یا صورت را با معنی ترکیب می‌کند لذا می‌گوئیم: حسن دانا است، حسین فداکار است و... در این جا قوه متصرفه را عقل به کار گرفته است.

هرگاه قوه متصرفه را عقل به کار اندازد آن را مفکره گویند و اگر قوه واهمه آن را به خدمت بگیرد آن را متخیله نامند، این که در قضایای موجه موضوع را با محمول ترکیب می‌کنیم و یا در قضایای سالبه آن دو را از یکدیگر جدا می‌کنیم این کار قوه متصرفه است.

## رابطه خواب با افکار و روحيات روزمره

انواع خواب ها و رؤياهاى صادقانه به توسط قوه ي متخيله که همان مصوره است حاصل مي شود که گاهي اسباب خارجي و مشاهدات جسماني و افکار روزمره در آن تأثير دارد و ساخته هاي متخيله معمولاً در حس مشترک فراهم مي آيند.

و گاهي خواب از مطالعه در امور غيبي و توجه به ماوراء طبيعت پديد مي آيد. مردم دروغ گو کم تر خواب هاي راست و زلال مي بينند چون روح و روانشان به نادرستي خو گرفته است و آلوده شده است.

## کلمات فلاسفه در بيان حواس ظاهري

بوعلی سینا در شفا می گوید:

«در برخی از مردم قوه متخيله (مصوره) گاهي شدت مي يابد که گویا هيچ حسي بر آن غالب نمي شود و اين گونه مردم چيزهايي را که ديگران ممکن است در خواب ببينند در بيداري مي بينند و خبر از امور غيبي مي دهند. خيلي اوقات در بيداري براي اين افراد اتفاق مي افتد که از محسوسات و ماديات بي خبرند و حالتی شبیه به بي هوشي براي آنها حاصل مي گردد و اين اشخاص چه بسا حقايق را به همان طور که هستند مشاهده مي کنند و يا به واسطه تخيل، مثال آن ها را درک مي کنند.

بعضی از مردم به واسطه شرف و قدرت نفس ناطقه و توانايی نيروی متخيله و متذکره ي خویش به امور غيبي در بيداري مي رسند و محسوسات مانع و حاجب آنان نمي شود».

بنگر حکمت باری تعالی را (که حس مشترک که ادراک صورت ها را می کند) آن را مقدم داشته در جلو مغز انسان و پهلوی آن خزانه (خیال) را نهاده و مدرک معانی جزئی (واهمه) را در آخر قرار داده که معانی را با صورت ها ترکیب کند و یا در صورت ها تصرف کرده چیزی از آن ها کم کند و یا بر آن ها بیفزاید.

حکیم سبزواری در اسرارالحکم می نویسد:

مدرک و حافظ معانی و صورت ها شش چیز است ۱. مدرک معانی کلیه که عاقله نام دارد و مدرک معانی جزئی، وهم است و حافظ معانی جزئی حافظه است و مدرک صورت های جزئی حس مشترک نام دارد و حافظ صورت ها قوه خیال می باشد و متصرف در معانی و صورت ها به ترکیب و جدا کردن از یکدیگر، متخیله (متفکره) است (۱).

دو نکته

نکته ۱. چون فلاسفه و اطّیاً برای هر یک از قوای باطنی نفس از قبیل حافظه و واهمه و... محلّی در مغز انسان یافتند ناچار شدند قوه عاقله را که محل جسمانی ندارد، همان نفس ناطقه بدانند لذا قوای باطنی نفس را منحصر به پنج نوع دانستند و الّا قوه عاقله نیز یکی از قوای نفس است. که درک معانی کلیه می کند مثل این که می گوئیم انسان حیوان ناطق است، عدالت خوب است و مثل:

مردی نبود فتاده را پا زدن

گر دست فتاده ای بگیری مردی

ص: ۱۹۹

۲. ملموسات و مذوقات (چشیدنی‌ها) فقط جسمانی هستند ولی مبصرات (دیدنی‌های غیرمادی) از ماده خارجی خالی هستند ولی دارای شکل و مقدار و حدود هستند و مسموعات شکل نیز ندارند لذا خداوند متعال که سمیع و بصیر نامیده می‌شود یعنی با غیر گوش و چشم می‌بیند و یا بدین معنی است که به شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها علم دارد و خداوند متعال که در تعریف انسان می‌فرماید ما او را سمیع و بصیر قرار دادیم وقتی انسان سمیع و بصیر بود سایر حواس را نیز خواهد داشت.

خداوند در سوره دهر می‌فرماید:

(إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا) (۱)؛

«به حقیقت ما انسان را از نطفه آمیخته آفریدیم و او را می‌آزماییم. سپس سمیع و بصیر قرارش دادیم.»

### قوه عاقله

ملاهادی سبزواری:

و العقل للكلّي من معنی عقل

خازنه القدسی و التّسیان دلّ (۲)

قوه عاقله معانی کلیه را درک می‌کند و این قوه عاقله یک خزینه دار ملکوتی دارد به دلیل این که گاهی به انسان فراموشی دست می‌دهد.

برای انسان در حقیقت یک قوه قدسی و نیروی ربّانی است که آن را عقل مجرد نامند و این یک موهبت الهی است و با این قوه است که انسان از سایر

ص: ۲۰۰

۱- دهر / ۲.

۲- منظومه حکمت، فریده ششم احوال نفس، ص ۲۹۳.

حیوانات ممتاز می شود و درک معانی کلیه می کند و از حیث ذات و عمل این قوه مجرد است و برتر از جسم و جسمانیات است و خزانه دار آن، همان عقل فعال است که عقل مستفاد انسان با آن در ارتباط می باشد و از آن مدد می گیرد که به آن جبرئیل امین یا روح القدس گویند و معانی کلیه اگر در نزد عقل حاضر نباشند یا از عقل و خزانه هر دو غائب می گردند که این حالت را نسیان می گویند و اگر از عقل غائب باشند اما در خزینه (عقل فعال) موجود باشند، این حالت را ذهول نامند.

### حواس پنج گانه کارگزاران نفس

فلاسفه از جمله حکیم سبزواری و ملاصدرا می گویند حواس پنج گانه ظاهری نفس به منزله جاسوس و کارآگاه های نفس هستند که اطلاعات را از خارج به او می رسانند و با جمع شدن در حس مشترک نفس آمادگی پیدا می کند برای درک کلیات.

حاجی سبزواری می گوید:

در جوانی فکر می کردم چه چیزی مظهر «یا من لا یشغله شأن عن شأن» می باشد که درباره خداوند است و به نظرم آمد آن حس مشترک است که صورت های فراهم آورده از همه حواس در آن جمعند(۱). در اثر رابطه وجودی با اشیاء خارجی صورت و ماهیتی از آن ها گرفته می شود که به آن علم حصولی می گوئیم و قوایی مثل ذائقه شیرینی قند را احساس می کند و نفس در این

ص: ۲۰۱

---

۱- . نقل از کتاب دروس شرح منظومه آیت الله انصاری شیرازی، ج ۴، ص ۴۶۰ برگرفته از اسرار الحکم حکیم سبزواری، ص ۷۴.

مرتبۀ شیرینی را می یابد و شیرینی برای آن حضور وجودی پیدا می کند و قوه خیال علوم حضوری را تبدیل به حصولی می کند و از آن ها صورت علمیه و ماهیت می گیرد.

## دو وجهه نفس

حس دنیا نردبان این جهان

حس عقبی نردبان آسمان

صحت این حس بجوید از طیب

صحت آن جسم بجوید از حیب

صحت این حسن ز معموری تن

صحت آن حس ز تخریب بدن

نفس انسان که از آن تعبیر به من می کنیم دو وجهه دارد یک وجهه اش به این دنیا است و یک وجهه اش به عوالم بالا مانند آینه دورو که یک روی آن به این دنیا است و با اهل دنیا سر و کار دارد این ناحیه ی تنزل یافته نفس است و یک رویش به سمت بالا است.

حکیم سبزواری:

هر ندایی کان تو را بالا کشد

آن ندا می دان که از بالا رسد

وان ندایی کان تو را حرص آورد

بانگ گولی دان که آن مردم درد

نفس در سیر صعودی خود از مرحله احساس و حس مشترک و خیال به قوه تعقل می رسد این صعود است و ما الهیون معتقدیم نفس غیر از عالم ماده رو به

سوی عالم غیب و ماوراء طبیعت دارد و در آن رتبه از هستی موجودات مقید به قیود ماده و تنگناهای آن نیستند و نفس از عالم معنی و غیب دریافت هایی دارد که به شکل صورت گیری نیست.

### تنزل حقایق

حقایق عالم غیب مقید به جسم و جسمانی نیستند و وقتی در قوای ادراکی قرار می گیرند از مرتبه تعقل تنزل می یابند به مرحله حس مشترک و خیال و به شکل صورت درمی آیند. حقایق در مرتبه عالی نفس بی قید هستند ولی در مرتبه تنزل یافته ی آن محدود هستند مثلاً- در مورد جبرئیل که موجودی است غیرمادی و مجرد وقتی پیامبر فرمود من می خواهم تو را در صورت اصلیه ات ببینم، حضرت جبرئیل به صورت دحیه ی کلبی برای حضرت ظاهر شد.

### تمثل جبرئیل به صورت دحیه کلبی

مرحوم حکیم سبزواری در حاشیه منظومه حکمت می گوید جبرئیل به صورت دحیه ی کلبی بر پیامبر نازل شد و دحیه ی کلبی زیباترین اهل زمانش بود و وقتی بر پیامبر متمثل شد در نهایت حسن و زیبایی وجودی بود که شرق و غرب عالم را پر کرد (ملاً الخافقین)(۱)

اهل معنی می خواهند بگویند حقایقی که با مرتبه عالی نفس ادراک می شوند در مرتبه متوسط و مراتب نازله ی نفس با صورت های خاصی ممکن است در عامل مثال تمثل یابند و صورت هایی را که انسان ادراک می کند بستگی دارند با انس و الفت او نسبت به اشیاء تا به چه چیزهایی انسان انس داشته باشد مثلاً مطابق روایات وارده حضرت عزرائیل را همه کس هنگام مردن می بیند منتهی

ص: ۲۰۳

---

۱- منظومه حکمت، فریده ثانیه در اصول معجزات، ص ۳۳۱.

بعضی به صورت خیلی خوب و از دیدن او لذت می برند که تا ابد لذت آن از ذائقه شان رفع نمی شود و یک عده ای هم به یک صورت بسیار کریه و زشتی او را مشاهده می کنند که از دیدن او رنج می برند که تا ابد عذاب و رنجش از ذائقه آن ها برطرف نمی شود.

مثلاً- اگر دو نفر در حال مردن باشند که یکی عزرائیل را به بهترین صورت مشاهده کند و دیگری او را به زشت ترین چهره می بیند آیا عزرائیل در آن واحد دو تا است؟ و دو صورت ضد هم دارد و یا این که بستگی دارد به این که مدرک او که باشد کسی که او را می بیند چه روحیاتی داشته باشد روحیات زشت یا زیبا؟

## اتصال با عالم غیب

نفس اموری را درک می کند که از راه فکر و تجربه نیست بلکه نفس یک اتصالی با عالم ماوراء ماده پیدا می کند و از آن جا چیزهایی را دریافت می کند و وقتی در قوای ادراکی قرار گرفتند از آن ها صورت گیری می شود و آن حقیقتی که در مرتبه تعقل بود از آن مرتبه تنزل می یابد و صورت و شکل و مقدار که از لوازم وجود مثالی است به خود می گیرد و در واقع علم حضوری تبدیل به حصولی می شود.

مسئله وحی یک امری است که به فکر و شعور به دست نمی آید بلکه یک نوع یافت دیگری است که وقتی تنزل می یابد حقیقت قرآن که مقام شامخی دارد در مرتبه تنزل یافته اش به صورت لفظ و کلمات درمی آید.

## تنزیل قرآن

خداوند می فرماید:

(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ)؛

«ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم».

ص: ۲۰۴



تعبیر نزول به کار رفته است.

(وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا) (۱)؛

«قرآنی که آن را از هم جدا ساختیم تا آن را بر مردم با تأنی بخوانی و آن را فرو فرستادیم فرو فرستادنی».

وحی قرآن در مرتبه متقدمه به صورت حقیقی است که با نازل شدن به صورت های ذهنی قابل درک، تنزل می یابد و قوای ادراکی آن را به صورت مناسب درک می کنند و در مرتبه حس دیده و شنیده می شود. در هر صورت نفس سیر صعودی و نزولی دارد و گاهی از مرتبه حس به مرتبه تعقل می رسد و با عقل فعال که افاضه صور می کند متحد می شود و گاهی تنزل می یابد و در مرتبه حواس ظاهری مادی قرار می گیرد.

### تناسب خواب ها با اخلاق و روحیات

عالم خواب از این قبیل است که خواب های صادق و وقتی پیش می آید که روح انسان یک مقداری فراغت پیدا می کند و از اشتغال به طبع و طبیعت به خود می پردازد و به عالم باطن که باطن خودش می باشد، متصل می شود و حقایقی را از آن جا در می یابد و این حقایق بر حسب روحیات و افکار و حالات این شخص صورت گیری و صورت بندی می شوند.

وقتی در خواب توت و انگور می بینیم می فهمیم باران می آید و هنگامی که در خواب دیدیم شیر می خوریم یا در آب شنا می کنیم تعبیرش این است که علم نصیب ما می شود.

قوه ای که علوم حضوری را به حصولی تبدیل می کند آن حقایقی را که در خواب دیده ایم این گونه تفسیر و تبدیل می کند و کسانی که اهل تعبیر خواب

ص: ۲۰۵

هستند هنرشان در این است که بفهمند این صورت مرئی در خواب با چه حقیقتی تناسب دارد. تعبیرکننده ی خواب اول از اخلاق و روحیات شخص می پرسد تا ببیند با چه چیزهایی انس دارد و به چه چیزهایی عقیده مند است و براساس آن ها خوابش را تعبیر می کند.

در فلسفه رؤیت و مشاهده را علم حضوری نامند و در اثر صفای نفس علومی از غیر راه فکر و نظر، از راه مشاهده برای انسان نصیب می شود که مسئله وحی از همین قبیل است و قبلاً عرض شد هر علم و ادراکی ابتدائاً از راه برخورد اولی با معلوم خارجی حاصل می شود و کسی که چیزی مثلاً صحنه این کلاس و وضعیت آن را ندیده است و صورتی را در خیالش تصور می کند و اتفاقاً مطابق این کلاس درمی آید این را اصطلاحاً علم نمی گویند چون در علم لازم است از طریق حس با معلوم خارجی رابطه برقرار کنیم و در اثر آن رابطه ی وجودی در دستگاه ذهن صورتی از آن شیء حاصل شود.

علم بدون برخورد اولی با معلوم خارجی حاصل نمی شود و تا حضور نباشد علم حصولی به دست نمی آید. فلاسفه می گویند قوه خیال علم حضوری را تبدیل می کند به علم حصولی یعنی از آن یا فتی که قبلاً از راه یکی از حواس ظاهری داشته ایم صورت برداری می کند.

و کسی که در قوه تخیلش صورتی را می تراشد بدون سابقه ادراک و توجه به چیزی این را علم نمی گویند، آگاهی و علم به این است که ما قبلاً به شیء مورد علم برخورد کرده ایم و در دستگاه ذهن ما از این برخورد قبلی صورت گری شده است.

بر همین اساس گفتیم حتی رؤیاهای صادقانه که در مباحث نفس در فلسفه مطرح می شود تحت عنوان منامات و نبوات (۱) (نبوت ها) در آن جا هم می خواهند بگویند نفس به خود معلوم و مدرک توجه می کند چون در حال خواب نفس از تدبیر بدن و از این که به بدن پردازد مقداری رها و فارغ البال می شود و بیشتر به باطن خودش می پردازد و یک نحوه اتّصالی به عالم معنی که ماورای این عالم است و این عالم ما نمودی از آن است، پیدا می کند و حقایق را از آن جا می فهمد و بعد از آن قوه صورت گری آن حقیقت یافته شده را صورتی خاص می دهد مثلاً قوه متخیله علم را که شخص در خواب دیده به صورت شیر خوردنی در می آورد و تعبیرکننده ی خواب مهارتش در این است که بفهمد این صورتی که به قوه متخیله این شخص آمده و نمودار گردیده است و الان در حال بیداری است، با چه حقیقتی تناسب دارد و می تواند ارتباط داشته باشد. قوه متخیله آن حقیقت یافته شده را صورت گری کرده و از آن جا نازل شده و به حس مشترک آمده و این صورت شیر خوردنی با علم تناسب دارد که در خزینه حس مشترک یعنی خیال قرار گرفته است و حس مشترک که مانند استخری است که پنج نهر آب به آن وارد می شود همان حسی است که شما در آن می توانید بگویید رنگ سفید روشن است.

مراکز احساس ما از یکدیگر جدا هستند مثلاً مرکز دید ما از مرکز چشایی ما از هم جدا هستند با باصره می بینیم و با ذائقه طعم غذا را می چشیم و همه حواس پنج گانه محصول خود را به حس مشترک می ریزند. و عرض شد مهارت معبّر (تعبیرکننده خواب) این است که بفهمد دستگاه ادراکی شخص از کجا به این

ص: ۲۰۷

صورت پریده است مثل گنجشکی که از شاخه ای به شاخه دیگر می پرد و این صورت در خواب از چه حقیقتی حکایت می کند؟ و تناسب این خوابی که دیده با حقیقت چیست؟

### ابن سیرین و تعبیر خواب

می گویند ابن سیرین که در تعبیر خواب مهارت داشت یک کسی روزی جلو او را گرفت و گفت خواب دیده ام که سر کوچه های بن بست می ایستم و راه عبور و مرور مردم را می بندم وقتی این خواب را گفت ابن سیرین که دو سه نفر همراه او بودند به آن ها گفت بلند شوید خورجین این آقا را بگردید وقتی گشتند دیدند یک طناب و ابزار خفه کننده در خورجین اوست و مدتی بود در شهر بچه های مردم را می گرفتند خفه می کردند و معلوم نبود کیست و معلوم شد این شخص است.

ابن سیرین در این جا از خواب چنین شخصی پی می برد که این کارش خفه کردن بچه ها و مزاحمت برای دیگران است و بستن راه عبور و مرور مردم را تأویل کرد به بستن راه گلوی اشخاص و خفه کردن آن ها.

در هر صورت حقیقت خواب و خواب دیدن ها این است که وقتی خواب بر انسان مسلط شد، نفس به باطن می پردازد و علاقه اش به طبع و طبیعت کم می شود و از تدبیر و تصرف در بدن فارغ می شود و موانع طبیعی برطرف می شوند در این جاست که ارتباط وجودی با عالم ماوراء ماده برقرار می شود و با برطرف شدن پرده ی غفلت حقایق از باطن نفس و یا عالم ماوراء ماده افاضه می شوند زیرا رؤیای صادقانه ارتباط ضعیف و رقیقی با عالم غیب است و یکی از ادله عالم غیب و تجرد نفس همین رؤیای صادقه است. و هر چه انسان نظیف تر و فطرت و ذهن و قلبش پاک تر باشد ارتباطش با عالم غیب بیشتر می شود.

وحی نیز در باب نبوت از همین باب است که نفس شریف نبی رابطه وجودی و اتصال تام با ماورای عالم ماده برقرار می کند و حقایق را می یابد و وقتی تنزل یافتند به صورت نوشته و کتاب درمی آیند و معنی نزول قرآن همین است که آن حقایق عالیّه تنزل می یابند به صورت هایی درمی آیند تا دیگران از آن بتوانند استفاده کنند و قرآن کریم همان حقیقت عالیّه است که در مرتبه نازلّه اش به صورت فعلی درآمده است. بنابراین ارتباط انسان کامل مانند پیامبر اکرم با عالم غیب اختصاص به خواب ندارد و در حال بیداری نیز تحقق می یابد.

گفت پیغمبر که عینای ینام

لا ینام القلب عن ربّ الانام(۱)

بنابراین اصل ادراک و فهم باید از طریق یافت قلبی باشد و روح انسان از اول خالی از هر علمی است و حواس پنج گانه ظاهری مثل باصره، شامه و ذائقه و لامسه و سامعه که با عالم خارج ارتباط برقرار می کنند بعنوان دریچه های نفس به خارج هستند و چیزهایی را احساس می کنند و این ها زمینه علم می شوند و همچنین ما که الهی هستیم معتقدیم نفس انسان اتصال و رابطه وجودی با عالم ماوراء طبیعت دارد و علاوه بر ارتباط با عالم ماده دستی به سوی عالم معنی دارد و از هر دو جهت مشاهداتی دارد و این مشاهدات حضوری یا حصولی زمینه علم او را فراهم می سازند و دریافت هایی را که انسان ها دارند در خواب یا هنگام مردن تناسب دارد با روحیه لطیف یا کثیف آن ها به طوری که عادات و اخلاقیات و ملکات شخص در این جهت تأثیر به سزا دارند همان طور که عرض شد کسی هنگام مرگ حضرت عزرائیل را ممکن است به بهترین چهره و آرام بخش ببیند و دیگری که روح آلوده دارد او را در بدترین چهره وحشتناک مشاهده کند.

ص: ۲۰۹

اخلاقیات و عادات و ملکاتی که انسان در اثر اعمال خوب پیدا کرده است به صورت عینک هایی برای قوه درک انسان می شوند و مطالب را خوب می بیند. «آئینه شو جمال پری طلعتان طلب» همان طور اخلاق و ملکات زشت مانند عینک کبودی است که اشیاء را سیاه نشان می دهد.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون

نظر سوی حقیقت کی توانی کرد

### **نمره تقوا دریافت حقایق از عالم غیب**

بنا بر این تقوا و فضیلت و صفای نفس و پاک کردن دل از کدورت ها به انسان آمادگی می دهند که حقایقی را از عالم ماوراء طبیعت بیابد و وحی الهی و خواب های صادقانه از همین قبیل است و از طرفی تقوا و فضیلت و صفای باطن سبب می شوند که انسان علومی را که از معلمان و دانشمندان و یا مطالعه و تحقیق به دست آورده است و معارفی را که کسب نموده به موقع تأثیرگذار باشند و در تصمیم گیری ها و حالات غضب و هنگام قضاوت ملاک عمل قرار گیرند و از مداخله واهمه و افکار شیطانی و امیال نفسانی جلوگیری کنند.

### **اخلاق ذمیه مانع درک معارف**

به این مناسبت عبارتی را از جامع السعادات (۱) مرحوم ملا محمد مهدی نراقی نقل می کنم:

ص: ۲۱۰

---

۱- . جامع السعادات، ج ۱، باب اول، الاخلاق الذمیه.

می فرماید: اخلاق نکوهیده و ناپسند پرده درک معارف الهیه می شوند. الاخلاق المذمومه هی الحجب المانع عن المعارف الالهیه و النفحات القدسیه...؛ اخلاق ناپسند مانع از معارف الهیه و افاضات و وزش های قدسیه می شوند زیرا خلق و خواهی ناپسند به منزلهی پرده ای روی نفوس هستند که تا وقتی برطرف نشوند حقیقت بر آن ها روشن نمی شود چگونه می شود با اخلاق ذمیمه باز هم انتظار داشته باشیم که حقایق برایمان خوب روشن شود در حالی که دل ها همانند ظرف ها هستند که وقتی پر از آب اند هوا داخل آن ها نمی شود.

فالقلوب المشغوله بغير الله لا تدخلها معرفه الله و حبه و أنسه؛ پس قلب های مشغول به غیر خدا معرفت الهی و دوستی و انس با او، واردشان نمی شود.

و به این معنی اشاره دارد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می فرماید:

«لو أنّ الشیاطین یحومون الی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السموات و الارض؛ اگر این نبود که شیطان ها دور قلب های بنی آدم می گردند هر آینه فرزندان آدم نظر به باطن آسمان ها و زمین می کردند».

همان طور که خداوند در اثر آن مقامات عالیه ابراهیم علیه السلام و مبارزه او با شیطان فرمود:

(وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱))؛

«این چنین نشان می دهیم به ابراهیم حقایق آسمان ها و زمین را».

ص: ۲۱۱

فبقدر ما تتطهر القلوب عن هذه الخبائث تتخاذى شطر الحق الأوّل و تلاًّلاً فيها حقایقه؛ پس به اندازه ای که قلب ها از پلیدی ها پاک شوند روبه روی آینه حق تعالی قرار می گیرند و حقایق در آن ها درخشش می کند هر مقدار روی خود را طرف آینه قرار دهیم و مقابل آن بایستیم بیشتر روی ما را نشان می دهد.

شاعر:

چشم دل باز کن که جان بینی

آن که نادیدنی است آن بینی

همان طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«انّ لربکم فی ایام دهرکم نفحات ألا فتعرضوا لها(۱)؛ به راستی برای پروردگار شما در ایام روزگار یک یک شما وزش های رحمتی است. شما خودتان را در معرض این نسیم های رحمت قرار دهید».

مرحوم نراقی بعد از نقل این حدیث می فرماید:

خود را در معرض نفحات الهی (فیوضات و وزش های رحمت) قرار دهید به این است که دل ها را پاک کنیم از کدورت های حاصله از اخلاق پست.

«فکلّ اقبال علی طاعه و اعراض عن سیئه یوجب جلاءً و نوراً للقلب یستعد به الافاضه علی یقین(۲)؛ پس هر رو آوردنی به طاعت خدا و روی گرداندن از هر بدی موجب جلا و نورانیت قلب

ص: ۲۱۲

---

۱- . جامع السعادات، ج ۱، باب اوّل، الاخلاق الذمیمة .

۲- . همان.



می شود که قلب به واسطه آن آماده ی افاضه علم یقینی از طرف خداوند می شود».

لذا از همین جهت است که خداوند فرموده است:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ (۱)؛

«کسانی که در راه ما مجاهده و تحمل زحمت کنند ما راه هایمان را به آن ها نشان می دهیم».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من عمل بما علم ورّثه الله علم ما لم يعلم؛ هر کس به آن چه می داند عمل کند خداوند علم به آن چه را هم نمی داند، به او می دهد».

پس قلب وقتی به طور کلی از کدورات طبیعی پاک شد از مزایای الهی و افاضات ربّانیه برایش ظاهر می شود آن چه را که برای بزرگان از علما ممکن نیست همان طور که سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله فرمود:

«انّ لی مع الله حالات لا یحتملها ملک مقرب و لا نبی مرسل؛ برای من با خدا حالاتی است که هیچ ملک مقرب و پیامبر مرسل، تاب تحمل آن ها را ندارد».

سرگذشت مرد صالح و حالات متفاوت

به مناسبت این حدیث داستانی را از گلستان سعدی نقل می کنم در باب اخلاق درویشان که منظور بیان اخلاق کسانی است که با خدا سر و کار دارند.

ص: ۲۱۳

سعدی می گوید: یکی از صالحان اهل لبنان که مقامات و کرامات او در دیار عرب مشهور و مذکور بود وارد مسجد جامع دمشق شد و کنار برکه حوضی رفت برای تحصیل طهارت (وضو) و پایش لغزید و به حوض افتاد و با زحمت از آن جایگاه خلاصی یافت. و به نماز پرداختند وقتی نماز تمام شد یکی از مریدان وی گفت من مشکلی دارم اگر اجازه دهی بپرسم آن مرد صالح گفت چیست؟ گفت یاد دارم شیخ به روی دریای مغرب برفت و قدمش تر نشد امروز چه حالت بود که در این آب کم، چیزی نمانده بود نابود شود.

شیخ (این مرد صالح) در فکر فرو رفت و بعد از تأمل بسیار سر برآورد و گفت: نشنیده ای که خواجه عالم صلی الله علیه و آله گفت: «لی مع الله وقت لا یسعی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل»؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا با خداوند وقتی است که در آن وقت هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسل به من دسترسی ندارد. و فرمود من همیشه این حالت را دارم، وقتی این طور بود که سر و کارش با جبرئیل و میکائیل نبود و از آن ها هم بالاتر رفت و وقتی با اهل منزل محشور بود حالتی دیگر داشت که معمولی بود(۱).

این ها دو حالت متفاوت است یک وقت در اوج عرفان و معرفت و یک وقت در حد مردم عادی و این نکته ای است که اولیاء و عرفا که با خدا سر و کار دارند اگر بخواهند با مردم تماس پیدا کنند اگر همیشه در آن حالات عرفانی باشند نمی توانند با مردم معاشرت و تماس داشته باشند و باید بعضی وقت ها یک حالات طبیعی بر آن ها غلبه کند تا بتوانند با مردم سر و کار داشته باشند.

در احوالات انبیاء و عرفا و اولیاء می نویسند این ها چهار سیر و سفر دارند: ۱. سفری دارند از خلق به حق ۲. از حق به سوی حق (کمالات و اسماء و صفات

ص: ۲۱۴

---

۱- . گلستان سعدی، حکایت ۹، اخلاق درویشان با کمی توضیح و نقل به معنی.

او) ۳. و سفری هم دارند از حق در خلق به واسطه حق ۴. و سیر و سفری دارند در خلق به حق، در این سیر سالک به ارشاد و هدایت مردم، به دستگیری از مردم و رساندن آن‌ها به حق تعالی می‌پردازد. (مقدمه اسفار الربعه، ملاصدرا)

سعدی بعد از نقل این حکایت شعری دارد که می‌گوید:

یکی پرسید از آن گم کرده (۱) فرزند

که ای روشن گهر پیر خردمند

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی

چرا در چاه کنعانش (۲) ندیدی؟

پرسید چه شد وقتی پیراهن یوسف را فرزندان از مصر آوردند بوی یوسف را از آن استشمام کرد و این وقتی بود که برادران یوسف علیه السلام پیراهن او را به دستور آن حضرت آوردند که روی صورت پدر قرار دادند که بینا شود (۳) و وقتی از مصر که تقریباً هشتاد فرسخ با کنعان فاصله داشت خارج شدند، حضرت یعقوب فرمود:

(إِنِّي لِأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ) (۴)؛

«من بوی یوسف را استشمام می‌کنم اگر مرا متهم به نادانی و کم‌عقلی نکنید».

### اویس قرنی و بوی بهشت

این یافتن بوی یوسف توسط حضرت یعقوب از فرسنگ‌ها راه مانند این است که نقل می‌کنند پیامبر اکرم می‌فرمود:

ص: ۲۱۵

۱- منظور حضرت یعقوب بن اسحاق ملقب به اسرائیل پدر حضرت یوسف است.

۲- کنعان سرزمینی است واقع در شمال اردن.

۳- یوسف / ۹۳.

۴- همان / ۹۴.

«أَنْتَى لَمَأَنْشَقَّ رُوحَ الرَّحْمَنِ مِنْ طَرَفِ الْيَمِينِ (۱)؛ مِنْ بُوَى خُذَا رَا از نَاحِيَه يَمَنِ مِي يَايَم. مَنْظُورِ حَضْرَتِ اَوَيْسِ قَرْنِي اسْتِ كِه دَر يَمَنِ زَنْدَگِي مِي كَرْد.»

اويس جوانی بود مشتاق ملاقات پیامبر که از مادرش برای زیارت رسول خدا صلی الله علیه وآله اجازه گرفت و از یمن به سوی مدینه آمد اما حضرت در خانه نبودند و چون اويس از طرف مادرش اجازه ماندن بیش از نصف روز نداشت برای اطاعت امر مادرش فوری برگشت. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمدند فرمودند: این نور کیست که در این خانه می نگرم؟ گفتند: شتربانی که اويس نام داشت در این سرای آمد و باز شتافت. فرمود: آمد در خانه ی ما این نور را به هدیه گذاشت و رفت.

همچنین روایت شده است گاهی حضرت می فرمود:

«يَفُوحُ رِوَائِحُ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلِ الْقَرْنِ وَ اشُوقَاهُ الْيَكِّ يَا اَوَيْسَ الْقَرْنِ؛ بُوَهَايَ بَهْشْتِ از جَانِبِ يَمَنِ مِي وَزْدِ چَقْدَرِ بَه تُو مَشْتَاقِمِ اِي اَوَيْسِ قَرْنِ.»

مرحوم شیخ عباس قمی می نویسد:

«اويس قرنی ستاره یمن و آفتاب قرن و از خیار تابعین و حواریین امیرالمؤمنین علیه السلام و از زهاد ثمانیه بلکه افضل ایشان است و در جنگ صفین در رکاب حضرت علی علیه السلام پیوسته قتال کرد تا شهید شد» (۲).

برگردیم به اصل مطلب. یادم هست در خدمت علامه طباطبایی رحمه الله بودیم یک شبی من در کلاس درس به ایشان عرض کردم این شامه ای که حضرت

ص: ۲۱۶

---

۱- . منتهی الامال، فصل هفتم، ذکر حال اويس قرنی.

۲- . همان.

یعقوب داشت و بوی پیراهن فرزندش یوسف را از مصر در کنعان شنید همان شامه ای است که پیامبر اکرم دانست که نفس رحمان یعنی بوی اویس را از قرن استشمام می کرد علامه در جواب من، سری به علامت تأیید حرکت دادند و فرمودند بله این طوری است. در هر حال سعدی در دنباله اشعارش از زبان حال یعقوب در پاسخ این که چرا بوی پیراهن یوسف را از مصر شنیدی و او را در چاه کنعان که برادران انداختند و به تو نزدیک بود، ندیدی؟ سعدی در جواب از قول حضرت یعقوب در ادامهی اشعار قبل می گوید:

بگفت احوال ما برق جهان است

دمی پیدا و دیگر دم نهان است

یعنی حالات ما مثل برق جهنده است گاهی پیدا و گاهی ناپیدا است.

حالات معنوی این گونه است مقامات عالی چه علم باشد یا قدرت روحی و کرامت و اعجاز و غیره به منزله برق است که در تمام اجسام هست منتهی باید شرایطی باشد تا آن جسم تبدیل به نور شود و نور از آن درخشش کند.

گهی بر طارم (۱) اعلی نشینم

گهی بر پشت پای خود نینم

اگر درویش در حالی بماندی

سُر دست از عالم برفشاندی (۲)

اگر بنا باشد همیشه آن حالات بلند و عالی باشد دیگر نمی شود انسان با خلق خدا سر و کار داشته باشد و با آن ها زندگی کند و به احتیاجاتشان رسیدگی کند و سفر من الحق الی الخلق لازم است تا انسان دستی در عالم دنیا داشته باشد. و مصلحت اقتضا می کند گاهی حالات طبیعی بر حالات روحی عمیق غلبه پیدا کند.

ص: ۲۱۷

---

۱- طارم = بام، ایوان.

۲- کنایه است از ترک دو جهان و بالا رفتن از آن دو.

صحبت در نقل کلام مرحوم ملامهدی نراقی در مورد حاجب شدن اخلاق ذمیمه از معارف الهیه بود و به این بحث فوق کشیده شد که ایشان در ادامه می فرمایند:

«هر سالک الی الله به قدر استعداد و آمادگی خود الطاف الهیه و وزش های غیبی را می شناسد و رحمت الهیه به حکم عنایت ازلیه بر همگان بخشیده شده و در آن بخلی نیست و لکن دست یافتن به آن بستگی دارد به صیقل دادن آینه قلب و تصفیه آن از پلیدی های طبیعی و مانعی از دریافت فیض جز کدورت های قلبی نیست و علم حقیقی همان علمی است که با طهارت و صفای گوهر ذات افاضه شود لذا حضرت فرمود: «انما هو نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء؛ همانا علم نوری است که خداوند در دل هر کس خواست می افکند»<sup>(۱)</sup>. امام صادق در جواب این که اگر هدهد آب را در شکم زمین می بیند چرا دام را نمی بیند و به آن می افتد؟ فرمود: اذا جاء القدر اغشى البصر وقتی خدا خواست و تقدیر خدا آمد چشم کور می شود.<sup>(۲)</sup>

### عین الیقین و کشف حقایق

عارف می گوید شدیدترین مقام یقین به این است که شخص آن چه را به آن یقین دارد بیابد همان طور که خودش و قوای داخلی خودش مثل قوه ذائقه و باصره را در خود می یابد این یافتن همان رؤیت و دیدن باطنی است وقتی یقین شدت پیدا کرد و به مرحله عین الیقین رسید آن چه را دیگران با استدلال و فکر و نظر به آن می رسند عارف آن را حضوراً می یابد و مشاهده می کند هر چند یقین

ص: ۲۱۸

۱- . جامع السعادات، ج ۱، باب اول، فصل فی الاخلاق الذمیمه.

۲- . تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۸۴ با کمی تفاوت در عبارت.

منحصر به این راه نیست و ممکن است از راه علم حصولی و صورت گیری از اشیاء نیز حاصل شود و شخص به قدری قوه عاقله اش قوی شود که تحت تأثیر مداخله وهم و اثرات سوء او قرار نگیرد و با صفای باطن و تزکیه نفس خود را از کدورات نفسانی پاک کند و با پرهیزکاری به مقام درک حقایق برسد و ممکن است این مقامات عالیه و کشف حقایق برای انسان هایی در دنیا حاصل نشود اما با مردن و جدا شدن از کالبد جسم و عالم طبیعت حقایق و باطن اشیاء روشن می گردند و آن جا دیگر قوه وهم به هیچ وجه نمی تواند مداخله کند وقتی علاقه روح از بدن و عالم ماده بریده شد دیگر حجاب ها از مقابل حقایق برداشته می شود و حقایق را به رأی العین می بینیم.

### کشف حقایق و شهادت اعضاء و جوارح در قیامت

در دنیا چیزهایی را در حد علم تصویری و تصدیقی و کشف حصولی از ظاهر اشیاء می دانیم ولی با مرگ و برپایی صحنه قیامت همه تصورات و علوم حصولی به صورت رأی العین با رؤیت قلبی با تمام وجود مشاهده می شوند همان طور که از آیاتی در قرآن کریم این مطلب به دست می آید.

(يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (۱)

«روزی (در قیامت) که بر علیه آن ها (گناه کاران) زبان ها و دست ها و پاهایشان به آن چه عمل می کردند گواهی می دهد و برایشان عذابی دردناک است».

که می گویند این شهادت بدون علم حصولی و صورت علمیه قبلی نمی شود.

ص: ۲۱۹

(يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ)؛

«در چنین روزی (که اعضا و جوارح شهادت می دهند) خداوند حق واقعی آن ها را بدون کم و کاست می دهد.»

(وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ) (۱)؛

«و می دانند که خداوند حق آشکار است.»

این عذاب الیم که در آیه ۲۴ سوره نور ذکر شده برای کسانی است که حجت بر آن ها تمام شده و عذر موجهی ندارند و کسانی که نمی دانستند و جاهل قاصر بودند مورد عفو قرار می گیرند.

و این که خداوند می فرماید: (وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ)؛ «می دانند که خداوند حق آشکار است» این دانستن به علم حضوری و مشاهده عینی است و فوق علم حصولی است که در حد مفهوم و صورت برداری از اشیا است و الا خیلی ها در دنیا هم می دانستند خداوند حق است اما در قیامت برایشان عینی می شود.

(وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ)؛

«در صور دمیده می شود و این روزی است که با نفخ صور همه زنده می شوند.»

(ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ)؛

«آن روز وعید و عذاب خداست.»

(وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ)؛

«هر نفسی به صحنه قیامت می آید در حالی که او را یک راه برنده و گواهی است که او را به محضر عدل الهی می برد.»

ص: ۲۲۰



در آن موطنی که به حساب و کتاب اشخاص رسیدگی می شود یکی او را به سوی حساب و کتاب سوق می دهد و دیگری شاهد و گواه اعمال دنیایی او است که باید شهادت دهد چه کرده است.

### پرده غفلت و کشف حقایق در آخرت

(لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمْ فَبَصَرُكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدٌ) (۱)؛

«به تحقیق در غفلتی از این (چنین روزی) بودی پس پرده را از تو برطرف کردیم پس چشمت در این روز تیزبین است».

این تیزبینی در قیامت منظور بینایی از راه چشم نیست بلکه همان بصیرت است که در دنیا دچار اوهام بود می فرماید در غفلت بودی مثل این که ما مطلبی را می دانیم و در کنج قلبمان ذخیره است و در اثر اشتغال به بعضی امور نسبت به آن بی توجه و غافل هستیم. معلوم می شود این حقایق در مرتبه ای از خفا پیش ما بوده است و در آخرت خفایش برطرف می شود و آن جا که حساب دیدن با چشم قلب است ظاهر می گردد.

از این جا استفاده می شود به واسطه تقوا و پرهیزگاری و صفای نفس در دنیا هم می شود پرده اوهام و حجاب های حقایق را کنار زد و به حقیقت رسید و چه بهتر که در دنیا کاری کنیم که حقایق برایمان روشن شود. و منحصر به آخرت نباشد.

### نقش تقوا در زدودن پرده اوهام

یکی از نقش های مهم تقوا این است که حقایق و مطالبی را که از راه کسب و نظر و علم حصولی به دست آورده ایم، به حد کشف و شهود می رساند وقتی تقوای

ص: ۲۲۱

زبان و چشم و گوش را کسب کردیم به مقام شهود می رسیم و با التزام به دستورات دین و انجام عبادات و خودسازی حقایق برای انسان آفتابی می شود به قول شاعر:

صمت و جوع و سحر و خلوت و ذکر به دوام

ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

می گویند سکوت به موقع و اجتناب از حرف های زیادی، گرسنگی (روزه داری و کم خوری) و شب زنده داری و سحرخیزی، خلوت با خدا و دائماً به فکر و یاد خدا بودن انسان های ناقص را به کمال و تمام می رساند و رشد می دهد.

اهل تحقیق می گویند حتی این علم های فکر و استدلالی که از راه اندیشه و استدلال پیدا می کنیم ممکن است در همین دنیا به سر حد حضور و شهود و مشاهده عینی حقایق برسد و تمام علوم نظری و فکری و استدلالی وقتی در آخرت پرده برداشته شد ( *يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ* (۱)؛ «روزی که سریره ها و امور باطنی آشکار می شوند»، این علوم از علم یقین تبدیل می شوند به عین یقین و هر چه در این دنیا اندوخته های علمی ارزشمند ما بیشتر باشد در قیامت که پرده ها کنار رفت، روشنی بخشی و نقش مشاهده آن ها بیشتر است.

### علوم استدلالی بذر مشاهده در آخرت

صدرالمتألهین رحمه الله در مباحث نفس اسفار می گوید: «علوم استدلالی و فکر و معرفت در این دنیا بذر مشاهده است در عالم آخرت». بذر همان تخمی است که در زمین می افشانیم و بعداً نمو می کند. هر چه در این دنیا در پی علم رفتیم، البته علوم حقیقی مربوط به مبدأ و معاد و معرفت نسبت به دستگاه هستی جهان از راه

ص: ۲۲۲

فکر و نظر، گویا بذری افشانده ایم برای عالم آخرت که آثارش را مشاهده می کنیم.

حالا- تا مبتلا- به بدن هستیم و حجاب تن، حقایق برایمان خوب مکشوف نیست ولی حالا که علمش را فرا گرفته ایم فردا که پرده های عالم ظلمانی و مادی کنار می رود و پرده اوهام دریده می شود حقایق برایمان خوب روشن می شود و به حد مشاهده حضوری می رسیم.

اگر در این دنیا صد مسئله می دانیم و صد باب از ابواب الهی را بلدیم با مردن هزار باب به صورت مکشوف و بی پرده برایمان به صورت حضوری حاصل می شود این است که معرفت و دانستنی در این دنیا بذر مشاهده است در عالم غیب.

از طرفی باید به دنبال علم و معرفت رفت و هنگامی که این علم با تقوا و تصفیه نفس و صفای باطن همراه شد همان کاری که در آخرت می شود در همین دنیا برای عده ای حاصل می شود و علوم حصولیشان تبدیل به حضوری می شود. و با چشم دل و دید برزخی خیلی از چیزها را مشاهده می کنند هر چه علاقه و وابستگی به دنیا و جسم و تن کمتر شود و وارستگی بیشتر شود توجه نفس به آن سوی جهان افزایش می یابد.

### ریاضت صحیح

عرفایی که صحبت از ریاضت می کنند اگر منظورشان این باشد که می توانیم با سیر و سلوک به حقایق دست یابیم و راه معرفت منحصر به علم و استدلال نیست، این حرف درستی است زیرا خیلی از حقایق با پرهیزکاری و خودسازی و تصفیه باطن به دست می آید و الا انباشتن علوم و اصطلاحات بدون کمال و معرفت و خودسازی به جای قرب به حق انسان را از خدا دور می کند.

طرفداران یک نظریه که اعتقاد دارند یقین مراتب ندارد می گویند مطالبی را که می دانیم و دستورات و قوانینی را که بلدیم در پرتو نور تقوا بروز و ظهور می کند و

مداخله قوه واهمه را از کار می اندازد و مثلاً هنگام غضب انصاف و عدالت جای خود را به ظلم و بی عدالتی نمی دهد. طرفداران این نظر می گویند: هر چه در دنیا به صورت فکری و نظری و استدلالی به دست می آید با تقوا و خودسازی به مرحله مشاهده حضوری می رسد.

طرفداران نظریه دوم که برای یقین مراتب قائلند می گویند: پرهیزکاری و صفای نفس سبب می شود انسان علومی را که از راه فکر و استدلال به دست نمی آید به آن ها برسد مانند مسئله وحی که از قبیل علوم غیرفکری است. همان طور که قبلاً گفته شد خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابتدا دستور خودسازی از راه نماز شب و شب زنده داری می دهد تا در پی آن سخن سنگین که وحی و نزول قرآن است بر حضرت القا شود و قدرت تحمل وحی الهی را داشته باشد.

### **علوم فکری و شعوری**

این سنخ علوم از سنخ علوم فکری و شعوری نیست که بگوییم از ابتدا که خداوند ما را خلق فرمود روح و جان ما از همه دانستنی ها خالی بود و به تدریج برای ما دستگاه ذهن حاصل شد چون چشم و گوش و اعضا و جوارح و احساسات داشتیم و به وسیله آن ها با خارج ارتباط برقرار کردیم و هر چه را دیده و شنیده ایم به دستگاه ذهن سپرده ایم و کم کم دارای ذهن قوی شدیم و یکی از راه های شناخت همین استفاده از ذهن و اندوخته های آن است که شخص می تواند از این راه خیلی چیزها را بیابد کسی که چهل سال تجربه اندوخته است و هوشیار نیز بوده است خیلی چیزها را می تواند بفهمد و در اثر رشد فکری، فکرهای عالی داشته باشد.

### **حقیقت وحی و نظر فرید وجدی**

اما وحی از این قبیل نیست و هر کس این طور معتقد باشد یکی از ضروریات دین را منکر شده است وحی از سنخ شعور فکری و نظری نیست که از راه تجربه

و با استفاده از اندوخته های ذهنی و حافظه به دست آید که فرد سریع بتواند فکر کند و چیزهایی به نظرش بیاید.

فرید وجدی در کتاب *دائرة المعارف خود یک چنین حرف هایی می زند و وحی را از قبیل شعور فکر می داند و می گوید یک سری افکار تابناک و ارزنده نامش وحی است (۱)*. اما به نظر ما مسلماً وحی یک نوع دریافت و یافتن خاصی است و نمی شود گفت از سنخ شعور فکری است که در اثر تجربیات سالیان دراز به دست می آید.

در نتیجه باید گفت وحی یک جور یافتن خاصی است و از آن علومی است که از راه فکر و اندیشه و به کارگیری تجارب به دست نمی آید و در درجه اول شایستگی های لازم را می خواهد و مقامی است که به هر کس ندهندش و می شود گفت در اثر تقوا و خودسازی و لیاقت و شایستگی ممکن است کسی حقایقی را به دست آورد که از راه فکر و اندیشه و فراگیری از استاد نیست و تنها در اثر تقوای کامل و مشاهده حضوری حاصل می شود و انسان کامل می تواند واردات غیبی و قلبی داشته باشد و در اثر صفای نفس به سر حد دریافت وحی برسد.

### دو اثر تقوا و صفای نفس

نتیجه بحث های این روزها این شد که بعضی علوم مشاهده ای و حضوری هستند که علمای اخلاق مدعی هستند علم یقین در قرآن کریم به همین معنی است و برای تقریب به ذهن برای مشاهده حضوری مثال زدیم به علم نفس ما به قوای خودش از قبیل قوه باصره و سامعه و لامسه که علم نفس به قوای خودش از راه صورت گیری و به واسطه صورت علمیه نیست بلکه وجود قوا برای نفس حاضر هستند.

ص: ۲۲۵

چون قوا از شعبه های نفس می باشند و با آن اتصال وجودی دارند مسئله وحی نیز از قبیل علم شهودی است که در اثر صفای نفس و تقوا برای هر کس که قابلیت داشته باشد و خداوند صلاح بداند، حاصل می شود و تاکنون گفته شد طبق یک نظر تقوا و صفای نفس باعث می شود مداخلات قوه واهمه و اوهام از بین بروند و مطالب به خوبی واضح و آشکار جلوه کنند.

و نظر دوم این بود که در اثر تقوا و تصفیه باطن علاوه بر آن که مطالب برای انسان مکشوف می شوند، به مرتبه کشف و شهود نیز می رسند که بعید نیست وحی از همین قبیل باشد.

### **تفاوت وحی و علم فکری**

در مقابل این سخن، عده ای وحی را از سنخ علم فکری دانسته اند و گفته اند ممکن است شخصی در اثر صفای نفس یک افکار عالیه ای پیدا کند که دیگران ندارند و آن همان وحی است که استعداد درک چنین چیزهایی است که در دست رس همه نیست که به نظر ما چنین تفسیری از وحی خلاف ضرورت دین است و باید گفت مسئله وحی از قبیل علم شهودی است و نمی شود آن را علم فکری دانست و گفت شخص ارد اثر تصفیه باطن دارای افکار عالیه ای می شود که نامش وحی است.

### **فرق وحی و غریزه و نظر اقبال لاهوری**

بعضی از قبیل اقبال لاهوری وحی را از سنخ غریزه دانسته اند و این اشتباه بزرگی است.

مرحوم علامه مطهری (۱) در کتاب مقدمه ای بر جهان بینی ج ۳ در باب وحی و نبوت می نویسد:

«علامه شهیر و متفکر بزرگ اسلامی، اقبال لاهوری با همه نکته سنجی ها در مسائل اسلامی که ما در این کتاب و کتاب های دیگر فراوان از او سود بردیم در توجیه و تفسیر فلسفه ختم نبوت سخت دچار اشتباه شده است»

که بنده کلام آقای مطهری را با توضیحات خودم بیان می کنم.

اقبال لاهوری (۲) سخن خویش را بر چند اصل مبتنی کرده است.

اصل اول: وحی که از نظر لغوی به معنای آهسته و به نجوا سخن گفتن است قرآن مفهوم گسترش یافته ای دارد که شامل انواع هدایت های مرموز از جمله هدایت جماد و نبات و حیوان گرفته تا هدایت انسان به وسیله وحی می شود می گوید این اتصال با ریشه ی وجود به هیچ وجه مخصوص آدمی نیست. شکل استعمال کلمه وحی در قرآن نشان می دهد که وحی را خاصیتی از زندگی می داند و البته این هست که خصوصیت و شکل آن بر حسب مراحل تکامل زندگی متفاوت است مثلاً گیاهی که به آزادی در مکانی رشد می کند و جانوری که برای سازگار شدن با محیط تازه زندگی، دارای عضو تازه ای می شود و انسانی که از اعماق درونی، زندگی روشن و تازه ای دریافت می کند، همه نماینده حالات مختلف وحی هستند. روی این کلام خوب توجه کنیم از جماد گرفته و نبات گرفته و انسان و این ها که بنا بر ضرورت های ظرفیت پذیرای وحی یا بنا بر ضرورت های نوعی که این ظرف به آن تعلق دارد، اشکال گوناگونی دارند.

ص: ۲۲۷

---

۱- . مرحوم استاد مطهری در مقدمه جلد پنجم اصول فلسفه و روش رئالیسم و در کتاب وحی و نبوت جواب اقبال را فرموده است.

۲- . احیای فکر دینی در اسلام، ۱۴۴.

اصل دوم: اقبال لاهوری می گوید: وحی چیزی از نوع غریزه است و هدایت وحی چیزی از نوع هدایت غریزی است.

### وحی، هدایت جمعی

اصل سوم: وحی هدایت انسان است از نظر جمعی یعنی جامعه انسانی از نظر آن یک واحد است و راه و مسیر و قوانین حرکتی دارد و نیازمند است که هدایت شود و نبی آن دستگاه گیرنده ای است که به طور غریزی آن چه مورد نیاز نوع است می گیرد. اقبال می گوید حیات جهانی به صورت اشراقی نیازمندی های خود را می بیند و در لحظه ای بحرانی امتداد و جهت حرکت خود را تعیین می کند. این همان است که در زبان دینی به آن، نام رسیدن وحی به پیغمبر می دهیم. که حیات جهانی به صورتی اشراقی نیازمندی های خود را می بیند و این گویا در شخص نبی خلاصه می شود.

### غریزه، وحی، عقل و اندیشه

اصل چهارم: جانداران در مراحل اولیه به وسیله غریزه هدایت می شوند حالا کم کم اقبال لاهوری می خواهد وارد مسئله ختم نبوت بشود خلاصه یک مطلبی دارد که چه طور در زندگی شخصی حیوانات اول به واسطه غریزه هدایت می شوند ولی اگر فرض کردیم به منزله رشد عقلی رسیده اند دیگر حکم غریزه از بین می رود و فکر جایش را می گیرد و آن وقت آقای اقبال می خواهد بگوید که ختم نبوت هم به این است که بشر وقتی در عقل پیش آمد آن وقت دیگر وحی نمی خواهد و مسئله ختم نبوت از این قبیل است. این آقای اقبال خودشان هم ملتزم به این نتیجه نبوده اند و یک عده ای هستند که این ها ختم نبوت را مثلاً به این معنی می گیرند که بشر دیگر خود کفا شده است و این تحقیق آقای لاهوری با این که این نتیجه را نمی خواسته است بگیرد اسباب دست این ها شده است و



می گوید که جان داران در مراحل اولی به وسیله غریزه هدایت می شوند هر چه در درجات تکامل بالا می روند، نیروی حس و تخیل و اندیشه در آن ها رشد می کند از قدرت غریزه کاسته می شود و در حقیقت حس و اندیشه جانشین غریزه می شود مثلاً شما یک بچه را ملاحظه کن اول به حکم غریزه پستان مادر را می گیرد و می مکد ولی کم کم که رشد کرد دیگر رسماً با فکر انتخاب می کند و حکم غریزه از کار می افتد. اقبال می گوید این جا هم همین طور است و انسان دیگر از این روی عقلانی استفاده می کند و در حقیقت حس و اندیشه جانشین غریزه می شود از این رو حشرات بیشترین و قوی ترین غریزه را دارا هستند و انسان کم تر از آن ها را دارد چون انسان قوه عقل و اندیشه اش که قوی تر است احتیاج به غریزه ندارد.

### **جانشین هدایت های فکری به جای غریزه**

اصل پنجم: ایشان می گوید جامعه انسانی از نظر اجتماعی در مسیر تکامل است و همان طور که حیوانات در مراحل ابتدایی نیازمند به غریزه بوده اند و تدریجاً که نیروی حسی و تخیل و احیاناً تفکر در آن ها رشد یافته است، هدایت های حسی و فکری جانشین هدایت غریزه شده است. جامعه انسانی نیز در مسیر تکاملی خود کم کم به جایی رسیده که نیروی تعقل در او رشد یافته و همین جهت سبب ضعف غریزه شده است که دیگر وحی از کار می افتد. اقبال می گوید در دوران کودکی بشریت، انرژی روانی چیزی را آشکار می سازد که من آن را خودآگاهی پیامبرانه می دانم و به وسیله آن در اندیشه فردی و انتخاب راه زندگی، از طریق پیروی از دستورها و داوری ها و انتخاب ها و راه های عملی، حاضر و آماده ی صرفه جویی می شود ولی با تولد عقل و ملکه نقّادی زندگی را به نفع خود تشکیل می دهد و نمو آن اشکال از خودآگاهی را که نیروی روانی در مرحله قدیم تر تکامل بشری به آن صورت جریان داشت، متوقف می سازد. آدمی نخست در فرمان شهوت و غریزه است، عقل استدلال کننده که تنها همان سبب تسلط

وی بر محیط است، خود تکامل و پیشرفتی است. و چون عقل تولد یافت بایستی که آن را با جلوگیری از اشکال دیگر معرفت (هدایت ها و معرفت های معنوی) تقویت کنند.

### دو دوره جهان بشریت

اصل ششم: اقبال لاهوری می گوید: جهان بشریت دو دوره اساسی دارد، دوره هدایت وحی و دوره هدایت تعقل و تفکر در طبیعت و تاریخ. هر چند در جهان قدیم چند دستگاه بزرگ فلسفی از قبیل یونان و روم وجود داشته اما ارزش چندانی نداشته و بشریت هنوز در دوره کودکی به سر می برده است و شک نیست که جهان قدیم در زمانی که انسان در مقایسه با حال حاضر حالت بدوی داشت کم و بیش تحت فرمان تلقین بود، چند دستگاه بزرگ فلسفی ایجاد کرده بود ولی نباشد فراموش کنیم که این دستگاه سازی در جهان قدیم کار اندیشه ی مجرد بوده که توانسته است از طبقه بندی معتقدات دینی مبهم و سنت ها، آن سوتر رود و هیچ نقطه ی اتکایی درباره اوضاع عینی زندگی برای ما فراهم نمی آورد.

### تعلق پیامبر صلی الله علیه و آله به جهان قدیم و جدید

اصل هفتم: ایشان می گوید پیغمبر اکرم که پیامبری به او پایان رسیده است هم به جهان قدیم تعلق دارد و هم جهانی جدید از جهت منبع الهامش که وحی است (نه مطالعه تجربی طبیعت و تاریخ) به جهان قدیم تعلق دارد و از جهت روح تعلیماتش که دعوت به تفکر و تعقل و مطالعه طبیعت و تاریخ است، به جهان جدید تعلق دارد و با تولد این امور کار وحی متوقف می شود. پس چون به مسئله از این لحاظ نظر شود باید گفت که چنان می نماید که پیغمبر اکرم میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است تا آن جا که به منبع الهام وحی مربوط می شود، به جهان قدیم تعلق دارد و آن جا که روح الهام وحی در کار می آید متعلق به جهان جدید است.

\*

ص: ۲۳۱



آیت الله مطهری می فرماید: این هاست ارکان و اصول فلسفه ختم نبوت از نظر علامه اقبال که متأسفانه این فلسفه مخدوش است و بسیاری از آن نادرست است و اولین ایرادی که وارد است این است که اگر این فلسفه درست باشد نه تنها به وحی جدید و پیامبری جدید نیازی نیست به راهنمایی وحی مطلقاً نیازی نیست زیرا هدایت عقل تجربی جانشین هدایت وحی است وقتی تعقل آمد، آن جانشین وحی می شود این فلسفه اگر درست باشد فلسفه ختم دیانت است نه ختم نبوت همان طور که بعضی ها گفته اند هر چند اقبال نمی خواسته این را بگوید.

بعضی ها گفته اند خاتم پیامبران آمد برای آن زمان و دیگر بعد از آن پیغمبر و دین نمی خواهیم. زیرا عقل بشر رسیده به مرحله خودکفایی. ایشان ختم وحی را می خواسته است این طور توجیه کند که بعد از آن نبی نمی خواهیم در حالی که فرق است بین این که بگوییم بله دین او دیگر تا قیامت است که به فرمایش امام صادق علیه السلام: «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه» که این دین، دین ختمی است به اعتبار جامعیتش که می تواند یک سرمشق به دست بشر بدهد که دیگر تا قیامت قوانینش قابل انطباق باشد و این که بگوییم بشر با پیشرفت در علم و فرهنگ از وحی و نبوت بی نیاز می شود.

یک مطلب دیگر این که بگوییم که تا آن زمان احتیاج به دستور خدایی از غیر ناحیه ی وحی بوده است و بعد از آن دیگر علم داریم و الحمدلله ما را از وحی

کفایت می کند. آن وقت هر چند ایشان نمی خواسته است این نتیجه را بگیرد ولی این نتیجه از مطلبش گرفته می شود.

ایشان (اقبال لاهوری) بهانه داده است به دست روشن فکرها که می خواهند فاتحه دین را بخوانند.

به قول آقای مطهری این فلسفه اگر درست باشد، فلسفه ختم دیانت است نه ختم نبوت به طوری که پایان وحی اسلامی تنها اعلام پایان دوره دین و آغاز دوره عقل و علم است که پیغمبر آمده است اعلام کند از این به بعد ای بشر دیگر خودت می توانی خودکفا باشی که این مطلب نه تنها خلاف ضرورت اسلام است بلکه مخالف نظریه خود اقبال است تمام کوشش ها و مساعی اقبال در این است که علم و عقل برای جامعه بشر لازم است اما کافی نیست. بشر به دین و ایمان مذهبی همان اندازه نیازمند است که به علم.

### اصول ثابت و فروع متغیر

اقبال خود تصریح می کند که زندگی نیازمند به اصول ثابت و فروع متغیر است که اصول ثابت یعنی یک قوانین کلی که آن قوانین تغییرپذیر نیست اما فروعش متغیر است ما یک وقتی مثال زده ایم به وجود خودمان که ما از اول عمرمان تا آخر عمرمان یک اصل ثابت برای تغذیه مان هست که سعدی آن را در قالب شعر بیان می کند:

نه چندان بخور کز دهانت برآید

نه چندان که از ضعف جانت برآید

این مطلب را از همان دفعه اول که مادر می خواهد شیر به دهان بچه اش بگذارد باید در نظر داشته باشد که می بایست نه چندان به او بدهد که زیادش بشود نه چندان کم بدهد که از ضعف بمیرد.

ص: ۲۳۴

بعد هم که انسان بزرگ شده است و می تواند غذاهای رنگارنگ بخورد باز هم این قانون هست. این قانون اعتدال در خوردن و مصرف ناظر به یک هم چنین خط مشی است که با تمام آن مراحل زندگی قابل انطباق است این اصول یعنی اصول قوانین الهی این جور است که ثابت است و تغییرات در خصوصیات است مثلاً از باب مثال در مملکتی قانونی می گذرانند که معلومات عمومی مثلاً تا دیپلم یا تا لیسانس را همه باید داشته باشند این اصل و قانون است ولی این را بخواهند پیاده کنند به حسب منطقه ها فرق می کند فرض بگیر در شهرستان ها و روستاهایی که مردمش یک جا ثابتند، می بایست آن جا دبستان و دبیرستان ساخت ولی راجع به ایلیاتیها و عشایر دوره گرد که مثلاً همیشه در کوچند آن جا پیاده کردن قانون به این است که معلم و دبیر و این ها همراه ایل بروند و سیار باشند پس کیفیت پیاده کردن این قانون ثابت نسبت به مکان ها و شرائط مختلف، فرق می کند قانون ثابت است و بر حسب شرایط پیاده می شود.

### کار اجتهاد کشف انطباق اصول بر فروع

ختم نبوت به این است که یک اصول ثابتی ای دارد که می شود به حسب اوضاع مختلف پیاده اش کرد و در پیاده کردنش بسا شکلش فرق می کند و بسا مشورت لازم است. حالا- اقبال هم یک هم چنین چیزی قائل است اما در این مسئله وحی این تحقیقی که دارد به عکس مقصودش نتیجه می دهد اقبال خودش تصریح می کند که زندگی نیازمند به اصول ثابت و فروع متغیر است و کار اجتهادی اسلامی کشف انطباق اصول بر فروع است و من انشاءالله یک وقتی این بحث ولایت فقیه را در نظر دارم مطرح کنم که این مطالب آن جا باید گفته بشود.

اقبال به همین مطلبی که گفتیم خودش معتقد است که اسلام دین ثابتی است و اصول ثابتی و فروع متغیره دارد. اقبال می گوید این فرهنگ جدید در اسلام، پایه ی وحدت جهانی را بر اصل توحید بنا نهاد.

اسلام به عنوان دستگاہ حکومت وسیله ای عملی است برای آن که اصل توحید را عامل زنده ای در زندگی عقلی و عاطفی نوع بشر قرار دهد. اسلام وفاداری نسبت به خدا را خواستار است نه وفاداری نسبت به حکومت استبدادی را و چون خدا بنیانی روحانی نهانی زندگی است وفاداری به خدا عملاً وفاداری به طبیعت مثالی یعنی آرمانی خود آدمی است. اجتماعی که بر چنین تصویری از واقعیت بنا شده باشد باید در زندگی خود، مقوله های ابدیت و تغییر را با هم سازگار کند بایستی که برای تنظیم حیات اجتماعی خود اصول ابدی در اختیار داشته باشد، چه آن چه ابدی و دائمی است در این جهان تغییر دائمی، جای پای محکمی برای ما می سازد.

### نیاز همیشگی به نبوت

مرحوم مطهری مطابق بیان بالا- می فرماید نیاز به راهنمایی وحی برای همیشه پا برجا است و هدایت عقل تجربی نمی تواند جانشین هدایت وحی شود. خود اقبال نیز صددرصد طرفدار اصل بقای نیاز به راهنمایی همیشه برای بشر هست و حال آن که فلسفه ای که او برای ختم نبوت ذکر کرده است مستلزم این است که نه تنها به وحی جدید و رسالت جدید بلکه نیاز به راهنمایی وحی پایان پذیر است و در حقیقت نه تنها نبوت بلکه دیانت پایان می یابد این توجیه اشتباه آمیز اقبال، از ختم نبوت، سبب شده است که همان نتیجه گیری غلط از گفته های او بشود. و چنین پنداشته شود که دوران ختم نبوت یعنی دوران استقلال بشر از وحی و نیاز بشر به راهنمایی و آموزش و پرورش پیامبران از نوع نیاز کودک است به معلم. کودک هر سال که بالاتر می رود معلم عوض می کند بشر نیز دوره به دوره از مرحله بالاتر به مرحله بالاتر پا گذاشته و قانون و شریعتش عوض شده است کودک به کلاس نهایی می رسد و گواهینامه پایان تحصیل می گیرد و از آن به بعد خود مستقل از معلم و استاد، به تحقیق می پردازد.



بشرِ دوره ی خاتمیت نیز با اعلام ختم نبوت گواهینامه پایان تحصیلات و بی نیازی از تحصیل کلاسیک را گرفته و خود مستقلاً با مطالعه طبیعت و تاریخ به تحقیق و اجتهاد می پردازد یعنی از این پس ختم نبوت است یعنی رسیدن بشر به مرحله خودکفایی که بدون شک این گونه تعبیر از ختم نبوت غلط است نتایج این گونه تفسیر از ختم نبوت چیزهایی است که نه برای اقبال قابل قبول است نه برای کسانی که این نتیجه گیری را از سخن اقبال کرده اند.

### عقل تجربی و نیاز به وحی

ثانیاً اگر نظریه اقبال درست باشد باید با تولد عقل تجربی آن چیزی را که اقبال آن را تجربه درونی می نامد، مکاشفات اولیاءالله نیز پایان یابد چون فرض بر این است که این امور از نوع غریزه است و با ظهور عقل تجربی غریزه که راهنمایی از بیرون است، فروکش می کند و حال آن که خود اقبال تصریح می کند که تجربه باطنی برای همیشه باقیست و از نظر اسلام تجربه درونی یکی از منابع سه گانه ی معرفت است آن وقت در منابع شناخت یکی همان تجربه درونی است که اسمش را می گذارند مشاهده که ما این روزها می خواستیم عرض کنیم اصل همین علم فکری هم طبق تحقیق باید در مرحله اول برسد به شهود و آن شهود است که تبدیل به علم حصولی می شود.

مرحوم مطهری می فرماید: «اقبال شخصاً گرایش عرفانی شدیدی دارد و به الهامات معنوی سخت معتقد است او خود می گوید این اندیشه به آن معنا نیست که تجربه باطنی که از لحاظ کیفیت تفاوتی با تجربه پیغمبرانه ندارد اکنون دیگر از آن که واقعیتی حیاتی باشد منقطع شده باشد قرآن انفس و آفاق را منابع علم و معرفت می داند.

قرآن یک جا می فرماید:

(وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ) (۱)؛

«آیا شما در خودتان فکر نمی کنید خداوند در وجود شماست».

و در جای دیگر می فرماید:

(سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) (۲)؛

«آیات و نشانه های خود را در آفاق و نفوستان به آن ها می دهیم تا روشن شود خداوند حق است».

مثل این که اقبال این آیه انفس را به همان مشاهدات درونی معنی می کند و ممکن است یک کسی بگوید هم چنان که در عجایب خلقت آسمان ها فکر می کنیم، اقبال نیز این قسمت را خواسته است راجع به کاشفات درونی بدانند که اسمش را گذاشته است تجربه باطنی و می گوید خدا نشانه های خود را هم در تجربه درونی آشکار می سازد و هم در تجربه بیرونی و وظیفه آدمی آن است که معرفت بخشی همه سیماهای تجربه را در معرض قضاوت قرار بدهد.

اندیشه خاتمیت را نباید به این معنا گرفت که سرنوشت نهایی زندگی جانشین شدن کامل عقل به جای عاطفه است چنین چیزی نه ممکن است نه مطلوب ارزش عقلانی این اندیشه در آن است که در برابر تجربه باطنی وضع مستقل نقادانه ای ایجاد می کند و این امر با تولد این اعتقاد حاصل می شود که حجیت و اعتبارهای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت داشتن در تاریخ بشری به پایان رسیده است بنابراین به تجربه باطنی و عارفانه هر اندازه هم که غیرعادی و غیرمتعارف باشد اکنون با ید به چشم یک تجربه کاملاً طبیعی نظر شود و مانند

ص: ۲۳۸

۱- . ذاریات / ۲۱.

۲- . فصلت / ۵۳.

سیماهای دیگر تجربه بشری نقادانه مورد بحث و تحلیل قرار گیرد. مقصود اقبال در قسمت اخیر سخنش این است که با پایان یافتن نبوت الهامات و مکاشفات و کرامات اولیاءالله پایان نیافته ولی حجیت و اعتبار گذشته آن ها پایان یافته است در گذشته که هنوز عقل تجربی تولد نیافته بود، معجزه و کرامت یک سند کاملاً طبیعی و قابل قبول و غیرقابل تشکیک بود.

### معجزات انبیا برای چیست؟

به نظر می آید این هم یکی از اشتباهات است که این ها دارند، زیرا در مسئله اعجاز، اعجاز را خیال کرده اند که دلیل بر حقیقت مطالب انبیا است. این را ما خیلی وقت ها گفته ایم انبیا F یک سلسله مطالبشان راجع به جهان بینی، خدا و صفات خدا و قیامت و این ها است و یک سلسله از آن ها راجع به دستورات اخلاقی و یک سلسله راجع به دستورات عملی مطالبشان بوده است و انبیا هیچ وقت به معجزه شان برای این مطالب دلیل نیاورده اند مثلاً حضرت موسی علیه السلام بگوید خدا هست به دلیل این که من عصایم را می اندازم اژدها می شود این چه ربطی به آن دارد؟ یا پیغمبر صلی الله علیه و آله بفرماید که من می گویم می بایست نماز خواند به دلیل این که سنگ ریزه در دست من صحبت می کند زیرا مطالبشان اگر از مطالب اصول دین است که دلیلش عقل است و اگر از دستورات عملی است، وقتی نبوتشان را ثابت کردیم می دانیم که این شخص حتماً از طرف خداست پس این اعجاز دلیل چه چیز است؟ باید گفت معجزات انبیا دلیل ادعای اصل نبوت است و این که ثابت کنند از طرف خدا هستند. که این را هم ما مفصلاً بحث کرده ایم که اصلاً نبی یعنی چه؟

یکی از سؤالاتی که به انبیا می کردند این بود که یک عده ای می گفتند پیغمبر خدا می بایست ملک باشد و در سوره انعام خداوند جواب این اشکال را داده است می فرماید:

(وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَشْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (۱))؛

«شما چون نمی توانید با ملک تماس مستقیم داشته باشید بر فرض این که ما پیغمبر را ملک هم قرار دهیم به ناچار باید او را به صورت بشر قرار دهیم آن وقت باز همین اشکال شما برمی گردد».

جای دیگر می فرماید:

(لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا (۲))؛

«اگر این جمعیت روی زمین را ملائکه تشکیل می دادند ما هم از آسمان ملک برایشان نازل می کردیم یعنی شما بشرید و پیامبرتان هم باید بشر باشد. این یک قسم از اشکالات و ایرادات است».

و یک قسم اشکالات دیگر این بود که می گفتند چرا پیامبر صلی الله علیه وآله پول ندارد، پیغمبر در جواب می فرماید:

(إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ (۳)).

ص: ۲۴۰

۱- . انعام / ۹.

۲- . اسراء / ۹۵.

۳- . كهف / ۱۱۰.

نبوت خلاصه می شود در این که پیامبر صلی الله علیه وآله بشری است مثل بشرهای دیگر که آن ها بشرند، این هم بشر است آن ها احتیاج به غذا دارند این هم احتیاج به غذا دارد. آن ها احتیاج به لباس دارند این هم احتیاج به لباس دارد فقط با یک تفاوت که (يُوحَىٰ إِلَيْهِ)؛ به من وحی می شود. و کسی حق دارد بگوید از کجا می گویی من پیامبرم و به من وحی می شود؟ این جاست که پیامبر معجزه می آورد.

## نظر علامه طباطبایی در معجزه

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید:

در مقابل اعتراضاتی که مردم به انبیا می کردند جوابی داده می شد ولی وقتی می گفتند که به چه دلیل پیامبر هستی و نشانه ات چیست؟ در این موقع بود که معجزه می آوردند. مثلاً فرعون وقتی به حضرت موسی عرض کرد (إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا) (۱)؛ اگر آیه ای داری بیاور. این حرف حسابی است و لو از دهان فرعون است می گوید تو که می گویی من پیغمبرم از ناحیه خدا هستم، علامت چیست؟ آن وقت این جا بود که (فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ) (۲)؛ عصایش را انداخت ناگهان ازدهایی آشکار شد.

معجزه دلیل صدق مدعی نبوت است که پیامبر بگوید من بشری هستم با این خاصیت خارق العاده چون مسئله وحی یک امر خارق العاده است می گوید من بشری هستم که یک اتصال هایی به عالم «ماوراء» دارم و این اتصال طبیعی

ص: ۲۴۱

---

۱- اعراف / ۱۰۶.

۲- اعراف / ۱۰۷.

مربوط به تجربه نیست و جنبه ی مادی ندارد و خارق العاده است، آن وقت البته چنین کسی باید یک علامتی که خارج از عادت باشد بیاورد.

علامه طباطبائی رحمه الله میفرماید:

بنابراین: الاعجاز دلیل علی صدق مدعی النبوه فی ادعاء النبوه؛ معجزه آوردن دلیلی است بر صدق ادعاکننده نبوت بر صدق این ادعا.

از مباحث گذشته نتیجه می گیریم که وحی به منزله غریزه نیست تا انسان در مراحل ابتدایی به آن نیازمند باشد و هدایت عقل تجربی نمی تواند جانشین هدایت وحی شود و نیاز به وحی همیشه باقی است و ختم نبوت رسیدن بشر به مرحله خودکفایی نیست و ختم نبوت و انقطاع وحی به معنی کامل شدن دین اسلام است که بشر برای همیشه به آن نیازمند است.

### حقیقت وحی و غریزه

عرض شد اقبال لاهوری نظریه ای در باب وحی داده است که به اصطلاح وحی را از قبیل غریزه گرفته و گفته است وقتی عقل تکامل پیدا کرد غریزه حکمش رو به ضعف می رود و از حاکمیت می افتد و کارش را عقل انجام می دهد و قبلاً بیان شد این سنخ ادراکات انبیاء از قبیل غریزه نیست تا با خاتمه یافتن وحی کار عقل شروع شود و این فرمایشات اقبال لاهوری را در رابطه با این مطلب می خواهیم بگوییم درست نیست و همان طور که آقای مطهری می فرماید: این که اقبال وحی را از نوع غریزه دانسته است خطاست و همین جهت مورد اشتباهات دیگر اقبال لاهوری شده است و غریزه همان طور که اقبال خود توجه دارد یک خاصیت صددرصد طبیعی و غیراکتسابی و ناآگاهانه و نازل تر از حس و عقل است که دیروز یک مثالی زدیم مثلاً بچه همان وقتی که تازه به دنیا آمد تا این که پستان به دهانش گذاشته می شود شروع به مکیدن می کند و این به حکم

ص: ۲۴۲

غریزه است و کم کم که بزرگ شد و بنا کرد به چشیدن و بوئیدن و دیدن و احساساتش کامل شد کم کم قوه خیال در او پیدا می شود، قوه خیال و قوه حافظه که پیدا کرد و سه چهار ماهش که شد دیگر بنا می کند مادرش را شناختن که اگر یک زنی غیر از مادرش او را به کول بگیرد دیده اید که غریبی می کند جلوترها غریبی نمی کرد حالا غریبی می کند این شاهد بر این است که از صورت مادرش عکس برداری کرده است و حالا آن عکسی که پیش خودش در قوه خیالش دارد می بیند با این زنی که او را بغل گرفته تطبیق نمی کند لذا غریبی و گریه می کند.

### **تبدیل غریزه به عقل و ادراک**

از این جا معلوم می شود این بچه از حالا دارد قوه ی حفظ و تخیل پیدا می کند و ترتیب هایی که مرتب عرض کرده ایم در اثر کثرت احساسات، قوه تخیل و دستگاه ذهنی و دستگاه تعقل به کار می آید. آن وقت می بینید از این پس حرکات و سکانات انسان با قوه عقل انجام می گیرد و دیگر تغذیه اش تقریباً تغذیه ی طبیعی نیست، تغذیه عقلانی است جلوتر فقط غریزه بود مثل درخت که به طور غریزی ریشه های خود را در زمین می دواند و مواد مناسب با خودش را به خودش جذب می کند، جنین در رحم مادر و بعد از به دنیا آمدن هم تقریباً کارش غریزی است و از این مطلب هم ابا نداریم که غریزه یک ادراک ضعیفی هم دارد همان وقت که مثلاً بچه بلند است پستان را بمکد که جلوترها نمی مکید اما حالا بلند است چون یک جور ادراک ضعیفی در اثر آن غریزه در او پیدا می شود ولیکن کم کم می بیند دستگاه ادراک و عقل به کار می افتد پس آن چه به نام غریزه خوانده می شود در رتبه پایین تر از عقل و ادراک است و کم کم تبدیل به مرحله بالاتر به نام عقل و ادراک.

علم و ادراکی را که انبیا داشتند که ما خودمان را هم بکشیم نمی توانیم داشته باشیم حتی اگر صد مقابل شیخ الرئیس هم از این علم ها داشته باشیم علم های فکری آخرش غیر از آن ادراک مخصوص انبیا است اگر نظرتان باشد یک وقت هایی گفته ایم این که خداوند می فرماید (فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ) (۱)؛ خداوند انبیا را در حالی که بیم دهنده و بشارت دهنده بودند، فرستاد که آن فرستادن انبیا را، این حالی که نبی موقع نبوت پیدا می کند که قبل از آن نداشت اسم این را می گذارند «بعث» یعنی برانگیختن.

### خواب و ادراکات

بعث در واقع برانگیخته ساختن از خواب است. ما آن وقتی که خوابیم با آن وقتی که بیداریم در هر دو حال در این جهت شرکت داریم که ما نمرده ایم آن وقت هم ادراک داریم به دلیل این که مثلاً اگر به این دنده که خوابیده ایم خسته شدیم بسا در خواب می غلطیم آن طرف و اگر مثلاً یک جایی از بدنمان خارش داشت، در حال خواب مستقیم دست می بریم همان جا را پیدا می کنیم و می خارانیم معلوم می شود در خواب هم درک داریم، شنوایی گوشمان درست است اما صداها را نمی شنویم، نمی شنویم اما باز هم یک قدری شنوایی داریم لذا در این جا سؤالی هست که انسان را که در خواب صدا می زنند بیدار می شود آیا اول می شنود بعد بیدار می شود یا اول بیدار می شود و بعد می شنود؟

ما می گوییم حق مطلب این است که اول می شنود بعد بیدار می شود لذا اگر پایش یک ذره ای به یک چیز داغی برسد بیدار نمی شود اما اگر به یک چیز خیلی

ص: ۲۴۴



داغ رسید می سوزد و بیدار می شود پس احساسات و ادراکات در خواب هم هست فقط یک خورده درجه اش آمده پایین تر و قرآن هم میفرماید:

( وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا (۱)؛

«خواب شما را وسیله آرامش و ثبات قرار دادیم».

## ادراکات قوی در خواب

سیر فلسفی خواب این است که می گویند نفس از تدبیر ظاهر یک قدری به عمق باطن می پردازد لذا رفع خستگی می شود و خواب که رفتیم دیگر بعد از یک ساعت سر حال می آییم و تجدید نیرو می کنیم این برای این است که نفس یک قدری از تدبیر بدن سرش فارغ است و به باطن می پردازد.

## یقظه و بعث

نفس سیر طبیعی اش در خواب این است که توجهش به این وجهه دنیایی و ماده کم تر است اما سلب توجه هم به طور کلی نیست این است که ادراکات هست اما به درجه پایین تر، آن وقت بیدار که شد می آید سر جای اولش و این بیدارشدن را یقظه می گویند که قرآن می فرماید:

(وَتَحَسَّبُهُمْ أَيْقَاطًا وَهُمْ رُقُودٌ (۲) بعث هم به آن می گویند و بنده به نظرم می آید که انسان بیدار با آدم خواب از دو جهت تفاوت دارد یکی از جهت این که انسان بیدار ادراکاتش در درجه بالاتر است و دیگر این که جنب و جوشش بیشتر است آن وقت به اعتبار این که بعد از خواب هنگام بیداری ادراکات می آید سر

ص: ۲۴۵

---

۱- . التَّبَا / ۹.

۲- . كهف / ۱۸.

جای اولیش که به آن می گویند یقظه (بیداری) و به اعتبار این که جنب و جوش بیشتری پیدا می کند به آن می گویند بعث یعنی برانگیختن. با توجه به این مقایسه آن حالتی که به نبی عطا می شد که به واسطه آن حال، در مقام این برمی آید که سخن خدا را به مردم ابلاغ کند و مردم را بیدار کند آن حال را اسمش را گذاشته اند «بعث» معلوم می شود غیر از نبی یعنی غیر آن کسانی که این حال را دارند که با عالم غیب در ارتباطند ولو صد مقابل شیخ الرئیس هم علم داشته باشند، آن ها در خوابند و پیامبر بیدار است و در حال بعث. بنابراین، این حال نبوت و حال وحی را که انبیا پیدا می کنند به حکم قرآن یک حال خاص است که ورای آن علم های عادی است برای این نکته است که قرآن اسمش را می گذارد «بعث» (بَعَثَ اللَّهُ النَّبِيَّ) معلوم می شود غیر پیامبران هر قدر علم داشته باشند مبعوث نیستند به اصطلاح آن دید ها برایشان حاصل نیست آن وقت چطور می شود ما بیاییم و بگوییم که وحی از نسخ غریزه است. با این که غریزه در رتبه پایین تر از این احساسات عقلی و فکری است در صورتی که این حالی که انبیا پیدا می کند همان طوری که عرض کردم بالاتر از این حرف هاست. این است که این اشکال اساسی به حرف آقای اقبال هست حالا ببینید غریزه همان طوری که خود آقای اقبال توجه دارد و آقای مطهری تذکر می دهند، یک خاصیت صددرصد طبیعی و غیراکتسابی است و ناآگاهانه و نازل تر از حس و عقل که قانون خلقت در مراحل اول حیاتی حیوان و حشرات و پایین تر از حشرات، در حیوانات قرار داده است که با رشد هدایت های درجهی بالاتر یعنی حس و عقل، غریزه ضعیف می شود و فروکش می کند.

### مقایسه عقل، فکر، غریزه ی انسان با حیوانات

آقای مطهری یک شاهدهی می آورند که مثلاً انسان از نظر عقل و فکر از همه حیوانات قوی تر است ولی از نظر احساسات خیلی ضعیف تر است مثل مورچه که با

این ریزی و کوچکی از خیلی راه های دور چیزهایی را احساس می کند. خیلی پرنده ها هستند چشم هایشان خیلی از ما قوی تر است ممکن است زیر آب هم چیزهایی را با چشم بیرونی ببیند اما انسان اگر بنا بود وحی در رابطه با او از سنخ غریزه باشد بایستی در انسان قوی ترین غریزه ها نسبت به حیوانات دیگر وجود داشته باشد با این که بر عکس است ولی با این حال انسان که غنی ترین حیوانات از نظر دستگاه اندیشه است ضعیف ترین آن ها از نظر غریزه است.

## مقدمات اکتسابی وحی

اما وحی هدایتی است مافوق حس و عقل و به علاوه تا حدود زیادی اکتسابی است. قبلاً عرض شد انبیا یک صفای جوهری و باطنی دارند. صفایی جوهری که به حسب همان سازمان روحی اولیشان با دیگران تفاوت دارند ولی در عین حال در اثر این که در عمل هم خوب می روند و درست می روند در نتیجهی آن حال، وحی را کسب می کنند.

قبلاً عرض شد قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید شب زنده داری و عبادت کن چرا که ( *إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا* )؛ ما به زودی سخن سنگینی را بر تو نازل می کنیم. سخن سنگینی که قرآن باشد که پیامبر باید این مقدمات به جا آورد که همان پرداختن به عبادت و سر و کار زیادی با خدا داشتن است. خیلی از مقدمات وحی به قول آقای مطهری اکتسابی است ولی غرایز اکتسابی نیستند.

وحی هدایتی مافوق حس و عقل است و خیلی از مقدماتش مثل کسب لیاقت و آمادگی و طی مراتب کمال، اکتسابی است. بالا-تر این که در اعلاء درجه آگاهانه است. جنبه آگاهانه وحی به درجات غیرقابل توصیفی بالا-تر از حس و عقل است و فضایی که به وسیله وحی اکتشاف می شود بسی وسیع تر و گسترده تر و ژرف تر از آن فضایی است که عقل تجربی قادر به اکتشاف آن است.

ص: ۲۴۷

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله قبل از نبوتش نبوغ در کلماتش ظاهر بود مثلاً پیغمبر صلی الله علیه وآله در سن ۴ یا ۵ سالگی که در صحرا پیش حلیمه ی سعدیه بود آن روزی که حلیمه ی سعدیه بچه هایش را می خواست بفرستد دنبال گوسفندان پیغمبر هم خواهش کرد که من هم بروم آن وقت حلیمه آمد یک حرز ببندد به گردن پیامبر از این چیزهایی که معمول است در هر عصر و زمان برای رفع چشم زخم. آن وقت می گویند حضرت چانه اش را چسبانید به سینه اش و نگذاشت حلیمه حرز را ببندد و فرمود این برای چیست؟ حلیمه عرض کرد برای دفع بلا- و خطر. آن وقت حضرت فرمود: «من خدایی دارم که مرا حفظ می کند» یک بچه کوچک در این سن و سال در آن محیطی که صدساله هایشان تازه از یک گاو کمتر می فهمند، آن وقت یک بچه ای این طوری می گوید یا وقتی هفت الی هشت ساله است بچه ها بگویند که بیا با هم بازی کنیم ایشان در جواب بفرماید «ما لِلْعَبْ خُلِقْنَا»؛ ما برای بازیچه خلق نشده ایم. این معنی هدفدار بودن خلقت است آن چیزی که یک حکیم و فیلسوف بعد از چهل و یا پنجاه سال به آن می رسد یعنی غایت خلقت و غرض از خلقت را حضرت در سن هفت الی هشت سالگی بیان می کند این ها آثار نبوغ است که حافظ می گوید:

حریف مجلس ما خود همیشه دل می برد

علی الخصوص که پیرایه ای بر او بستند

یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همیشه دل ربائی داشت مخصوصاً وقتی که پیرایه نبوت بر او بسته شد و مقام نبوت به آن حضرت اعطا گردید. تازه این ها هنوز قبل از وحی نبوتی است تا چه رسد به بعد از مقام نبوت پس چگونه می شود گفت وحی از سنخ غریزه است از بعضی خطبه های نهج البلاغه استفاده می شود از همان

ابتدای کودکی خداوند ملکی را موکل کرده بود برای هدایت معنوی حضرت رسول صلی الله علیه وآله آن طور که حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«و لقد قرن الله به من لدن أن كان فطيماً اعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم و محاسن اخلاق العالم، ليله و نهاره(۱)؛ خداوند با پیامبر همراه ساخت از وقتی که از شیر گرفته شد بزرگ ترین فرشته از فرشتگان را که او را در شب و روزش به سوی راه های شایستگی ها و اخلاق های نیک عالم، ببرد».

### ارزش ایمان حضرت علی علیه السلام در کودکی

نکته ای این جا به مناسبت عرض کنم ما مثلاً راجع به فضائل امیرالمؤمنین که بحث می کنیم از جمله می گوئیم امیرالمؤمنین ده ساله یا ۸ ساله بود به پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله ایمان آورد به قول معروف: این طفل یک شبه ره صدساله می رود. آن وقت علمای عامه بر ما اشکال می گیرند که این برای حضرت علی علیه السلام فضیلت نیست برای آن که می دانیم اسلام با شهادتین یعنی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله است و اسلام بچه از نظر فقهی هیچ ارزشی ندارد برای این که بچه اگر اشرف ابوین یعنی پدر، جد و یا مادرش موقع منعقد شدن نطفه، مسلمان بودند این بچه حکم مسلمان را دارد زیرا در اسلام تابع اشرف ابوینش یعنی برترین آنها است و بعد که به حد تکلیف رسید، آن وقت اگر پدر یا مادرش مسلمان بوده اند خودش هم در زمان بچه گی اش هزار مرتبه هم اشهد ان لا اله الا الله گفته باشد و اما بعد که مکلف شد اقرار نداشته باشد، این کافر حساب می شود.

بعضی در جواب این اشکال گفته اند: اسلام هر بچه ای خودش اثری ندارد و فقط استثناء اسلام علی بن ابی طالب مورد قبول پیغمبر صلی الله علیه وآله واقع شده بعضی ها این

ص: ۲۴۹

جور جواب داده اند. من می خواهم بگویم که در جواب کم لطفی کرده اند که خواسته اند پذیرش اسلام حضرت علی علیه السلام را در کودکی که از فضائل آن حضرت شمرده اند، بگویند این استثناء است که حضرت پیامبر اسلام حضرت علی را پذیرفت در سن کودکی.

بنده در جواب می گویم این کار به این حرف ها ندارد بلکه اسلام حضرت علی علیه السلام از این جهت اهمیت دارد که یک بچه هفت الی هشت ساله در آن محیط سراسر جهل، اسلام آورد مخصوصاً می گویند که وقتی پیغمبر به او فرمود یا علی نمی خواهی از پدرت اجازه بگیری و مسلمان بشوی و اسلام را قبول کنی؟ حضرت عرض می کند که خداوند در خلقت من که از پدرم اجازه نگرفت! و این یک حقیقتی است که بستگی به پدرم ندارد که من بخواهم از او اجازه بگیرم. ما این جهت را می خواهیم بگوییم که این جور ادراک آگاهانه است و این جور فهم و این طور زیرکی ها ارزش فقهی دارد هر چند در سن کودکی باشد مثل نبوت حضرت عیسی علیه السلام و امامت امام زمان در کودکی.

به هر حال منظورم این است که حالا- این که می گوئیم آگاهی وحی و مخصوصاً آگاهی وحی پیامبرانه منظور وحی به معنی خاص خود است چون وحی انواعی دارد مثلاً یک جا خداوند در قرآن می فرماید:

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ (۱))؛ ما به مادر موسی وحی کردیم که او را به دریا بیندازد این جور وحی است که این دستورالعمل در آن موقع به مادر حضرت موسی داده شد ولی این وحی پیامبرانه نیست یا به حضرت مریم وحی شد که با کسی سخنی نگو و به طرف نخل خرما برو که برای خودت از درخت، خرما بریزی و یا این طور چیزها، این ها وحی است اما وحی پیامبرانه نیست اگر کسی با خدا باشد ممکن است مطالبی به او برسد و

ص: ۲۵۰

نام وحی هم به آن بگذاریم اما این ها وحی پیامبرانه نیست وحی پیامبرانه از همه این ها بالاتر است آن وقت بیایم بگوییم وحی از سنخ غریزه است اشکالش این است که این از سنخ غریزه دانستن آگاهانه بودن وحی را زیر سؤال می برد.

آقای مطهری می گوید: «جنبه آگاهانه بودن وحی به درجات غیرقابل توصیفی بالاتر از حس و عقل است و فضایی که وسیله وحی اکتشاف می شود بسی وسیع تر و گسترده تر و ژرف تر از آن فضایی است که عقل تجربی قادر به اکتشاف آن است.

و ما در بخش های گذشته (بخشی مکتب و ایدئولوژی) این مطلب را ثابت کردیم که با توجه به مجموع استعدادهای فردی و اجتماعی انسان و پیچیدگی روابط اجتماعی انسان و مشخص نبودن نهایت سیر تکاملی انسان باید بپذیریم که آن چه فیلسوفان و متفکران اجتماعی به نام ایدئولوژی بافته اند، گمراهی و سرگستگی است. و اگر برای انسان از نظر ایدئولوژی وحی را نپذیریم. باید بپذیریم که انسان فاقد ایدئولوژی است متفکران امروز بشر اذعان دارند که ارائه خط سیر آینده بشر به وسیله ایدئولوژی های بشری تنها به صورت منزل به منزل است یعنی تنها در هر منزل می تواند آن هم به ادعای آقایان، منزل بعدی را مشخص کرد.

اما این که منازل بعد از این منزل کجاست و سرمنزل نهایی چیست آیا اساساً منزلی وجود دارد یا ندارد، هیچ معلوم نیست سرنوشت چنین ایدئولوژی هائی روشن است. ای کاش علامه اقبال که کم و بیش مطالعاتی در آثار عرفا دارد و مخصوصاً به مثنوی مولانا ارادت خاصی دارد در آن نوشته ها بیشتر مطالعه می کرد و به ملائک بهتری برای ختم نبوت دست می یافت همانطور که عرفا به این نکته دست یافته اند که نبوت از آن جهت پایان یافت که تمام مراحل و منازل فردی و اجتماعی نسان و راهی که انسان باید پیماید، یک جا کشف گشت. پس از آن هر بشری هر چه دریافت کند بیشتر از آن نخواهد بود و به ناچار محکوم به پیروی است.

## نظر عرفا در خاتمیت

«الخاتم من ختم المراتب باسرها» این عبارت عرفاست یعنی خاتم کسی است که همه مراتب را طی کرده و مرتبه طی نشده باقی نگذاشته است.

ملای رومی راجع به مسئله وحی که برتر از روح و حیات عقلی است می گوید:

غیر فهم جان که در گاو و خر است

آدمی را عقل و جانی دیگر است

باز غیر عقل و جان آدمی

هست جانی در نبی و در ولی

جسم ظاهر، روح مخفی آمده است

جسم همچون آستین جان همچو دست

باز عقل از روح مخفی تر بود

حس به سوی روح زودتر ره رد

روح وحی از عقل پنهان تر بود

زآنکه او غیب است و او زان سر بود

عقل احمد از کسی پنهان نشد

روح وحیش مدرک هر جان نشد

روح وحی را مناسب هاست نیز

در نیابد عقل کان آمد عزیز

لوح محفوظ است او را پیشوا

از چه محفوظ است؟ محفوظ از خطا



نی نجوم است و نه رمل است و نه خواب

و حی حق، والله اعلم بالصواب

ص: ۲۵۲

نکته آخر این که اقبال لاهوری دچار اشتباه جهان غرب شده که علم را جانشین ایمان ساخته هر چند خود، مخالف سرسخت این نظریه است ولی راهش در فلسفه ختم نبوت به این نتیجه می رسد.

اقبال وحی را از نوع غریزه معرفی می کند و مدعی می شود با بکار افتادن دستگاه عقل و اندیشه وظیفه غریزه پایان می یابد و غریزه خاموش می شود.

علامه مطهری در پایان نقد نظریه اقبال لاهوری در مورد وحی می فرماید: «علامه اقبال با همه برجستگی و نبوغ و دل سوختگی اسلامی در اثر این که فرهنگش غربی است و فرهنگ اسلامی، فرهنگ ثانوی اوست و بیشتر تحصیلاتش غربی است و در فرهنگ اسلامی، مخصوصاً فقه، عرفان و فلسفه، مطالعات کمی دارد از این رو گاه دچار اشتباهات فاحش می شود».

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱۹/۱۱/۱۳۶۰

ص: ۲۵۳



- ۱- نهج البلاغه، فیض و صبحی صالح.
- ۲- نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاینده.
- ۳- اخلاق ایزدی، آیت ا... حاج شیخ عباس ایزدی.
- ۴- اسرار الحکم، حاج ملا هادی سبزواری.
- ۵- الاسفار الاربعه، صدرالدین شیرازی (ملاصدرا).
- ۶- احیای فکر دینی در اسلام، علامه اقبال لاهوری.
- ۷- اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبائی.
- ۸- بحار الانوار (چاپ بیروت)، محمد باقر مجلسی.
- ۹- تفسیر المیزان، علامه طباطبائی.
- ۱۰- تفسیر نور الثقلین، شیخ عبدالعلی الحویزی.

- ۱- تفسیر مجمع البیان، ابوعلی فضل ابن حسن طبرسی.
  - ۲- تفسیر عیاشی سمرقندی.
  - ۳- جامع السعادات، محمد مهدی نراقی.
  - ۴- دروس شرح منظومه، انصاری شیرازی.
  - ۵- دیوان حافظ، شمس الدین محمد.
  - ۶- شرح کلمه الاشراف، قطب الدین شیرازی.
  - ۷- شفا(الهیات)، بوعلی سینا.
  - ۸- گلستان سعدی، مصلح ابن عبدی.
  - ۹- گلشن راز، شبستری.
  - ۱۰- معراج السعاده، ملا احمد نراقی.
  - ۱۱- مفاتیح الجنان، حاج شیخ عباس قمی.
  - ۱۲- مثنوی مولوی، جلال الدین محمد بلخی.
  - ۱۳- منظومه حکمت، حکیم ملا هادی سبزواری.
  - ۱۴- منتهی آلامال، حاج شیخ عباس قمی.
- وحی و نبوت، شهید علامه مطهری.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

